







[ رسالہ ]

## شریفہ منتخب الی سائل

بہات مسائل عبادات و معاملات و موارد یشد مطابق  
بافتاوی استاذ الفقہاء والمجتہدین ظہیر المسئلۃ والدین  
حجۃ الاسلام والمسلمین و آیۃ اللہ فی العالمین آقا  
( سید ابو الحسن ) الموسوی

الأصفہانی ادام اللہ ظلہ تعالیٰ  
علی مفارقی الانام

بسمی و اہتمام جنابان المستطابان آقا شیخ محمد علی ،

ومیرزا آقا خلیلی طبع گردید

سنة ۱۳۵۴

نجف اشرف

مطبعة الغری

# ادب مسجد

۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

## دعا در مسجد

بسم الله والحمد لله على رسوله الذي هدانا لهذا  
 والحمد لله على رسوله الذي هدانا لهذا  
 والحمد لله على رسوله الذي هدانا لهذا

[ رسالہ ]

## شریفہ منتخب الی سائل



سہ ماہ مسائل عبادات و معاملات و موارد مطابقت  
بافتاوی استناد الفقہاء والمجتہدین ظہیر المسئلۃ والذین  
حجۃ الاسلام والمسلمین و آیتہ اللہ فی العالمین آقا  
( سید ابوالحسن ) الموسوی

الأصفہانی ادام اللہ ظلہ تعالیٰ

على مفارق الانام



بسمی و اہتمام جنابان مستطابان آقا شیخ محمد علی ،

ومیرزا آقا خلیلی طبع گردید

سنة ۱۳۵۴

منجف اشرف

مطبعة الغری



علی بن  
رسالة شریفه و  
طاهرین ماجور محمد  
پورانیان الله تعالی  
الاحقر ابو محمد  
الاصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله وعترته الطيبين أمناء الله  
وبعد چنین گوید اتم جانی حاجی سید ابوالقاسم النجفی الأصفهانی عفی عنه  
که این ذره بیهقدار این مجموعه شریفه را که متضمن مهمات اصول عقاید  
ومسائل عامه البلوی فروغ دینست بزبان فارسی شیرین عوام فهم مطابق بافتاوی  
حضرت مستطاب سید العلماء والمجاهدين أفقه الفقهاء المتبحرين حجة الاسلام  
والمسلمين آية الله في العالمين الأورع الأزهدي الرباني آقا سید ابوالحسن  
الأصفهانی متعنا الله بظل وجوده تر تیب داده وسمی نمودم انرا به منتخب  
الرسائل وأرجو من فضل الله سبحانه أن يجعلها لي في الدار الآخرة أحسن

الوسائل و مشتمل است بر دو مقصد ( مقصد اول ) در اصول الدين با اشاره بآدله واضحه ان بطوريكه بر هر عامي روشن شود و قبل از شروع در ان بدانكه هر ذي شعوري بمجرد تفكر در وجود خود يا ساير مصنوعات مي يابد كه مصنوع بخودي خود موجود نشده بلكه صانع قادر حكيمي كه مستجمع جميع صفات كاليه و نزه و مبرا از صفات نقص و احتياج مي باشد اورا ایجاد فرموده و متصور و معقول نيست كه او هم مخلوق ديگري باشد و الا تسلسل لازم مي آيد پس هر مصنوعي دليل است بر وجود صانع و در اثبات توحيد و يگانگي و بيمتاني حضرت صانع اكتفا مينمايم بچند دليل كه بفهم عوام نزديك باشد بدانكه اصول دين پنج است ( اول ) توحيد و ان اعتقاد ب يگانگي خداوند عز شانه مي باشد بيش دليل ( اول ) انكه اگر اورا شريك مي بود بسبب ان شريك عالم فاسد ميشد ( دويم ) انكه شركت نقص خداي مي باشد و نقص در خدا نيست ( سيم ) انكه پيغمبران تمام از نزد خداي واحد آمدند و اخبار بوحدا نيت او نمودند اگر خداي ديگر بود اظهار حبه مي نمود ( چهارم ) بر فرض تهديد يكي از آنها اگر قادر باشد بر دفع ديگري دفع ان ديگر خداي او را كامل مينمايد پس بايد دفع او را نموده باشد و اگر نتواند خداي عاجز خدا نيست ( پنجم ) خدا به پيغمبران فرموده كه شريك ندارم اگر دروغ گفته نفص است و خدا ناقص نيست و اگر راست گفته مطلب ثابت است ( ششم ) انكه ميان دو چيز فاصله بايد باشد تا دو بودن متحقق شود و لازم مي آيد كه ان فاصله هم قديم باشد و حال انكه ادعاء نشده و اگر ادعاء آنها هم بشود تسلسل لازم مي آيد و ان محال است و اما



صفات ثبوتیه ذاتیه خداوند که عین ذات اوست پس علماء هشت صفت ذکر کرده اند و مرجع آنها چند صفت است (اول) قدرت (دویم) علم (سیم) حیوة (چهارم) ازلّی که همیشه بوده (پنجم) ابدی که خواهد بود و بقیه صفات او مرجع ان بعلم و قدرت است و بعضی از صفات افعال او است مثل خالقیت و رازقیت و دلیل بر ثبوت این صفات آنست که اینها صفات کمالیه است و خدا کامل است و اما صفات سلبيه که خداوند عالم از ان منزّه و مبرا است چند صفت است چنانچه علماء ذکر نموده اند (اول) مرکب بودن (دویم) جسم یا حوهر یا عرض بودن (سیم) دیدنی بودن (چهارم) محل حوادث بودن (پنجم) شریک داشتن (ششم) احتیاج داشتن (هفتم) معانی یعنی زائد بودن صفات ذاتیه او بر ذات تعالی الله عن جمیع ذلك علواً کبیراً زیرا که اینها صفات نفص است و خدا منزّه از آنست (دویم) نبوت بدانکه افراد انسان معاش آنها منتظم نخواهد شد مگر بمشارکت و اجتماع که معاون یکدیگر باشند در رفع احتیاجات خودشان و معاونت حاصل نمیشود مگر بمعامله نمودن با یکدیگر و معامله واقع نخواهد شد مگر از روی قانون عدل صحیح از جانب حق سبحانه و تعالی جبراً که اگر واگذار نماید امر قانون را بخلق هر کسی بر حسب رأی سخیف خود اختار طرفیرا خواهد نمود و نظام مختل خواهند شد پس بر حضرت حق سبحانه و تعالی معین است که وضع قوانین عدل نموده و بواسطه انسان کامل که از جنس خلق باشد ان احکام را بخلق برساند که بتواند با او الفت گرفته و تعلم ان قانون و احکام را از او

بنماید و باید آن شخص کامل و معصوم از خطا باشد و بمعجزات و آیات  
بینات اثبات پیغمبری خود را بر خلق نماید تا اذعان و اعتقاد بنبوت او  
نموده او را در آن احکام تصدیق کنند یا آنکه مخبر صادق اخبار بنبوت  
او نماید پس بدانکه از زمان حضرت آدم تا زمان حضرت محمد بن عبد  
الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف خاتم النبیین صلی الله علیه و آله  
وعلیهم اجمعین و صد و بیست و چهار هزار پیغمبر مبعوث شدند از جانب  
حق سبحانه و تعالی و بشارت مقدم مبارك حضرت خاتم الانبیاء (ص)  
را بخلق دادند و دین آنحضرت باقی است إلى يوم القيمة و نبوت آنحضرت  
ثابت است بشش دلیل (اول) آنکه باتفاق حکما فرموده و مسلم آنحضرت  
شاگردی استاد را فرموده و درس نخوانده و ننوشته و از آنحضرت و اوصیاء  
او در هر علمی فرمایشاتی صادر شده که بی تعلیم معلم محال عادی میباشد  
و صادر شدن این خرق عادات از ایشان معجزه واضح است (دویم)  
آنکه در کتابهای آمده فی مکرر بشارت بقدم مبارك آنجناب داده شده  
چنانچه در آیات قرآن بیان فرموده و اگر در آنها نبوده خصم آنجناب که  
یهود و نصاری بودند تکذیب او را می نمودند و اگر این معنی را تکذیب  
نموده بودند بایست بقواتر بما برسد و حال آنکه نرسیده (سیم) معجزات  
و خوارق عادات که بقواتر از آنحضرت صادر شده و بما رسیده مثل شق  
القمر و تسبیح سنگ ریزه در کف مبارك آنحضرت و امتثال آن از معجزاتی که  
در کتب ثبت است (چهارم) آنکه قرآن از جانب خداوند آورده  
که فصاحت و بلاغت آن عاجز نموده و صحابه عرب را که در قرآن دره قلم

تحمدي فرمود: فأنوا بسورة من مثله وهم فصحاء عرب در مقام معارضه برآمدند و عاجز شدند (پنجم) آنکه کمالاتی و آخرتی از انجناب بتوار رسیده که داراي آنها مستحق پیغمبری است و زمان آنحضرت زمان طغیان کفر بوده و قاصده لطف اقتضا می نمود که مثل او مرسل بسوي خلق شود (ششم) آنکه اگر پیغمبر نبود بر خداوند عالم لازم بود که شخصی را بگسارد که بطریق علمی کذب او را واضح نماید زیرا که مفتضای حکمت اینست که شخص حکیم عالم قادر علی الأطلاق بغلبه و قوه یا بطریق علمی دفع مفسدین را بنماید (سیم) معاد حسما نیست که تمام خلق با همین بدن عصری روز قیامت محشور و در موقف حساب خواهند آمد بخش دلیل (اول) آنکه ظلم در بنی آدم بسیار است و غالباً حراء آنها در دنیا داده نمی شود و اگر روز جزائی نباشد که داد مظلوم را از ظالم بگرداند لازم می آید که خداوند عالم سبب ظلم شده باشد و ظلم بر خداوند حل شأنه قبیح است (دویم) و (سیم) آنکه خداوند حکیم تکلیف فرموده بنده گان را بشرای چند و وعده ثواب و وعید از عقاب فرموده و چونکه آن ثواب و عقابها بالعیان در دنیا نیست باید روز جزائی باشد و الا لازم می آید تساوی مطیع و عاصی و این قبیح است و ابضاً کذب لازم می آید (چهارم) آنکه اتفاق هر ملت حقه بر آن شده (پنجم) آنکه اگر نموده باشد و بیان ننشده باشد خلق بظلم عالم را فاسد مینماید (ششم) آنکه بعد از ثبوت نبوت خاصه حضرت رسول (ص) مخصوص متواتره در قرآن بدان آن نمود (چهارم) عد است بمصی آنرا اصل مذهب شمرده اند

بشش دلیل (اول) آنکه ظلم قبیح است و برخداروا نیست (دویم) آنکه ظلم نمودن بجهة احتیاج واقع میشود و خدا محتاج نیست (سیم) آنکه خداوند جل شأنه خود منع از ظلم فرموده چگونه خود ظلم مینماید (چهارم) آنکه در کتابهای منزله اخبار بعدل خود فرموده (پنجم) آنکه نظم آفرینش اقمضاء عدل او را مینماید (ششم) آنکه با احتمال ظلم رفع اعتماد میشود از صلیق او (پنجم) امامت است که او را هم بعضی اصل مذهب شمرده اند و همان برهانیکه ذکر شده در اثبات نبوت مطلقه و احتیاج خلق با نبیاء جاری است در اثبات ولایت مطلقه و لزوم نصب امام از قبل حق سبحانه و تعالی برای ابقاء دین حضرت خاتم الانبیاء (ص) و اتمام حجة بر خلق و بیان احکام الهیه و هم در اثبات لزوم عصمت امام و نماء او ای یوم الفیقه و امامت خاصه دوازده امام (ع) که اول امیر المؤمنین (ع) (دویم) امام حسن «ع» (سیم) امام حسین «ع» (چهارم) امام زین العابدین «ع» (پنجم) امام محمد باقر «ع» (ششم) امام جعفر الصادق «ع» (هفتم) امام موسی کاظم «ع» (هشتم) امام رضا «ع» (نهم) امام محمد تقی «ع» (دهم) امام علی النقی «ع» (بازدهم) امام امام حسن عسکری «ع» (دوازدهم) امام عصر منتظر آراء العالمین فداه و محل الله تعالی فرحه و جعلنا من انصاره بوده باشد ثابت میشود به پنج دلیل (اول) ما اتفاق شیعیه و اهل سنت حضرت رسول «ص» فرموده که خلیفه بعد از من دوازده نفر میباشد و هر کس غیر از آنها اظهار این امر نموده باین عدد ننویسد و همچنین معصوم ننموند و عصمت ائمه طاهریین

نزد تمام مسلمین محل کلام نیست مگر فرقه ضاله خوارج انهم الله که عناد آنها واضح است (دویم) آنکه هر يك از ایشان ادعاء امامت نموده اند قطعاً و عصمت آنها مانع از دروغ گفتن ایشان است علاوه بر آنکه کمالات و حالات و عبادات و مکارم اخلاق و محامد صفات ایشان که بتوا تر رسیده مقتضی صدق ایشان است (سیم) علومی که از ایشان رسیده بی تعلیم از خارج بوده و آن خرق عادتست (چهارم) آنکه از حضرت رسول «ص» نصوص متواتره بامامت ایشان با سماءهم و صفاتهم رسیده چنانچه در کتب مبسوطه مسطور است (پنجم) آنکه معجزات متواتره از هر کدام از آنها نقل شده که در کتب مفصله مسطور است

## مقصد دوم

در فروع دین است و آن احکام عبادات و معاملات و فرایض و سیاسات است و تمصیل احکام آنها در کتب و رسائل مفصله مسطور است و عمده غرض در این وجیزه اقتضایر مهمات احکام عبادات و معاملات و مواردی است که غالباً مورد انتزاعی عامه ناس میباشد و تتمه احکام موعول بکتاب مبسوطه است که از فتاوی حضرت سید اسناد مد ظله العالی در اطراف عالم منتشر است و اما احکام حج پس علاوه از آنکه در ضمن کتب مبسوطه مسطور است رساله مفرد مناسب مختصر از محقق انصاری مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه که حائمه فرموده اند متکفل احکام است پس این وجیزه مشتمل است بر سه منهج اول \* در احکام عبادات است و در آن چند مطلب است و قبل از شروع در آن مباد

بنا بر این که این سخن  
مقامی است از دلیل عقلی  
بنا بر این که

دانست که اصل وجوب تقلید در حق غیر مجتهدین تقلیدی نیست پس باید  
خود مقلد بدلیل عقلی انرا بداند و بر احدی مخفی نیست که اگر اجتهاد  
بر تمام خلق واجب عینی باشد نظام معاش مردمان مختل میشود بلکه  
وجوب اجتهاد نسبت ببعضی از خلق مستلزم تکلیف ما لا یتطاق و نسبت  
ببعضی موجب عسر است و حرج شدید است و حال آنکه خداوند جل  
شأنه سختی را از این امت مرهومه برداشته چنانچه وجوب احتیاط در  
حق عوام مستلزم آنست پس طریق عوام منحصر بتقلید است و مناسب  
است مهمات مسائل تقلید بیان شود در چند مسئله [ مسئله ] بدانکه  
شخص مکلف یا مجتهد است یعنی صاحب قوه استنباط احکام شرعیه ار  
مدارک مقرره هست یا صاحب قوه مزبوره نیست چه عامی محض باشد یا مشغول  
که هنوز بحد استنباط نرسیده پس اگر مجتهد باشد عمل میکند باجتهداد  
خود و الا باید تقلید کند یا احتیاط و برای مجتهد هم جایز است در عمل  
خود احتیاط کند، فعلاً اجتهاد کرده باشد در آن مسئله یا نه و اگر  
در بعض مسائل قوه استنباط داشته باشد که او را متحرزی بگویند میتواند

اینجا از کلمه فروع یا  
بجای اجتهاد خود

که در خصوص آن مسائل عمل باجتهداد خود کند و در آنچه قوه ندارد حال  
او حال غیر مجتهد است که باید عمل کند بتقلید یا باحتیاط [ مسئله ]  
بدانکه آفوی جواز عمل باحتیاط است چه برای مجتهد چه مفاد درجهات  
حکمه چه موضوعه چه احکام مستلزم تکرار عمل باشد یا نباشد [ مسئله ]  
بدانکه احتیاط چند قسم است زیرا که گاهی احتیاط مقتضی فعل عملی است  
است عمل آنکه حکم عملی مردد باشد ما بین وجوب و غیر حرمت او در آن  
چند قسم است و در این کتاب جمیع قائلین بر این است از این و

در این کتاب  
در این کتاب

استحباب یا اباحه یا کراهت پس در این صورت مقتضای احتیاط آوردن  
 آن عمل است و گاهی احتیاط مقتضی ترك است مثل آنکه عمل مرد باشد  
 ما بین حرام و غیر واجب و گاهی احتیاط مقتضی جمع است مثل آنکه  
 ندانند نماز را قصر باید بخواند یا تمام پس باید جمع کند بین هر دو و گاهی  
 مقتضی تکرار است مثل آنکه ندانند امر فلا فی شرط است یا مانع  
 پس باید يك مرتبه عمل را بان امر بجا آورد و يك مرتبه بدون آن  
 [مسئله] در مواردیکه احتیاط ممکن نیست معین است احتیاط یا تقلب  
 مثل دوران امر ما بین وجوب چیزی یا حرمت آن یا شرطیت چیزی  
 و مانعیت آن در عملی که قابل تکرار نیست و مثل مالیکه مرد باشد ما بین  
 دو صغیر یا دو مجنون یا بین صغیر و مجنون و نحو اینها [مسئله] بدانکه  
 تمیز دادن عامی موارد احتیاط را در بسیاری از مقامات در نهایت صعوبت  
 است زیرا که گاهی مختلف میشود باختلاف حالات و کیفیات مثل جواز  
 وضوء و غسل بآب مستعمل در رفع حدث اکبر که محل خلاف است  
 و بحسب ظاهر احوط ترك آن است لیکن این در وقتی است که آب  
 دیگری که خالی از نقص باشد داشته باشد اما اگر آب او محصور باشد بان  
 و خاك تبیم هم نداشته باشد احوط وضوء گرفتن بهمان آب است چنانچه  
 هر گاه خاك هم داشته باشد احوط جمع ما بین وضوء بان آب و تبیم است  
 و همچنین احتیاط از جهتی معارض میشود با احتیاط از جهة دیگر مثل آنکه  
 در شك باینکه تسبیحات اربعه را سه مرتبه باید گفت یا یک دفعه کافی  
 است که احتیاط در سه مرتبه گفتن است لکن در صورتیکه وقت مضیق

باشد مه مرتبه خواندن آن مستلزم وقوع قدری از نماز است در خارج وقت احتیاطین تعارض میکنند و ترجیح أحد احتیاطین برای عامی میسر نیست بلکه مشقت معرفت موارد احتیاط کمتر از زحمت اجتهاد نیست لذا متعین است بر آوردن مثل این موارد تقلید کند [ مسئله ] بدانکه بعضی گفته اند تقلید عبارت است از عمل کردن بقول مجتهد و بدون عمل محقق نمیشود لکن اقوی آنست تقلیدی که صحیح عمل است عبارت است از التزام بفتوای مجتهد و انرا حکم خود دانستن و عقد قلبی بر اینکه حکم الله فعلی در باره او همان است با التزام بعمل بر طبق آن پس تقلید مقدمه عمل است و عمل خارجی معتبر در تحقق آن نیست اگر چه مقصود اصلی از ایجاب آن عمل است چنانچه اجتهاد نیز چنین است یعنی عمل خارج از آن است و التزام مریور که معنی تقلید است اگر تفصیلی باشد باین که فتوای مجتهد را در خصوص مسئله مفصلاً بدانند و ملتزم شود کفایه آن در تحقق تقلید معلوم است و اما التزام اجمالی باینکه ملتزم شود بانچه فتوای مجتهد است در خصوص فلان مسئله یا آنکه هنوز یاد نگرفته است یا گرفتن رساله یا ملتزم شدن عمل بانچه در آن است از فتاوی بس یا کافیه یا نه یس اظهار کفایه آن است بلی مجرد یاد گرفتن فتوای مجتهد بدون التزام بعمل بان یا گرفتن رساله بدون التزام بان یا گفتن اینکه من مقلد فلان مجتهدم تقلید نیست و اما در مسئله حوازی بفساد بر تقلید مبت و مسئله عدم حوازی بر تقلید حیبحی التزام مریور بدون عمل کافی نیست پس اگر أحد مسئله و التزام بعمل بان کرده بدون عمل

در تقلید نفسی علم است  
علی الاقری نه اخذ از  
التزام در شریعت  
ح ط مقلد آنکه



جائز است عدول بجه دیگر و بعد از فوت مجتهد جائز نیست عمل بقول او  
 [مسئله] طفل ممیز هر گاه تقلید کند، صحیح است پس اگر قبل از بلوغ  
 مجتهدش بمیرد میتواند بر تقلید او باقی بماند چنانچه در حال حیات او  
 نمیتواند عدول بدیگری کنند قبل از بلوغ یا بعد از آن در جائیکه مقلد  
 بالغ نمیتواند عدول کند [مسئله] مجتهدی که تقلید او را میتوان کرد باید  
 جامع شرایط باشد که امام زمان اذن داده باشد در رجوع باو بطریق  
 خصوص یا عموم و اذن بطریق خصوص در زمان غیبت کبری نیست  
 لکن اذن عموم موجود است چنانچه در توقیع مبارک فرموده و اما الحوادث  
 الواقعة فارجعوا فیها إلى رواة أحادیثنا فانهم حجتي علیکم و اما حجة  
 الله علیهم و در احادیث دیگر فرموده اند الرّاد علیه كالرّاد علینا والرّاد  
 علینا كالرّاد علی الله تعالى وهو فی حد الشّرك بالله و نیز از حضرت  
 عسکری (ع) منقول است که فرموده اند و اما من كان من الفقهاء صائناً  
 لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لما علی هواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه  
 [مسئله] أقوى جوار بقاء بر تقلید میت است ولی جائز نیست ابتداء  
 تقلید میت نماید [مسئله] هر گاه عدول کرد از تقلید مجتهد میت بمجتهد  
 حی جائز نیست دو باره عود بمقلید میت و همچنین جایز نیست عدول از  
 تقلید مجتهد زنده بدیگری مگر در صورتیکه دویم اعلم باشد [مسئله]  
 تقلید اعلم با امکان واجب است علی الأحوط و هر گاه اعلم را شناسد  
 واجب است شخص کند تا پیدا کند و مرجع در تعیین او اهل خبره  
 و استمطاط میباشد و مراد از اعلم کسی است که استمطاط او را دیگران

شما بر قول خود  
 علی الاحوط  
 بلکه خدای عز  
 و جلال در صورت  
 نقصان  
 اختصار کرده است

بهتر باشد باینکه مدارك مسئله را بهتر بدانند [مسئله] معتبر است در  
 مجتهد برای صحت تقلید کردن از او چند چیز (اول) بلوغ (دویم) عقل  
 (سیم) ذکورت (چهارم) اثنی عشری بودن (پنجم) عدالت  
 (ششم) طهارت مولد (هفتم) حفظ او از متعارف کمتر نباشد (هشتم)  
 اجتماع (نهم) حیوة پس ابتداء تقلید میت نمیتواند نمود بلی اگر در  
 زمان حیوة او تقلید نموده جایز است بعد از مردن او بر تقلید او  
 باقی بماند اگر چه احوط رجوع بحی است [مسئله] ثابت میشود  
 مجتهد بودن بعلم حاصل از اختبار یا از شیاع و بشهادت عدلین و همچنین  
 اعلیت بلی کفایت میکند مطلق مظنه با علیت هر گاه متمکن از  
 علم نباشد بلکه هر گاه ممکن نباشد تمیز دادن علم ما بین چند نفر و یکی  
 از آنها محتمل الأعلیت باشد باین معنی که علم داشته باشد که اینها یا  
 مساویند یا او اعلم است در این صورت معین است تقلید او [مسئله]  
 هر گاه مقلد فتوای مجتهدش را در همه احکام نمیداند اما یقین دارد  
 باینکه عمایکه میکند احراء و سرایطس را بحاجی آورد و منافیات آن  
 را ترک میکند اقوی صحت آن عمل است اگر چه احوط اعاده آن است  
 [مسئله] احتیاط مطلق را جایز است رجوع بفیر نماید با مراعات  
 الأعلم فالاعلم و بهتر عمل با احتیاط است و مخالفت احتیاط مستحبی  
 جابر است و مستحبی بودن احتیاط معلوم میشود باینکه قبل از آن یا از  
 آن فتوی داده باشد و گوید لکن احوط کهذا یا احوط کهذا والا  
 احتیاط مطلق است

باینکه عاقل باشد  
 و استنباط نباشد

بدرستی عمل  
 نموده باشد

علم در علم  
 و استناد تر باشد

احکام شرعی از او آید  
 و عقل را علم بر آن خبر

نیت علی معتبر است که  
 غیر او اعلم از او نباشد

بمخالفت با فتوی است  
 یا در علم تقلید برین

نباشد (در نسخ قانع در  
 مخالفت نه) یعنی صحت

معروف نباشد در اوضاع  
 دیگر و در این بر معارف

## مطلب اول

در طهارت است وان یا از حدث است یا از خبث و طهارت از حدث یا  
 بآب یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم است  
 و برای نماز و امثال آن گاهی وضو کافی است و احتیاج به غسل و تیمم  
 نیست و گاهی غسل تنها کافی است و گاهی وضوء و غسل هر دو لازم  
 است و گاهی وضوء و تیمم و گاه غسل و تیمم باید بجا آورد و گاهی محتاج  
 به هیچ کدام نیست اما جائیکه وضوء تنها کافی است پس وقتی است  
 که میخواهد نماز و نحو آن بجا آورد و موجبات غسل برای او رو نداده  
 و مانعی از استعمال آب ندارد تفصیلی که می آید و هنوز وضوء نگرفته  
 یا گرفته و یکی از مبطلات آن باطل شده اما جائیکه غسل تنها کافی  
 است پس برای کسی است که جنب باشد و مانعی از غسل کردن نداشته  
 باشد اما جائیکه غسل و وضوء هر دو لازم است پس جائیکه  
 موجبات غسل غیر از جنبه برای او رو دهند و مانعی از استعمال آب  
 نداشته باشد و در این صورت غسل و وضوء هر دو لازم است و بهتر این  
 است که اول وضوء بگیرد بعد غسل کند اما جائیکه وضوء و تیمم هر دو  
 لازم میشود پس وقتی است که موجبات غسل غیر از جنبه برای او رو  
 داده و مانع از غسل دارد و بتواند وضوء بگیرد پس وضوء بگیرد و تیمم  
 بدل از غسل هم بجا آورد چنانچه هرگاه از وضوء گرفتن هم مانع دارد  
 و تیمم کند یکی بدل از وضوء دیگری بدل از غسل اما جائیکه تیمم تنها  
 کافی است پس وقتی است که واجب وضوء تنها رو دهد و از وضوء مانع

در وضوء و غسل  
 تیمم و تیمم  
 و غسل و وضوء  
 و تیمم

داشته باشد و تفصیل آن خواهد آمد چنانچه اگر جنب باشد و مانع از غسل داشته باشد اکتفا نماید بیک تیمم بدل از غسل بیلی اگر در این صورت تیمم بجا آورد و نماز کرد بعد محدث شد بحدث اصغر مادامیکه مانع از غسل او باقی است برای نمازهای بعد اقوی آن است که وضوء تنها کافی است اگر چه أحوط در صورت تمکن از وضوء جمع ما بین تیمم و وضوء است و در صورت تعذر از وضوء اکتفا بیک تیمم بقصد ما فی الذمه نماید و أحوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و دیگری بدل از غسل اما جائیکه نه غسل لازم است و نه وضوء و نه تیمم پس برای نماز میت است و تفصیل احکام آنها در چند مقصد ذکر میشود

### مقصد اول

در وضوء است بدانکه حقیقت وضوء چهار چیز است (اول) شستن روی از رستگانه روی سر تا نخ بحسب طول و آنچه را فرا گیرد انگشت ابهام و وسطی بحسب عرض (دویم) شستن دو دست از مرفق تا سر انگشتان (سیم) مسح پیش سر با رطوبت کف دست از تری آب وضوء بقدری که مسامی مسح بعمل آید (چهارم) مسح دو پا بر طوبت کف دست از سر انگشت پا تا بیسخت پا که مفصل است بنا بر أحوط و از عرض بقدر مسمی « و شرائط وضوء » چند چیز است « اول » نیت و معتبر است در آن قصد قربت و آن اینست که انرا بجهة خدا بجا آورد بجهة امتثال امر او یا تحصیل ثواب یا خوف از عقاب یا عبادتی از غایات دیگر که راجع بخدا باشد و شرط است استعداده آن تا آخر وضوء

بلی هر گاه در بین وضوء قصد بیرون رفتن از آن نمود یا متردد شد در آن  
 و قبل از خشك شدن اعضاء سابقه دو باره عود کرد. بذیت اول و مفسد  
 دیگر بعمل نیامده تمام کند وضوء را از آنجا که قصد بیرون رفتن نموده  
 یا متردد شده صحیح است (دویم) پاك بودن آب وضوء (سیم) مباح بودن  
 آن و در حکم نجس و غصبی است هر گاه مشتبّه بان شود و محصور باشد بلی  
 اگر مطلع شود بر غصبی بودن آب بعد از فراغ از وضوء آن وضوء صحیح  
 است ولیکن عوض آن آبرای صاحبش رد کند بخلاف آنکه اگر  
 مطلع شود بنجس بودن آب بعد از وضوء که باطل است و همچنین است  
 هر گاه مطلع شود بمضاف بودن آن (چهارم) مطلق بودن آب پس  
 وضوء بآب مضاف باطل است بلی اگر آب مطلق مشتبّه شود بآب  
 مضاف و آب دیگر هم نباشد واجب است از هر کدام يك وضوء بگیرد  
 بخلاف آنکه اگر آب مباح مشتبّه شود بآب غصبی که با بد تیمم کند  
 و هر گاه آب پاك مشتبّه شود بآب نجس و آب دیگر هم نداشته باشد اقوی  
 آنستکه بآب يك كاسه وضوء بسارد و نماز کند و بعد بآب كاسه دیگر  
 اولاً اعضاء وضوء را بشوید و به بقیه آن وضوء دیگر بگیرد و نماز را اعاده  
 کند هر چند احوط در فرض انحصار آب بان دو جمع ما بین وضوء و تمحو  
 مزبور و بین تیمم است و با عدم انحصار وضوء بآب دیگر است و همچنین  
 در غسل (پنجم) آنکه آب وضوء مستعمل در رفع نجاست نشده باشد  
 اگر آب قلیل باشد پس غسل است بجاء آن اگر چه با شرایطش پاك  
 است لکن وضوء بان صحیح نیست (ششم) پاك بودن اعضاء و کفایت

میکند پاک بودن هر عضوی قبل از شروع در آن علی الاقوی ( هفتم )  
 مباح بودن مکان وضوء گیرنده یعنی فضائی که در آن وضوء واقع میشود  
 بلکه محل ریختن آب وضوء و همچنین ظرف آب باید مباح باشد و طلا  
 و نقره نباشد ( هشتم ) مانع از استعمال آب نداشته باشد که تکلیف تیمم  
 است ( نهم ) ترتیب که اول روی را بشوید و بعد دست راست و بعد  
 دست چپ و بعد مسح کند سر را و بعد دو پا را و ترتیب در پاها نیست  
 لکن جایز نیست بنا بر احوط تقدیم مسح پای چپ بر پای راست و با هم  
 جایز است هر چند بهتر ترتیب است ( دهم ) موالات باینکه تأخیر  
 نیندازد شستن یا مسح کردن عضو را بحدیکه بسبب تأخیر اعضاء  
 سابقه خشکیده باشد و اما هر گاه بواسطه حرارت هوا یا باد مثلاً خشکیده  
 باشد یا خودش خشک نموده و پی در پی شستن وضوءش صحیح است  
 ( یازدهم ) مباشرت یعنی خودش وضوء بگیرد هر گاه بتواند و با عدم  
 امکان دیگری او را وضوء دهد و لیکن نیت وضوء را خودش بکند ( و مبطالات  
 وضوء ) شش است ( اول ) بیرون آمدن بول و در حکم آنست رطوبه  
 مشنه پیش از استبراء ( دویم و سیم ) بیرون آمدن عا ط و باد است  
 ( چهارم ) خواب است ( پنجم ) هر چیزیکه عقل را رابل کند  
 ( ششم ) استحاضه و هر چه موجب غسل باشد و هر گاه با وضوء بوده  
 و شك نمود در عروض یکی از مبطالات اعتما نکنند و هر گاه محض بود  
 و شك نمود که آیا وضوء گرفته یا نه وضوء بگیرد « و وضوء » واجب  
 و شرط است از برای چند چیز ( اول ) نماز واجب غیر از نماز میت و اما

نماز مستحب پس وضوء فقط شرط آن صحت آن است (دویم) اجزاء فراموش شده از نماز و رکعات احتیاط و همچنین سجده سهو و علی الاحوط (سیم) طواف واجب اگر چه جزء حج و عمره مندی بین باشد (بدانکه) حرام است بر شخص بی وضوء بدن خود را بکتابت قرآن و باسم جلاله خداوند وصفات خاصه او بمالد و همچنین اسماء انبیاء و ائمه هدی و حضرت زهراء (ع) علی الاحوط (و بدانکه) در حال تخلی و غیر آن واجب است پوشانیدن عورتین را از نظر محترم و حرام است رو بقبله و پشت بقبله بول یا غایط کردن و مستحب است بعد از بول استبراء و آن عبارت است از کشیدن انگشت بقوت از مقعد تا بیخ ذکر سه مرتبه و کشیدن از بیخ ذکر بدو انگشت تا سر ذکر سه مرتبه و فشردن سر حشفه سه مرتبه (و بدانکه) استنجاء واجب نیست مگر برای چیزی که طهارت بدن در آن واجب باشد

### مقصد دویم در غسل است

و اغسال واجبه شش است (اول) غسل جنابت (دویم) غسل حیض (سیم) غسل نفاس (چهارم) غسل استحاضه (پنجم) غسل مس میت (ششم) غسل میت پس در آن چند فصل است « فصل اول در غسل جنابت است » بدانکه سبب جنابة دو چیز است (اول) بیرون آمدن منی و در حکم آن است رطوبه مشتبه پیش از استبراء کردن از آن ببول (دویم) جماع کردن در قبل یا دبر اگر چه منی بیرون نیاید از برای فاعل و مفعول و واجب است غسل جنابة برای چند چیز (اول) نماز

واجب غیر از نماز میت (دویم) اجزاء فراموش شده ان و رکعات احتیاط و همچنین سجده سهو علی الأخط (سیم) طواف واجب اگر چه جزء حج و عمره مندو بین باشد و اما طوافیکه چنین نباشد پس باطل نیست در حال جنابة اگر چه دخول مسجد الحرام برای او حرام است پس اگر غفلت از جنابة نمود و داخل مسجد شد و طواف نمود صحیح است (چهارم) روزه بتفصیلی که در صوم بیان خواهد شد و حرام است از برای جنب چند چیز (اول) مس اَسْمَاء جلاله و صفات خاصه خداوند و همچنین اَسْمَاء پغمبران و ائمه هدی و حضرت زهراء سلام الله علیهم اجمعین علی الأخط (دویم) مس کتابة قرآن (سیم) درنگ نمودن در مساجد و امكن عبور کردن از آن ضرر ندارد و در وقت عبور چیزی در آن نگذارد علی الأخط و همچنین است اگر از بیرون مسجد چیزی بیندازد در مسجد و ملحق میشود بمساجد مشاهد مشرفه معصومین علیهم السلام علی الأخط و الحاق صحن آنها بلکه رواق مطهر بان معلوم نیست (چهارم) عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول «ص» بلکه مطلق داخل شدن در آنها (پنجم) خواندن چیزی از چهار سوره که سجده واجب دارد (و اما) غسل پس بر دو قسم است ارتماسی و تریبی و ارتماسی شستن ظاهر جمیع بدن است در يك دفعه عرفیه و لازم نیست بدن از آب بیرون باشد و برای غسل فرو رود بلکه کفایت میکند بنسته شدن بدن در آب بقصد غسل (و تریبی) آنستکه اول سر و گردن را بشوید و بعد طرف راست را و بعد طرف چپ را و غسل



در شرایط مثل وضوء است مگر آنکه ابتداء از اُعلی و موالات در غسل معتبر نیست و غسل جنابت کفایه میکند از وضوء بخلاف باقی اغسال علی الأحوط و بدانکه هرگاه چند غسل بر او باشد مثل غسل حیض و جنابة و جمعه و أمثال ان و بقصد همه يك غسل کنند کافی است چنانچه اگر نیت یکی از انها را نماید مجزی است از بقیه اگر چه غیر غسل حنا بترا قصد کند علی الأقوی اگر چه أحوط در این فرض اتیان بقیه است نیز

## فصل دوم در غسل حیض است

بدانکه خون حیض غالباً سیاه یا سرخ و گرم و تاز و با سوزش و جھنده است و گاهی خلاف ان هم میشود و غالب زنان در ماهی یکمرتبه می بینند و اقل ان سه روز است و کمتر از ان حیض نیست و مشهور اعتبار کرده اند که سه روز متوالی باشد پس سه روز متفرق در بین ده روز را حیض نمیدانند لکن اقوی عدم اعتبار ان است اگر چه أحوط در ان مراعاة احتیاط است بجمع ما بین ترك حائض و أعمال مستحاضه چنانچه باکی ما بین در حکم حبض است علی الأقوی اگر چه مراعات احتیاط بجمع ما بین احکام طاهره و ترك حائض خوب است و شرط است در حیض اینکه بعد از بلوغ و قبل از یأس باشد پس خون پیش از بلوغ که نه سال او تمام نشده باشد حیض نیست بلی اگر مشتبه باشد بلوغ و خون به بیند بصفات حیض ان علامت بلوغ است و خون بعد از پنجاه سال در غیر قرشیه و بعد از شصت سال در قرشیه حیض نیست و حیض

با حمل جمع میشود هر چند حمل ظاهر شده باشد و اقل با کی ما بین دو حیض ده روز است و اگر کمتر از آن حدی ندارد و هر گاه خون حیض مشتبه شود بخون بکارت تمیز داده میشود باینکه قدری پنبه داخل کند و بعد از زمانی بیرون آورد اگر خون دور پنبه را گرفته از بکارت است و اگر در آن فرو رفته حیض است و بدانکه زن یا ذات العاده است یا غیر ذات العاده و ذات العاده آنستکه در دو ماه دو دفعه متساوی خون به بیند پس هر گاه آن دو دفعه در وقت و عدد مثل هم است او را ذات العاده وقتیه و عددیه میگویند مثل آنکه در ماه اول خون به بیند از اول ماه تا شش روز و در ماه دوم نیز بهین نحو و اگر در وقت مثل هم باشند لکن در عدد تفاوت داشته باشند او را ذات العاده وقتیه میگویند مثل آنکه در یک ماه از اول آن تا پنجم به بیند و در ماه دوم تا چهارم یا تا ششم مثلاً و اگر در عدد مثل هم باشند و در وقت مختلف او را ذات العاده عددیه میگویند و غیر ذات العاده سه قسم است یا مبتدئه است یعنی اول حیض است که دیده بامضطر به است یعنی مکرر خون دیده و لکن عادت برای او مستقر نشده باینکه دو دفعه مثل هم ندیده در وقت یا عدد یا ناسیه است یعنی عادت خود را وقتاً یا عدداً یا هر دو را فراموش کرده است و بدانکه ذات العاده وقتیه چه عددیه هم باشد یا نه هر گاه در ایام عادت یا دو روز پیش از آن خون به بیند مجرد دیدن آنرا حیض قرار میدهد چه بصفت حیض باشد یا نه پس اگر سه روز کمتر شده حیض بوده و اگر کمتر شده نهار و روزه را که ترك کرده قضاء کند و اما ذات العاده

عدویه تنها و همچنین هر سه قسم غیر ذات العاده هر گاه خون به بیند پس اگر بصفات حیض است حیض قرار دهند مثل ذاة العاده و قتیبه و إلا احتیاط کنند. بجمع ما بین أعمال مستحاضه و تروك حائض ناسه روز پس اگر مستمر شد ناسه روز حیض قرار دهند و الا مستحاضه (و بدانکه) هر گاه در ذاة العاده عدویه چه قتیبه هم باشد یا نه خون از ده تجاوز نکند و کمتر از سه روز نشد تمام ان حیض است هر چند از عادت کمتر یا بیشتر باشد بلی اگر تجاوز از عدد عاده کرد واجب است ترك عبادة کند در يك روز و در رائد تا روز دهم ترك عبادة مستحب است پس اگر برده یا کمتر منقطع شد تمام ان حیض است و اگر از ده تجاوز کرد همان مقدار عاده را حیض قرار دهد و باقی ایامی که ترك عبادة کرده است قضاء کند و اما غیر ذاة العاده عدویه چه مبتدئه باشد یا مضطر به یا ذاة العاده و قتیبه هر گاه خون او از ده تجاوز نکرد باز تمام ان حیض است و اگر تجاوز کرد پس مبتدئه و مضطر به رجوع میکنند در تحيض بصفة حیض هر گاه خونها مختلف باشند پس هر گاه بعضی سیاه یا سرخ باشد و بعضی زرد رنگ باشد ان سیاه یا سرخ را حیض قرار دهد اگر کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و اگر مختلف نباشد یا باختلاف آنچه بصفة حیض است اگر کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد همت روز را حیض قرار دهد و فرق نیست ما بین آنکه در يك ماه چنین باشد یعنی خون او تجاوز نکند از ده روز یا هر ماه چنین باشد و در ذاة العاده و قتیبه فقط نیز اقوی آن است که همت روز را حیض قرار دهد.

و همچنین در ناسیه العدد و اما اگر ناسیه الوقت باشد پس رجوع بصفاة کند و با عدم ان احوط این است که عدد معلوم را در اول خون حیض قرار دهد و اگر ناسیه الوقت أو العدد باشد من حیث الوقت مثل ناسیه الوقت است و من حیث العدد مثل ناسیه العدد و در اینجا چند مسئله است (مسئله اولی) هرگاه صاحب عادة شش روز مثلاً سه روز یا چهار روز خون دید و قطع شد واجب است غسل کند و نماز کند هر چند احتمال بدهد یا مظنه داشته باشد که عود می کند و اگر عود کرده و بر ده یا کمتر منقطع شد احکام حیض را جاری کند در ایام خون دیدن و در ایام پاکي در بین پس روزه هائیکه گرفته باید قضا کند و اگر عود کرد در ششم و تجاوز کرد از ده روز تا ششم را حیض قرار دهد و بقیه را استحاضه و اگر بعد از ششم عود کرد و تجاوز کرد حیض او همان سه روز یا چهار روز است (مسئله دوم) هرگاه شك کند در انقطاع و عدم حیض واجب است استعلام باینکه مقداری از پنبه بخود بردارد و زمانی صبر کند پس بیرون آرد و اگر آلوده است باقی است و اگر بدون استعلام غسل کند و نماز کند صحیح نیست هر چند معلوم شود که پاک بوده مگر آنکه قصد قرینه او متمتی شده باشد و معلوم شود پاک بودن او در حال غسل (مسئله سیم) هرگاه پیش از عادت خون دید و مستمر ماند تا بعد از عادت اگر مجموع از ده بیشتر نیست تمام حیض است و اگر متجاوز است عادت او حیض است و طریقی است که منحصراً و اگر پیش از عادت دید و در عادت ندید و بعد از

ان هم دید و مجموع از ده زیاد تر نیست طرفین حیض است و پا کی در بین نیز در حکم حیض است و اگر متجاوز است هر يك از طرفین که بصفات حیض است حیض قرار دهد و اگر هر دو مثل هم می باشند اول را حیض قرار دهد بنا بر احوط و اگر پیش از عادت و بعد از آن دید بشرایط حیض در هر دو و ما بین آن دو خون ده روز پا کی فاصله شده است هر دو حیض است (مسئله چهارم) هر گاه ما بین دو خون که هر دو بصفه و شرایط حیض است ده روز یا زیاد تر خون بصفه استحاضه به بیند باز طرفین را حیض قرار دهد و وسط را که بصفه استحاضه است استحاضه (مسئله پنجم) هر گاه پیش از عادت خون به بیند بصفه حیض و در عادت به بیند بصفه استحاضه و مجموع پیش از ده روز باشد عادت را حیض قرار دهد هر گاه عادت متعارفه باشد و اما اگر عادت حاصله آری تمیز باشد مشکل است در هر خون مراعات احتیاط کنند و همچنین هر گاه در عاده به بیند بصفه استحاضه و بعد از عاده هم به بیند لکن بصفه حیض و مجموع پیش از ده باشد بلی هر گاه ما بین دو خون ده روز پا کی فاصله شود در هر دو صورت هر دو را حیض قرار دهد (مسئله ششم) در اقل حیض شب اول و شب آخر خارج است یعنی هر گاه سه روز و دو شب که در وسط است خون به بیند اقل حیض محقق شده است و همچنین است در اقل حیض شب اول و آخر خارج است و همچنین در اقل طهر که ده روز است (و احکام حائض) چند چیز است (اول) آنکه صحیح نیست اُر او نماز

چه واجب و چه مستحب (دویم) روزه از او صحیح نیست لکن روزه واجبی را باید قضاء نماید (سیم) طواف واجب از او صحیح نیست و اما طواف مستحب پس چون ممنوع از دخول مسجد الحرام میباشد ممنوع است از آن لکن هر گاه جهلاً یا نسیاً نا داخل شود و طواف کند صحیح است و محرمة حائض مثل محرمة جنب است و علاوه حرام است و طی در قبل خایض ما دامیکه خون او باقی است و بعد از انقطاع خون و قبل از غسل جایز است اگر چه فرجش را نشسته باشد بنا بر اقوی و احوط اجتناب از وطی در دبر است نیز و هر گاه زوج وطی نمود در حال حیض زوجه خود را هر چند ~~کنیز~~ غیر باشد احوط دادن کهاره است و آن هیچده نخود طلائی مسکوک است در اول حیض و نصف آن در وسط حض و ربع آن در آخر آن و کفایت میکند قیمت آن و در کنیز خودش سه مد گندم بدهد سه فقیر از برای هر فقیری يك مد و همچنین طلاق حائض صحیح نیست مگر آنکه هر گاه زوج غایب باشد یا زوجه غیر مدخوله یا حامله باشد و بعد از پاك شدن از حیض صحیح است هر چند غسل نکرده باشد (و کیفیت غسل حض) ترتیباً و از تماماً مثل غسل جنابت است لکن کافی از وضوء نیست علی الأحوط پس باید از برای مثل نماز وضوء هم بگیرد پیش از غسل نفاس و استحاضه و غسل مس میت و سایر اغسال مستحبه

### فصل سیم در غسل نفاس است

بدانکه نفاس حونی است که در وقت رائیدن زنان میباشد و اکثر آن ده روز است و از برای اقل آن حدی نیست و نفاس ذاه العاده بقدر عادت

اوست و اگر تجاوز کند از عاده او برده یا کمتر منقطع شود تمام نفاس است و اگر ازده روز تجاوز کند همان عادتش نفاس است و تتمه استحاضه اگر چه احوط در آن تتمه جمع است بین تروك نفساء و افعال مستحاضه بلکه اولی تا هیجده روز جمع است و اگر اسلادر بین ده روز خون نه بیند حکم نفاس ندارد و اگر يك روز خون دید و قطع شد همان يك روز نفاس است و اگر روز اول دید و روز پنجم هم مثلاً دید و قطع شد آن دو روز نفاس است با پاکی ما بین و همچنین هرگاه اول دهم یا نهم یا هشتم مثلاً به بیند آیام طرفین خون نفاس است و پاکی ما بین محکوم است بحکم او و آنچه بر حایض حرام و واجب و مستحب و مکروه است بر نفساء نیز چنین است

### فصل چهارم در غسل استحاضه

بدانکه استحاضه بر سه قسم است قلیله و متوسطه و کثیره قلیله آنستکه کهنه یا پنبه را که در فرج میگذارد خون بان برسد و لکن آنرا تمام فرا نگیرد و متوسطه آنستکه خون در پنبه فرو رود و از آن بگذرد و کثیره آنستکه از پنبه بگذرد و بکهنه هم برسد و در قسم اول غسل واجب نیست بلی برای هر يك نمازي چه فریضه و چه نافله يك وضوء لازم است و در قسم دوم برای نماز صبح يك غسل علاوه کند و اما اگر بعد از نماز صبح متوسطه شود برای نماز ظهر و عصر يك غسل علاوه کند بر وضوء بنابر اقوی و همچنین است هرگاه بعد از نماز ظهر و قبل از عصر یا بعد از عصر و قبل از غروب یا بعد از غروب از عشاء متوسطه شود و اما در قسم سیم سه

غسل علاوه نماید یکی برای نماز صبح یکی برای نماز ظهر و عصر و یکی برای مغرب و عشاء اگر جمع کند مابین ظهر بن وعشائین و اگر جمع نکند و فاصله بیندازد پس واجب است برای هر نمازی غسل علی حده چنانچه احوط آنستکه بعد از غسل و وضوء نماز را تأخیر نماید و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود از بیرون آمدن خون اگر متضرر نشود بان و بهتر این است که وضوء را بر غسل مقدم بدارد و جایز است و طبی نمودن زن مستحاضه اگر اغسال صلو تیه را بجا آورد

## فصل پنجم در غسل میت است

و سایر احکام اموات است و در آن پنج مبحث است

### مبحث اول در احکام حال احتضار

بدانکه واجب است در آن حال محتضر را بر پشت بخوابانند و پای او را رو بقبله نمایند و مستحب است شهادتین و اقرار بآئمه طاهرين عليهم السلام و کلمات فرج را تلقین او نمایند و لبها و چشمهای او را بر هم گذارند و دستهای او را بکشند و مؤمنین را اعلام کنند برای تشییع و تعمیل کنند در تجهیز او مگر در صورت احتمال اشتباه موت او که واجب است تأخیر آن تا یقین بموت او و مکروه است که حایض و جنب در آن حال حاضر باشند

### مبحث دوم در غسل دادن میت

و در چند فصل است (فصل اول) بدانکه غسل میت واجب کفائی



است که بر همه مکلفین واجب است و هرگاه يك نفر بعمل آورد از دیگران ساقط است و اولی بغسل دادن شوهر است نسبت بزن خود و در غیرین اولی بان اولی بمیراث است اگر وصیت نکرده باشد که شخص معینی او را غسل دهد والا وصی مقدم است بر آنها علی الاقوی و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است و اگر هیچ يك نباشد حاکم شرع مقدم است بر غیر و بعد از او عدول مؤمنین و تمام آنچه ذکر شد در تکفین و نماز بر میت و دفن او نیز جاری است

### فصل دوم

در شرایط غسل دهنده و آن چند چیز است (اول) آنکه إثنی شماری باشد (دویم) مماثلت با میت در مرد بودن وزن بودن پس جایز نیست زن مرد را غسل دهد اگر چه از محارم او باشد علی الاحوط مگر در حال ضرورت و همچنین عکس آن لکن در غیر محارم مطلقا جایز نیست بلی جایز است در حال اختیار زن را شوهر او غسل دهد و بالعکس و احوط نظر نکردن بعورت او است اگر چه اقوی جواز آن است با کراهة و همچنین کنیز را مولای او و احوط ترك غسل دادن کنیز است مولایش را و جایز است پسر سه ساله یا کمتر را زن و دختر سه ساله یا کمتر را مرد غسل دهد

### فصل سیم در احکام ان

بدانکه واجب است ازاله نجاست از میت پیش از غسل و کافی است

شدن، هر عضوی پیش از شروع در غسل آن اگر چه احوط تطهیر تمام بدن او است قبل از شروع در غسل او و واجب است پوشانیدن عورت او را از نا محرم و احوط آنستکه میترا در غسل مثل محتضر یا بقبله بخوابانند

### فصل چهارم در کیفیت غسل دادن او

بدانکه واجب است میترا سه غسل بدهد بترتیب (اول) بآب بیکه در او سدر باشد (دویم) بآب بیکه در او کافور باشد (سیم) بآب خالص و احوط غسل دادن میت است در هر يك از اغسال بغسل ترتیبی چنانچه در غسل جنابه گذشت و شرط است در هر یکی از اغسال نیت کردن مقارن شروع در آنها و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم بدهند میترا بقصد هر يك از سه غسل علی الاحوط و در تیمم سیم قصد ما فی الذمه نماید و احکام تیمم خواهد آمد و تیمم را بدست خود بعمل آورد نه بدست میت

### فصل پنجم در احکام بعد از غسل

بدانکه واجب است بعد از غسل حنوط کردن و آن مسح کردن هفت مواضع سجود است بکافور و کافی است بقدر مسمی و مستحب است مخلوط کردن حنوط را بترتیب حضرت سید الشهداء علیه السلام لی اگر میت محرم باشد کافور بلکه مطلق بوی خوش را نزدیک او نهند در غسل و در تخنیط

## مبحث سیم در تکفین است

واجب است کفن نمودن میترا بسه پارچه وان پیراهن و لنگ و لفافه است که انرا سر تا سري ميگویند و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف ساق را به پوشاند و افضل تا بقدم بودن آن است و در لنگ ما بین سینه و قدم او را فرا گیرد و در لفافه آنکه طولا انقدر بلند باشد که دوسر او را توان بست و عرضاً انقدر باشد که بر روی هم بیفتد و لنگ را مقدم بر پیراهن و پیراهن را مقدم بر لفافه به بندد (و معتبر است در کفن چند شرط) (اول) مباح بودن آن (دویم) نجس نبودن آن (سیم) حریر نبودن آن (چهارم) پوست نبودن آن اگر چه از ما کول اللحم و مذکی باشد بلکه احوط آن است که از مو و کرک ما کول اللحم نباشد و کفن زن بر شوهر است مگر آنکه شوهر فقیر باشد و کفن واجب بیرون می رود از اصل مال میت اگر چه میت مدیون باشد و مستحب مؤکد است گذاردن دو جریده تر با میت از چوب نخر با امکان و الاً اولی سدرو بعد از ان بید یا انار و اگر هیچ کدام ممکن نشد هر چوب تري کافي است و بترتبه شهادتین و اسماء ائمه را بران بنویسند

## مبحث چهارم در نماز برا و است

بدانکه واجب است کفایت نماز بر هر میت مسلماني اگر چه مر تکب کبائر بوده باشد حق طفلي که شش سال او تمام شده باشد و نماز بر طفل

کثر از شش ساله مستحب است و جایز نیست نماز بر کافر و شرط است در صحت نماز اثنی عشری بودن مصلي و بلوغ شرط صحت نیست و از طفل ممیز صحیح است ولی ساقط نمیشود بان از سایر مکلفین علی الأحوط [ و کیفیت ] نماز آن است که نیت کند و پنج تکبیر بگوید و بعد از تکبیر اول شهادتین بگوید و بهتر آن است که بگوید (أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله أرسله بالحق بشيراً ونذيراً بين يدي الساعة) و بعد از تکبیر دوم صلوات بر محمد وآل او بفرستد و بهتر آن است که بگوید (اللهم صل على محمد وآل محمد وارحمهم) و بعد از تکبیر سوم دعا از برای مؤمنین بنماید و بهتر آنکه بگوید (اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات الأحياء منهم والأَمْوات تابع بيننا وبينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات انك على كل شيء قدير) و بعد از تکبیر چهارم دعا برای میت بنماید و بهتر آنکه بگوید (اللهم ان هذا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خير منزل به اللهم انا لا نعلم منه إلا خيراً وانت أعلم به منا اللهم ان كان محسناً فزد في احسانه وان كان مسيئاً فتجاوز عنه واغفر له اللهم اجعله عندك في أعلى عليين واخلف على أهله في الغابرين وارحمه برحمتك يا أرحم الراحمين) بعد بگوید الله أكبر و اگر میت زن باشد ضمیر هاء را که راجع بمیت است مؤنث بیاورد و در

نماز میت شرط است نیت و قیام و قبله بودن سر میت بسمت یمین  
نماز گذار اگر چه بجهت طول صف جماعة بالفعل در طرف یمین او نباشد  
و اگر میترا عکس گذارده باشند نماز باطل است چنانچه شرط است  
به پشت خوابانیدن میترا در آن حال و اگر در نماز بر میت صفوف  
متعدد باشد و همه فرادی نماز کنند ضرر ندارد

### مبحث پنجم در دفن میت

بدانکه واجب است دفن نمودن میترا بوجوب کفائی بنحوی که  
پنهان نمایند او را زیر خاک بقدری که محفوظ ماند جثه او از ضرر  
حیوانات درنده و بوی او را از انتشار و واجب است او را بدست راست  
ورو بقبله بخوابانند و حرام است نبش قبر نمودن مگر در بعض مقامات  
که در کتب مبسوطه مسطور است و بجهت بیرون آوردن میت و نقل بمشاهد  
مشرقه رجوع بغیر کنند چنانچه حرام است سیلی بر صورت زدن  
و خراشیدن آن و کندن و چیدن موچه در موت اقارب و چه غیر آنها  
و همچنین پاره نمودن رخت در غیر موت پدر و برادر و بدانکه استخوان  
میترا اگر در کیسه کنند و دفن کنند ضرر ندارد و بدانکه  
مستحب است نماز لیلۃ الدفن و آن دو رکعه است در رکعه اولی بعد از  
حمد آیه الكرسي بخواند و در رکعه دوم بعد از حمد اولی آنستکه ده  
مرتبه سوره انا انزلنا بخواند و بعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد  
و آل محمد و ابعث ثوابها إلى قبر فلان واسم آن شخص را بجای  
فلان ذکر کند

## فصل ششم در غسل میت

بدانکه واجب است غسل نمودن برای کسی که بدن خود مس کرده باشد میترا بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن او اگر چه مس کند دندان و ناخن او را علی الاحوط

## فصل هفتم در اغسال مستحبه

بدانکه اغسال مستحبه بسیار است و شمردن آنها موجب تطویل و در کتب مبسوطه مسطور است و غسل جمعه مستحب مؤکد است و اگر خوف داشته باشد که روز جمعه آب بدست او نیاید تقدیم آن روز پنجشنبه جایز است و اگر روز جمعه آب بدست آورد نیز بجا آورد و وقت آن تا ظهر جمعه است و تا غروب جمعه بقصد ما فی الذمه بجا آورد و قضاء آن تا غروب روز شنبه جایز است

## مقصد سیم در تیمم است

بدانکه مشرع میشود تسبیح در نه مقام (اول) نیابتن آب بقدری که کفایه کند از برای وضوء یا غسل لکن اگر در بیابانی باشد که احتمال بدهد که در سمتی از آن آب باشد اگر ممکن شود تفحص کند خودش یا نائبش در زمین نا هموار بقدر رفتن یک تیر پر تاب و در بیابان صاف بقدر دو تیر پر تاب در چهار سمت و هر گاه وقت تنگ باشد با ترک تفحص تیمم او صحیح است بخلاف آنکه در وسعت وقت تیمم نکند بدون تفحص که باطل است مگر آنکه در واقع آب نبوده که بر فرض

تفحص نمی یافت که در این صورت با فرض تمکن از قصد قر به بغفلة و نحو آن تیمم او صحیح است بنا بر اقوی (دویم) آنکه بترسد بر نفس یا عرض یا مال معتد به هر گاه بخواهد بآب برسد (سیم) ترس ضرر از استعمال آب مثل ناخوشی و آه نال آن چه بترسد از حدوث آن یا از طول کشیدن یا تعدد آن هر گاه تکلیف جبره نباشد (چهارم) ترس از عطش بر خود یا بر انسان یا حیوان محترم بسبب استعمال آب (پنجم) آنکه هر گاه طلب کند از کسی که آبی باو به بخشد یا بفروشد بر او منت گذارده شود که نتواند تحمل او را بناید عادة (ششم) توقف داشتن تحصیل آب است بر دادن جمیع آنچه در نزد او هست یا قدری که ضرر بحال او برساند بخلاف آنکه ضرر بحال او نباشد اگر چه بقیمت گزاف باشد که واجب است بدهد (هفتم) تنگی وقت است از طلب کردن آب (هشتم) تنگی وقت است از استعمال آب (نهم) واجب بودن استعمال آب موجود در رفع خبث و احوط در این صورت آنست که اول استعمال آب کند و بعد تیمم کند [و آنچه] بان تیمم کرده میشود چند چیز است (اول) خاک خالص (دویم) سنگ (سیم) ریگ (چهارم) زمین گچ قبل از پختن و این چهار در یک مرتبه است اگر چه احوط حتی المقدور خاک است و اگر اینها نباشد تیمم کند بچیزی که در آن غبار باشد هر گاه ممکن نشود بتکانیدن غبار او جمع شود و الا لازم است و اگر آنها نباشد گل اگر نتواند او را بخشکاند و الا لازم است و اگر آنها نباشد اقوی وجوب قضاء نماز است اگر چه

أحوط اتیان بنماز بی وضوء میباشد نیز [ وحقیت تیمم ] سه چیز است (اول) زدن دو کف دست است با هم بر زمین يك دفعه اگر چه بدل از غسل باشد بنا بر اقوی هر چند أحوط در آن دو دفعه زدن است يك دفعه برای مسح پیشانی و دیگری برای مسح یدین (دویم) مسح کردن بدو کف دست با هم تمام پیشانی و جبین را از رستنگاه مو تا دو آبرو و طرف بالای دماغ با مراعات الأعلی فالأعلی عرفاً و ضرر داشتن انفراج معلوم نیست و لازم نیست اجراء هر يك بر تمام محل اگر چه أحوط است (سیم) مسح کردن تمام پشت دست راست را از بند دست تا سر انگشتان بکف دست چپ و بعد از آن پشت دست چپ را بدست راست [ وشرایط صحت تیمم ] یارده چیز است (اول) تکلیف بودن تیمم نه غسل یا وضوء (دویم) مباح بودن آنچه بان تیمم میکنند مگر آنکه مجبور باشد (سیم) پاك بودن آنچه بان تیمم میکنند و همزوج بغیر آن نباشد که از خاک بودن مثلاً بیرون رود و اگر مشتبّه باشد بشبهه محصوره بهر دو تیمم کند (چهارم) پاك بودن أعضاء تیمم (پنجم) زائل کردن حاجب از ماسح و ممسوح (ششم) نیت بتفصیلی که در وضوء گذشت (هفتم) ابتداء از اعلی فالأعلی (هشتم) ترتیب بنحویکه ذکر شد (نهم) موالات عرفی (دهم) مباشرت که خود تیمم کنند با امکان (یازدهم) آنکه تیمم بعد از دخول وقت نماز باشد و جایز است تیمم در اول وقت چه امید رفع عذر داشته باشد یا نه اگر چه تاخیر تا آخر وقت اگر امید رفع عذر داشته أحوط است بلی



باقطع بان تأخیر متعین است و هر گاه تیمم کرد از برای نمازی در در وقت آن اکتفا میکنند بان برای نماز دیگر در وقت آن اگر عذر باعث تیمم باقی باشد و هر گاه شخص جنب بواسطه ضرر استعمال آب مثلاً برای نمازی تیمم کرد و نماز کرد و بعد محدث شد بحدث أصغر برای نماز بعد اگر آن عذر باقی باشد وضوء بگیرد یا تیمم کند بدل از وضوء اگر از آن هم معذور است علی الاقوی ما دام که عذرش باقی است اگر چه احوط در صورت تمکن از وضوء جمع است ما بین آن و تیمم بدل از غسل و در صورت معذور بودن از وضوء نیز يك تیمم است بقصد ما فی الذمه و احوط از آن دو تیمم است یکی بدل از وضوء و یکی بدل از غسل

### مقصد چهارم در طهارت از خبث

و در آن چند مبحث است ﴿ مبحث اول ﴾ در نجاسات است و آن یا زده چیز است (اول و دیم) بول و فضله انسان و هر حیوانی که حرام گوشت و صاحب خون جهنده باشد در غیر پرنده علی الاقوی اگر چه احوط اجتناب از مدفوع پرنده است نیز خصوص از بول شب پرد (سبیم) منی است از هر حیوان صاحب خون جهنده (چهارم) مبه و أحرأء آن که در سابق حیوة داشته باشد از انسان و هر حیوان صاحب خون جهنده بلی میت انسان غسل دادن پاك میشود و هر گاه مس کند اثر قبل از غسل دادن آن غسل مس میت واجب میشود اگر چه بدون رطوبه مس شود و همچنین نجس است أجزائیکه از هر حیوان زنده جدا میشود بشرط آنکه روح در آن حلول کرده باشد لیکن أجزأ صفاری که از

انسان جدا میشود مثل پوست لب و امثال آن پاک است ( پنجم ) خون انسان و هر حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد مگر آنچه باقی میماند در اجزاء حیوانیکه ذبح شرعی شده و خون متعارف از آن بیرون رفته که طاهر است و احوط اجتناب از خون نیست که در عضوی باشد که حرام است خوردن آن مثل سپرز و خون در زرده تخم اگر بفییده سرایت نکرده بسبب پرده که بر روی آن هست همان زرده نجس است و سفیده آن پاک است ( ششم و هفتم و هشتم ) سگ و خوک صحرائی و کافر باقیام آنها اگر چه روح در آنها حلول نکرده باشد ( نهم ) شراب بلکه هر مست کننده که در اصل روان باشد و در حکم آن است آب انگور و ویز و خرما که بخودی خود بجوش نیاید و اما اگر با تش بجوش بیایند و هنوز نلنان نشده باشند پس آب انگور و ویز اگر چه حرام است خوردن آنها ما دامیکه نلنان نشده باشند ولی اقوی آنستکه نجس نیستند هر چند احتیاط خوب است و اما آب خرما بجوشیدن با تش نه نجس میشود و نه حرام ( دهم ) فحاح که ارجو گرفته باشند و الا حرمت و نجاست آن معلوم نیست اگر مسکر باشد ( یازدهم ) عرق شتر نجاست خوار قبل آسبیدن آن بلکه مطلق حیوان حلال بنا بر احوط

### مبحث دویم

بدانکه ثابت میشود نجاست بچند چیز ( اول ) علم بان ( دوم ) خبر دادن ذوالید ( سیم ) شهادت دو عادل بلکه عدل واحد بنا بر احوط و مظنه و شك کفایت نمیکند مگر در رطوبت مشتبه که بعد از

بول یا خروج منی و قبل از استبراء خارج میشود چنانچه ثابت میشود  
طهارت چیز نجس بعلم یا بیند یا خبر دادن ذوالید و مظه اگر چه بقول  
عدل واحد باشد علی الاحوط کفایه نمیکند

### مبحث سیم در احکام نجاسات

بدانکه شرط است در صحت نماز در حال اختبار پاك بودن ظاهر بدن  
و هو و ناخن و نحو آن و لباس مصلي که ماتم فيه الصلوة باشد  
و همچنین است آنچه همراه نماز گذار است اگر چه بان ستر نکرده  
باشد بلی در مثل عرقچین و بند زیر جامه و جوراب و امثال آن که بتنهائی  
نمیتوان ستر عورت بان نمود شرط نیست و محمول منجس که بقدر سائر  
نباشد ضرر ندارد و همچنین خون قروح و جروح تازه آنیکه خوب نشده  
و قطه بر بدن یا لباس از آن یا تبدیل آن که نوعاً مشقت دارد معفو است  
در نماز اگر چه زیاد باشد و همچنین خون حجامت و فصد و هر زخمی  
بلکه بواسیر اگر در ظاهر باشد و اگر در باطن باشد احوط اجتناب  
از آن است و همچنین معفو است نماز کردن با خون غیر قروح و جروح  
اگر کمتر از درهم باشد مگر خون حبض و نفاس و استحاضه و نجس العین  
و همیشه که آنها معفو نیست بلکه احوط در خون غیر مأکول الا لحم غیر  
از انسان نیز اجتناب است

### مبحث چهارم در مطهرات است

و آن چند چیز است (اول) آب است و آن یا مطلق است که بدون

قید انرا آب میگویند یا مضاف است مثل گلاب و آب قند و آب هندوانه رفع حدث و از آله خبث بان نمیشود و بملاقات نجاست نجس میشود هر چند زیاده از کبر باشد بشرط آنکه نجس اعلی یا مساوی با آن باشد و اگر موضع ملاقات اسفل باشد مثل آنکه از گلاب پاش گلاب در دهست کافری بریزند پس نجاسة او سرایت نمیکند باعلی و آب مطلق پنجم قسم است (اول) آب باران (دویم) آب جاری (سیم) آب چاه (چهارم) آب ایستاده که بقدر کثرت یا زیاد تر از آن باشد (پنجم) آب ایستاده که کمتر از کبر باشد پس بدانکه آب باران در حال باریدن در حکم جاری است اگر چه قلیل باشد که نجس نمیشود بملاقات نجاست با عدم تغییر بنجاست و پاک میکند آب متنجس و غیر آب از زمین و جامه و فرش را که متنجس باشد به باریدن بر آن بعد از زوال عین نجاست و تعدد و عصر در آن لازم نیست [ و اما ] آب جاری و آن آبیست که بجوشد از زمین غیر چاه پس بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامیکه طعم یا رنگ یا بوی آن بنجاست متغیر نشود و با تغییر یکی از آنها نجس است و آب نجس غیر متغیر با متغیری که تغییر آن زائل شده باشد بمحدود اتصال با آب جاری یا کبر پاک میشود [ و اما ] آب چاه پس اقوی آنست که نیز بملاقات نجاست نجس نمیشود اگر چه کبر از کبر باشد و واجب نیست بواسطه افتادن چیزی در آن چیزی را آب کشیدن بلی مستحب است و تفصیل آن در کتاب مبسوطه مسطور است بلی اگر بنجاست آب چاه متغیر شود نجس میشود و تطهیر از بکشیدن

مقداری است که تنبیر آنرا زائل کند [ واما ] آب ایستاده اگر بقدر کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود و کر بحسب وزن شصت و چهار من شاه الا بیست مثقال صیر فی است و بحسب مساحت آنکه حاصل ضرب طول و عرض و عمق آن در یک دیگر سی و شش وجب باشد علی الاقوی بلکه اکتفاء به بیست و هفت وجب خالی از قوه نیست [ واما ] آب ایستاده کمتر از کر پس بملاقات نجاست نجس میشود و اگر استعمال شود در رفع خبث پس در غسله مریله عین نجس است اگر چه متغیر بنجاست نشود بلکه احوط اجتناب از غساله است مگر غساله استنجاء که آن پاک است بشرط آنکه عین نجاست در او نباشد و متغیر بان نشده باشد و نجاست تعدی از محل نکرده باشد بخدی که ارضدق استنجاء بیرون رود و نجاست خارجی بان نرسیده باشد و در تطهیر متنحس از بول بآب قلیل معتبر است شستن آنرا دو مرتبه چه لباس باشد چه غیر آن و کفایت میکند در بول صبی شیر خواریکه غذا خور نشده باشد یک مرتبه آب بر او بریزند که محل نجس را فرا گیرد و حاجت بفشردن نیست و در غیر بول اقوی کفایت یک مرتبه است بعد از زوال همین اگر چه احوط دو مرتبه است و در چیزهایی که فشرده میشود معتبر است فشردن آن اما داخل ظرف پس سه مرتبه باید تسته شود بآب فلیمل آنرا نجاستی مگر در ولوغ سنگ که باید اول یک مرتبه بخاک پاک خاک مالی نمایند و بعد از آن دو مرتبه دیگر بآب خالص پاک آنرا بشویند و بهتر این است که اول

بخاك خشك خاك مالي كنند و بعد از ان قدري آب در ان كرده گل مالي كنند و بعد از ان دو مرتبه بآب بشويند و مگر ولوغ خوك و مردن موش صحرائي در ان كه بنا بر اقوى هفت مرتبه انرا بشوينند و احوط و اولي در خوك اول خاك ماليدن است نيز در تطهير بآب كثير و جاري يك مرتبه كافي است مطلقا بنا بر اقوى بلي در ولوغ خاك مالي لازم است بلكه احوط تعدد غسل است نيز (دويم) زمين كه پاك و خشك باشد و ان پاك ميكند براه رقتن با ماليدن بر ان كف پا و ته كفش و امثال انرا بعد از زوال عين نجاست بشرط آنكه نجاست ان حاصل شده باشد از راه رقتن بر زمين على الاحوط (سيم) آفتاب است و ان پاك ميكند زمين و آنچه غير منقول باشد مثل عمارات و آلات متصله بان و آنچه در ان نصب شده مثل در و پنجره و منخ و مثل درختها و ميوههاي ان و گياه ها كه در ان است و ظرفهائي كه در زمين بنا گذارده شده و امثال ان هر گاه بتايدن آنها را بخشكاند بعد از زائل شدن عين نجاست (چهارم) مستحيل شدن نجس بچيز پاك مثل مبدل شدن شراب بمر كه و خاكستر شدن عين نجاست (پنجم) انتقال است مثل خون انسان كه در بدن شپش و امثال ان رفته و جزء بدن ان محسوب شود (ششم) اسلام (هفتم) تمتع و ان در چند جا ثابت است (اول) هر گاه كافر مسلمان شد طفل او بتمتع او پاك ميشود پدر مسلمان شود يا مادر (دويم) ظرف شراب بعد از مسطحيت مل شدن ان بمر كه (سيم) تخنه كه ميترا بر ان غسل ميدهند و همچنين خرقه كه برروي

او است در حال غسل دادن و دست غسل دهنده که بتبع میت پاك میشود و در غیر دست از سائر بدن و لباس غسل دهنده تأمل است. أحوط شستن است و همچنین پاك شدن اطراف چاه و دلو و طناب و سائر آلات نزح هرگاه چاه بتغیر نجس شده معلوم نیست أحوط اجتناب است (هشتم) غایب شدن مسلمان پس حکم میشود به پاکی بدن یا جامه و فرش و ظرف و آنچه از توابع او است هرگاه عالم بنجاسة ان بوده و احتمال تطهیر ان داده شود و استعمال کند انرا فیهما یشرط فیه الطهارة (نهم) زائل شدن عین نجاست از باطن انسان مثل باطن دماغ و گوش و جفین و فرج و أمثال ان و همچنین از ظاهر بدن هر حیوان و همچنین از مخرج غایط با فرض عدم تعدی بسنگ یا کهنه و نحو ان از چیزهاییکه زائل میکنند عین نجاسترا بشرط آنکه پاك باشد و باید کمتر از سه عدد نباشد علی الاحوط و هرگاه سه عدد پاك نشده علاوه کند تا زایل شود و اقوی حصول طهارت است باستنجاء باستنخوان و سرگین پاك اگر چه حرام است علی الاحوط چنانچه حرام است استنحاء بانچه محترم است در شریعت (دهم) استبراء کردن حیوان نجاست خوار حلال گوشت است بمقداری که از صدق جلال بودن خارج شود و بهتر استبراء نمودن ان بانچه منصوص است که پاك میکند بول و فضله انرا (یازدهم) بیرون رفتن خون متعارف ذبیحه که پاك میکند خونیرا که باقی مانده لیکن خوردن ان خون حرام است (دوازدهم) جدا شدن غساله و ان پاك کننده است رطوبتیرا که باقی میماند بعد از فشردن

## مطلب دوم در اقسام نمازهای واجب

بدانکه در زمان غیبت نماز واجب هفت است (أول) نماز یومیه پنجگانه (دویم) نماز آیات (سیم) نماز طواف واجب (چهارم) آنچه بنذر وعهد و یمین واجاره واجب میشود (پنجم) نماز والدین که از آنها فوت شده باشد از روی عذر که بر ولد اکبر واجب است (ششم) نماز جمعه که واجب تخییری است ما بین آن و نماز ظهر در روز جمعه بنا بر اقوی (هفتم) نماز بر میت و نمازهای مسنحی بسیار است و لا ینقض اقتضار میشود بنوافل یومیه و آن هشت رکعه نافله ظهر است که پیش از نماز ظهر باید خوانده شود و هشت رکعه نافله عصر است که پیش از نماز عصر میخواند و چهار رکعه نافله مغرب که بعد از نماز مغرب میخواند و دو رکعه نافله عشاء که آنرا و تیره گویند نشسته بعد از نماز عشاء میخواند و ایستاده نیز جایز است و هشت رکعه نافله شب که وقت آن بعد از نصف شب است و هر چه بصبح نزدیک تر بجا آورد بهتر است و دو رکعه نماز شمع که بعد از نماز شب میخواند و یک رکعه نماز وتر است که بعد از شفع میخواند و مستحب است در آن خواندن سوره توحید سه مرتبه و عوذتین هر کدام یک مرتبه و مستحب است در آن قنوت و بهتر این است بعد از دعای فرج که [ لا إله إلا الله الحليم الكريم لا إله إلا الله العلي العظيم سبحانه الله رب السموات السبع ورب الأرضين السبع وما فيهن وما بينهن ورب العرش العظيم و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين ] است چهل نفر



مؤمن را دعا کند چه زنده و چه مرده باینکه بگوید اَللهُمَّ اغفر  
لفلان واسم مؤمنی را ذکر کند بعد از آن هفتاد مرتبه بگوید اَسْتَغْفِرُ  
الله رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و بعد از آن هفت مرتبه بگوید « اَسْتَغْفِرُ الله  
الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَجَمِيعِ ظَالِمِي وَجَرَمِي  
وَأَسْرَأَنِي عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ » و هفت مرتبه [ هذا مقام العائذ بك  
من النار ] و بگوید « رَبِّ أَسْأَلُكَ وَظَلَمْتَ نَفْسِي وَبُئْسَ مَا صَنَعْتَ  
وَهَذِهِ يَدِي جَزَاءُ بِمَا كَسَبْتُ وَهَذِهِ رَقَبَتِي خَاضِعَةٌ لِمَا أُمِرْتُ فِيهَا أَنَا دَا  
بِئْنَ يَدَيْكَ نَفْذَ لِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِي الرِّضَا حَتَّى تَرْضَى لَكَ الْعُتْبَى لَا أَعُودُ »  
و سیصد مرتبه بگوید العفو و دورکة نافله صبح است قبل از نماز صبح  
بجا آورد و جایز است قبل از فجر بجا آورد و این نوافل را هر دورکة  
بیک سلام بجا آورد و کفها بجمد ننهاد میتوان کرد بدون سوره  
و قنوت و جایز است که بعض نوافل را بجا آورد و بعضی را ترک  
کند و لاکن تا بتواند ترک نکند و هر نماز نهاری که در سفر قصر  
میکند نافله آن نماز ساقط است مثل ظهر و عصر و لکن نافله عشاء و نوافل  
دیگر ساقط نیست ﴿ واما احکام نماز ﴾ پس در آن چند مبحث  
است

## مبحث اول در مقدمات نماز

و آن چند چیز است ( اول ) وقت شناختن و اول وقت ظاهر زوال آفتاب  
است از دایره نصف النهار تا بقدر آداء نماز عصر بعروب شرعی مانده  
و وقت نماز عصر بعد از مقدار آداء ظاهر است از زوال تا غروب شرعی

و وقت نماز مغرب از وقت غروب شرعی است یعنی زوال حره از طرف  
 افق شرقی تا مقدار أداء نماز عشاء بنصف شب مانده و اولی آنستکه  
 تأخیر نیندازد از غروب شفق که آخر وقت فضیلت آن است و هرگاه  
 عصیاناً یا نسیاناً یا جهلاً از نصف شب نماز مغرب و عشاء تأخیر افتاد  
 تا قبل از طلوع فجر واجب است بجا آورد ولی نیت أداء و قضاء نکند و وقت  
 نماز صبح از اول پهن شدن سفید یست در افق که فجر صادق است  
 تا طلوع آفتاب و آخر وقت فضیله آن طلوع حره مشرقیه است و در اینجا  
 چند مسئله است [ مسئله ] تا یقین بدخول وقت نکند نماز نیتواند  
 بجا آورد و اعتماد بمظنه نکند مگر در هوای ابری شهادت عداین معتبر  
 است و بعینه نیست جواز اعتماد بر اذان يك عادل عارف بوقت ولی اولی  
 آنستکه صبر کند تا یقین حاصل نماید و هرگاه اعتماد بمذکورات نمود و نماز  
 کرد بعد ظاهر شد که تمام نماز قبل از دخول وقت بوده اعاده نکند  
 و اگر معلوم شد در اثناء نماز وقت داخل شده اگر چه قبل از سلام  
 باشد اعاده لازم نیست [ مسئله ] اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشاء  
 شود پیش از آنکه زظهر یا مغرب نسیاناً بس اگر متذکر شود در حالتیکه در نماز  
 باشد و ممکن باشد عدول بنهار پیش عدول نماید و اگر بعد از فراغ باشد  
 مجزی است و بعد از آن نماز ظهر یا مغرب را بجا آورد یا تقدیم عصر اقوی  
 جواز عدول است بعد از فراغ آن نیز و احوط در این صورت اتمام نماز  
 دوم است بقصد ما فی الذمه بدون تعیین ظهر و عصر (مسئله) جایز  
 نیست تأخیر نماز از وقت و واجب است تمام نماز را در وقت بجا آورد

بلی هرگاه عصباناً یا نسیاناً تعویق انداخت بمقدار يك ركعة یا آخر وقت مانده واجب است مبادرت بنماز و اقوی آن است که در این صورت نیز نمازش آداء است (مسئله) جایز است اتیان بنماز مستحیی غیر از نوافل مرتبه در وقت فریضه علی الاقوی ﴿ دویم از مقدمات نماز ﴾ قبله شناختن است بدانکه واجب است نمازهای واجبی را رو بقبله بجا آورد بلکه استقبال معتبر است در نمازهای مستحیی نیز بلی چون نماز مندوب را سفرراً و حضرراً جایز است در حال راه رفتن بجا آورد و در این حال استقبال در آن معتبر نیست و مراد بقبله امکانی است که کعبه در آن واقع است و محاذی آن از تخوم ارض تا آسمان تمام قبله است و محاذات عرفی کافی است و در اینجا چند مسئله است (مسئله) واجب است تحصیل علم باستقبال بر فرض امکان و فرق نیست ما بین مکّه و بلاد بعیده و هرگاه ممکن نباشد تعیین آن به یقین واجب است تحصیل مظهر بان الاّ حری فالأّ حری و علاما تیکه معین شده برای تشخیص قبله بلاد در علم هیئة اسباب حصول مظهره است و جایز است اعتماد نمودن بقبله بلاد مسلمین ما دامیکه خطا آن ظاهر نشود و هرگاه در جایی ممکن نشود تعیین قبله علماً و ظناً واجب است نماز را چهار مرتبه بجهت بخواند علی الاّ حوط اگر وقت موسع باشد و اگر مضیق باشد بهر قدر که گنجایش دارد بجا آورد اگر چه يك مرتبه باشد بهر جهت که بخواند کافی است (مسئله) و هرگاه بعد از تشخیص قبله و نماز ظاهر شود که در حال نماز متوجه بقبله نبوده

بلکه پشت بقبله بوده نمازش را اعاده نماید اگر وقت با تعد و قضاء کند اگر وقت نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست یا چپ او بوده اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر باقی نیست احوط قضاء آن است و اگر معلوم شود از قبله منحرف بوده ولی بدست راست یا بدست چپ نمیرسد پس اگر در أثناء نماز بر آن مطلع شود فوراً رو بقبله کند و نمازش را تمام کند صحیح است و اگر بعد از نماز معلوم شود که کتفا نماید بان (سیم) از مقدمات نماز تحصیل طهارت بدن و لباس آن نجاست خبیثی الا در آنچه معفو است و همچنین طهارت از حدث چنانچه در مبحث طهارت گذشت (چهارم) از مقدمات مباح بودن مکان نماز و پست و بلند نبودن موضع سجده از جای ایستادن مگر بکافتی خشت و در این جا چند مسئله است (مسئله) واجب است جای نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطل است بلکه باید نماز باذن صاحب مکان باشد یا باذن صریح یا اذن ضمنی یا اذن قوی یا رضای او بشاهد حال و هرگاه زمینی در اجاره کسی است اذن مستأجر معتبر است (مسئله) واجب است تمام مکان نماز گذار پاک باشد از نجاست که بدن مصلی یا لباس او سرایت کند پس هرگاه آن مکان خشک باشد و نجاسة آن سرایت نکند نماز در آن صحیح است مگر جای سجده پیشانی که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هر چند خشک باشد ولی مستحب است تمام مکان پاک باشد (مسئله) احوط آنست که مرد وزن پهلوی یکدیگر نماز نخوانند و همچنین زن بیش و مرد عقب

اُو نباشد در حال نماز اگرچه اقوی جواز و صحت نماز هر دو یکی باشد با کراهت و فرف نیست ما بین زن محرم و غیران و کراهت مرتفع میشود بمی بودن حائلی که مانع دیدن باشد یا بفصل میانان دو بقدر ده ذراع دست ( مسئله ) مستحب است نماز را در مساجد بجا آورد در حدیث است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر است با صد هزار نماز و در روایة دیگر هزار نماز و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر «ص» برابر است با ده هزار نماز و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز و در مسجد محله برابر بیست و پنج نماز و در مسجد بازار ثواب دوازده نماز است و نماز نزد حضرت امیر المؤمنین «ع» معادل است با ثواب دویست هزار نماز ولی مستحب است زن نماز را در خانه بخواند که افضل است از مسجد بلکه افضل در صندوق خانه که پستوی اطاق است ( مسئله ) مکروه است نماز در اندرون حمام بلکه در جامه کن اولی ترک است و مکروه است نماز در کشتی اگر بتواند بیرونان نماز کند و همچنین نماز در جائیکه کسی رو بروی او باشد بخصوص زن یا مقابل چراغ یا آتش آفروخته یا مقابل مصحف گشاده یا کتاب یا کاغذ که خط ان نمایان باشد و همچنین مکروه است نماز در خانه که مسپت کنند یا سنگ یا صورت دران باشد و مکروه است نماز در قبرستان ( مسئله ) مستحب است برابر مصلی ستره باشد و مراد از ان دیوار یا حائلی است که میان مصلی و ان بیت از دو پایه ذراع نباشد و اگر عصائی در برابر

گذارد و کافی است ( پنجم از مقدمات نماز ) پوشانیدن عورت و آن در مرد قبل و حلقه دبر و بیضتان است و عورت زن در نماز جمیع بدن است مگر روی و دودست تا بندان و دویا تا ساق و لکن در کنیز و صبیحه نابالغه پوشانیدن سر و کردن واجب نیست و باید لباس نماز گذار غصبی نباشد و از پوست مینه نباشد و از اجزاء حرام گوشت نباشد بلکه مینه و اجزاء حرام گوشت نیز همراه او نباشد ای جایز است نماز کردن با پوست خز و سنجاب و کرک آنها و باید لباس مردان از ابریشم خالص نباشد و طلا باف نباشد چه در حال نماز و چه در غیر آن بلکه انگشتر طلا در دست کردن بلکه مطلق زینت کردن بطلا جایز نیست از برای ایشان مطلقاً و اما برای زن جایز است امور مذکوره حتی در نماز و باکی نیست بر مرد پوشیدن حریر خالص در حال اضطرار و در جنگ چنانچه جایز است سجاف جامه او حریر خالص باشد اگر چه احوط آنست که زیاده از چهار انگشت نباشد و بدانکه هرگاه جورابی در بای نماز گذار باشد که نه پوشاند پشت پا و ساق را احوط اجتناب و اقوی جواز آن است

### مبحث دوم

بدانکه مستحب است در نارهائی یومیه اذان و آن چهار مرتبه الله اکبر و هر کدام اُر ( اُتهد ان لا اله الا الله و اُتهد ان محمداً رسول الله و حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و حی علی خیر العمل و الله اکبر و لا اله الا الله ) را دو مرتبه بگوید و بعد از آن اقامه است و آن مثل

آذان است در فصول مگر آنکه دو مرتبه الله أكبر از اول و يك مرتبه  
لا اله الا الله از آخر در آن نیست و بعد از دو مرتبه حی علی خیر  
العمل دو مرتبه بگوید قد قامت الصلوة و أحوط عدم ترك اقامه است  
از برای مردان در غیر موارد سقوط آن و اقوی اشتراط طهارت است در  
اقامه [و اما] ایستادن و حرف زدن پس شرط نیست در آن اگر چه  
أحوط است

واجبات نماز  
سعی در نیت  
دو مرتبه از  
دو مرتبه  
تیسری  
چهارم

## مبحث سیم در واجبات نماز

و آن یازده است (اول) نیت و معتبر است در آن قصد قربة و معین  
بودن عمل چنانچه در وضوء گذشت و هر گاه در بین نماز قصد خروج از  
آن نماید یا متردد شود در آن و چیزی از اجزاء نماز را در آن حال بجا  
نیآورده و مفسدی دیگر هم بجا نیآورده پشمان شود و برگردد از همانجا  
نماز را تمام کند نمازش صحیح است (دویم) تحکیم ابره الاحرام و آن  
گفتن الله أكبر است و واجب است صحیح اداء کند (سیم) قیام  
با قدرت و الا نکیه کند و با تعذر از آن بنشیند و با عجز از نشستن  
بخوابد بر پهلو راست مثل مدفون و با تعذر از آن بر پهلو چپ و با  
تعذر از آن به پشت بخوابد مثل محضّر و بدانکه قیام در حال تکبیر  
الاحرام و متصل بر رکوع رکن است و در حال قنوت مستحب است و واجب  
است در آن استعرا و عدم اعتماد با امکان (چهارم و پنجم) قرائه حمد  
و يك سوره تمام در دو رکعه اولی بلی مریض و مستعجل بجهت ضرورت  
و تنگی وقت اکتفا میکند بحمد تنها و در دو رکعه آخر مخیر است

و آن یازده است  
نیت و معتبر است  
در آن قصد قربة  
و معین بودن عمل  
چنانچه در وضوء  
گذشت و هر گاه  
در بین نماز قصد  
خروج از آن نماید  
یا متردد شود در  
آن و چیزی از اجزاء  
نماز را در آن حال  
بجا نیآورده و  
مفسدی دیگر هم  
بجا نیآورده  
پشمان شود و  
برگردد از همانجا  
نماز را تمام کند  
نمازش صحیح است  
(دویم) تحکیم  
ابره الاحرام و آن  
گفتن الله أكبر  
است و واجب است  
صحیح اداء کند  
(سیم) قیام با  
قدرت و الا نکیه  
کند و با تعذر از  
آن بنشیند و با  
عجز از نشستن  
بخوابد بر پهلو  
راست مثل مدفون  
و با تعذر از آن  
بر پهلو چپ و با  
تعذر از آن به  
پشت بخوابد  
مثل محضّر و بدانکه  
قیام در حال  
تکبیر الاحرام  
و متصل بر رکوع  
رکن است و در  
حال قنوت  
مستحب است و  
واجب است در  
آن استعرا و  
عدم اعتماد با  
امکان (چهارم  
و پنجم) قرائه  
حمد و يك سوره  
تمام در دو رکعه  
اولی بلی مریض  
و مستعجل بجهت  
ضرورت و تنگی  
وقت اکتفا میکند  
بحمد تنها و در  
دو رکعه آخر  
مخیر است

بین قرائت حمد تنها یا گفتن [ سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله  
والله أكبر ] يك دفعه على الأقوى و سه مرتبه على الأحوط و بدانکه  
واجبات قرائة چندين چیز است ( اول ) أداء نمودن حروف را از خرج خود  
بطوریکه ممتاز از یکدیگر باشد و صدق ان حرف بکنند ( دوم )  
حرکت و سکون و تشدید را درست أداء کند ( سیم ) وقف بحرکت بلکه  
وصل بسکون هم نکند على الأحوط ( چهارم ) آنکه [ بسم الله الرحمن  
الرحیم ] بگوید در اول حمد و سوره که جزء آنها است مگر سوره براءة  
و لازم است تعیین سوره و لواجمالا پیش از شروع در بسمله ( پنجم )  
هر سوره که خواند تا از نصف تجاوز نکرده بلکه تا بنصف نرسیده  
على الأحوط میتواند عدول کند بسوره دیگر مگر سوره توحید  
و حمد را بلی اگر کلمه یا آیه را فراموش نمود میتواند عدول کند مطلقاً  
( ششم ) آنکه سوره سجده واجبہ دار را در نماز واجبی نخواند و در  
نافله جایز است و در ان بعد از قرائة آیه سجده سجده کند و برخیزد  
و نماز را تمام کند و اما در نماز واجبی اگر گوش کند آیه سجده را  
یا سهواً بخواند باید بعد از نماز سجده کند و احوط آنستکه در نماز ایما  
کند و نماز را تمام کند و سجده کند و احوط اعاده اصل نماز است نیز ( هفتم )  
تمام قرائة و تسبیحات اربعه را در رکعات ایستاده یا استقرار بجا آورد  
با امکان ( هشتم ) آنکه مرد حمد و سوره را در رکعة اول و دوم نماز  
مغرب و عشاء و صبح بلند بخواند و در نماز ظهر و عصر آهسته و در رکعة  
سیم و چهارم هر نمازی آهسته بخواند چه حمد باشد و چه تسبیحات



و مناط در بلندي و آهستگي ظهور جوهر صوت و عدم ظهور آن است  
 [ و اما ] زن يس در مواضع اخفات آهسته بخواند و در مواضع جهر  
 بخير است مگر آنكه آهني صوتش را بشنود و مستحب است خصوص  
 بسم الله را بلند خواندن در مواضع اخفات ( نهم ) ترتيب ميآنهد  
 و سوره و همچنين ميآنهد اجزاء آنها ( دهم ) موالات و فاصله نكردن ما بين  
 آنها بغير ذكر و دعا و قرآن ( يازدهم ) قرائت را صحيح آداء كند  
 و موافق باشد با قرائة يكي از قراء سبعة و اگر نداند تعليم بگيرد [ دوازدهم ]  
 سوره و النضح و ألم نشرح را يك سوره محسوب دارد و همچنين ألم نزل و يالاف  
 را و بدانكه در جواز قرائة همه و سوره از روي قرآن در فريضة اشكال  
 است و أحوط اقتضاست بر صورتيكه ممتنع نشود از حفظ خواندن  
 يا بجماعت يا بمنازلت قاري بلكه أحوط ترك است در جميع أحوال نماز  
 بلي خواندن قنوت و ساير اذكار و ادعية از روي كتاب مانعي ندارد  
 ﴿ ششم از واجبات نماز ركوع است ﴾ و واجبات آن پنج است [ اول ]  
 خم شدن بحدي كه بتواند كف دست خود را برزانو برساند [ دوم ]  
 گفتن ذكر است بعد از رسيدن بحد ركوع و أحوط گفتن سبحان الله  
 سه مرتبه يا گفتن سبحان رب العظيم و بحمده يك مرتبه [ سيم ] طمأنينه  
 در حال ذكر « چهارم » بلند كردن سر از ركوع « پنجم » طمأنينه در  
 حال قيام ﴿ هفتم از واجبات نماز سجود است ﴾ و واجبات آن هفت  
 است « اول » آنكه منحنى شود بحد بكنه مساوي شود جاي پيشاني با  
 جاي باها بلي است و بلند بودن از آن بقدر كفتي خشت ضرر ندارد

سر را بلند  
 و منحنى  
 و طمأنينه

«دویم» گذاردن هفت موضع را بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو سر انگشت بزرگ پاها است «سیم» آنکه پیشانی را بر مایصح السجود علیه بگذارد و آن زمین و اجزاء آن است که غیر معدنی و خوردنی و پوشیدنی باشد و جایز است سجود بر کاغذ ولی در هر حال باید مباح و پاک باشد و کفایت میکند پاکی مقداری که لازم است گذاردن بر زمین هر چند اطراف آن نجس باشد پس هرگاه قدری از مهر پاک باشد و قدری نجس باشد ضرر ندارد هر چند أحوط آنستکه تمام آنچه پیشانی بر آن قرار میگیرد پاک باشد «چهارم» ذکر است و أحوط در آن سه مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان ربی الأعلی و بحمده است «پنجم» طأئینه است در حال ذکر «ششم» باقی گذاردن هفت عضو است بر زمین تا ذکر تمام شود بلی اختیاراً جایز است غیر از پیشانی را از زمین حرکت دهد در غیر حال ذکر یا بلند کند و بگذارد (هفتم) نشستن بعد از سجده اولی بلکه بعد از ثانیه هم علی الاقوی و در رکعه اول و سیم که تشهد ندارد آنرا جلسه استراحت می نامند «هشتم از واجبات نماز» تشهد است و واجب در تشهد شش است (اول) شهادتین و أحوط گفتن است بنحو متعارف (دویم) صلوات فرستادن بعد از شهادتین و باید همه را صبح آداء نماید (سیم) ترتیب ما بین کلمات آن بنحو متعارف (چهارم) موالات ما بین کلمات آن (پنجم) آنکه نشسته باشد در حال تشهد - (ششم) طأئینه در آن [نهم از واجبات نماز سلام است]

و واجب آن چهار است [اول] آنکه بگوید السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم و بهتر اضافه ورحمة الله و بركاته است و جایز است اکتفاء بتأني هر چند بهتر گفتن هر دو است و مستحب است پیش از آن دو گفتن السلام عليك أيها النبي ورحمة الله و بركاته [دویم] آنکه در حال نشسته بعمل آورد [سیم] آنکه صحیح بعمل آورد «چهارم» آنکه با طمأنینه باشد (دم از واجبات نماز ترتیب است) در افعال نماز پس هر گاه عمداً جزئراً که باید مؤخر باشد مقدم دارد نماز باطل است و حکم سهو بیان خواهد شد (یا زدهم موالات) یعنی پی در پی بعمل آورد افعال نماز را و فاصله نشود ما بین آن بسکوت طویل بروجهیکه از صورت نماز گذار بیرون رود

### مبحث چهارم

بنا آنکه ارکان نماز پنج است (اول) تکبیرة الأحرام (دویم) قیام در حال تکبیرة الأحرام (سیم) قیام متصل بر رکوع (چهارم) رکوع (پنجم) دو سجده پس هر گاه رکن کم شود یا زیاد عمداً یا سهواً نماز باطل است مگر در نماز جماعت که در آن تفصیلی است

### مبحث پنجم در مبطلات نماز

و آن چند چیز است (اول) حدث است چه اکبر و چه أصغر (دویم) منحرف شدن از قبله بهمه بدن بطوری که پشت او بقبله شود یا انحراف برسد بحد یمین و بسمار عمداً و سهواً و جهلاً و أما انحراف بما بین یمین و

وقبله یا یسار و قبله سهواً ضرر ندارد (سیم) آمین گفتن بعد از حمد مگر در حال تقیه (چهارم) تکلم کردن بدو حرف و زیاده یا یک حرف مفهم معنی عمداً بغیر از ذکر و دعا و قرآن بلی سهواً ضرر ندارد (پنجم) خنده قهقهه (ششم) گریه کردن از جهت غیر خدا ولی گریه از خوف خدا از افضل عبادات است و احوط ترك گریه بر مصیبت حضرت سیدالشهداء و اهل بیت علیهم السلام است در نماز (هفتم) خوردن و آشامیدن (هشتم) هر فعل ماضی که محو کند صورت نماز را مثل جستن و دست بدست زدن و امثال آنها (نهم) دست بر روی دست گذاردن مگر در حال تقیه (دهم) شك در عدد رکعات در غیر آنچه خواهد آمد یا جرئاً در حال شك بجا آورد [یا زدهم] زیاد کردن جزئاً در نماز عمداً بقصد جزئیة یا کم کردن آن هر چند رکن نباشد

### مبحث ششم در شکایات نماز

و در آن چند فصل است | فصل اول | بدانکه هرگاه کسی شك کند در چیزی از افعال نماز و داخل شده باشد در فعلی که بعد از آن است اگر چه مستحب باشد اعتناء نکنند مثل آنکه شك کنند در تکبیر بعد از دخول در قرائت یا شك کنند در قرائة بعد از داخل شدن در قنوت یا رکوع و اگر شك کنند در آیه بعد از دخول در آیه دیگر یا در کلمه بعد از دخول در کلمه دیگر احوط اتیان بآیه یا کلمه مشکوکه است بقصد قرينة مطلقه بلی هرگاه شك کند در رکوع در حال سرازیری از جهت سجده ماضی که بعد از سجده نرسیده احوط آنست که برگردد

با یستدو بعد رکوع کند و نماز را تمام کند و بعد از آن نماز را هم اعاده کند و هر گاه شك کند در سجده بعد از برخواستن یا بعد از دخول در تشهد اعتناء نکنند بلی هر گاه شك کنند در حال برخواستن برگردد و اتیان کند و اگر شك کند در تشهد بعد از برخواستن اعتناء نکنند و اگر در حال برخواستن باشد برگردد و اتیان بکنند علی الأقوی و اگر شك کند در چیزی از افعال نماز پیش از اینکه داخل فعلی دیگر شده واجب است آنچه را که شك نموده بجا آورد [ فصل دویم ] شك در عدد رکعات نمازهای واجبی در بین نماز بعد از آنکه شك قرار گرفت اگر نماز دو رکعتی یا سه رکعتی باشد مطلقا موجب بطلان نماز است و اگر چهار رکعتی باشد باز چنین است که نمازش باطل است در جمیع صور مگر در سه صورت « أول » شك میان دو و سه بعد از سر برداشتن از سجده دویم پس بنا بر سه گذارد و نماز را تمام کند بعد از آن يك رکعة نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و هر گاه شك بعد از تمام نیدن ذکر واجب در سجده دویم باشد پس احوط آنستکه آنچه ذکر سه عمل آورد و بعد از اتمام نماز احتیاطا اعاده کند اصل نماز را و این احتیاط در همه مقامات آتیه که حکم مترتب بر اكمال مسجد تین است جاری است [ دویم ] شك میان سه و چهار در هر جا باشد چه در قیام چه در رکوع و چه در سجود و چه بعد از آن و چه در بین آنها بناء را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و دو رکعة نشسته با يك رکعة ایستاده بجا آورد [ سیم ] شك میان دو و چهار است بعد از اكمال

سجده تین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت نماز ایستاده بجا آورد (چهارم) شك میان دو سه و چهار است بعد از اكمال سجده تین بنا را بر چهار گذارد و بعد دو رکعت نماز ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد (پنجم) شك میان چهار و پنج است بعد از اكمال سجده تین بنا را بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دو سجده سهو بجا آورد (ششم) شك میان چهار و پنج است در حال قیام می‌نشینند و شك او بر میگردد بشك میان سه و چهار و حکم آن در آن جاری است برای هر يك از قیام بیجا واذکاری که گفته دو سجده سهو بجا آورد علی الاحوط و این سجده در جمیع فروض بعد که قیام را می‌شکنند و می‌نشینند جاری است (هفتم) شك میان سه و پنج است در حال قیام می‌نشینند شك او بر میگردد بشك دو و چهار و حکم آن در این جاری است (هشتم) شك میان سه و چهار و پنج است در حال قیام می‌نشینند و شك او بر میگردد بشك میان دو سه و چهار و حکم آن در این جاری است (نهم) شك میان پنج و شش است در حال قیام می‌نشینند و شك او بر میگردد بشك میان چهار و پنج بعد از اكمال سجده تین و حکم آن در این جاری است ﴿ و بدانکه ﴾ کثیر الشك در اجزاء نماز یا در افعال یا در رکعات آن در آن حائز آنکه کثیر الشك شده اعتنا بشك خود ننماید و بنا را بر صحت گذارد و نماز احتیاط بر او واجب نیست و همچنین اعتبار ندارد شك یا مأوم با حفظ دیگری و همچنین شك بعد از فراغ از نماز و بعد از وقت که اعتبار ندارد و بنا را بر صحت گذارد بلکه مظنه

بعد از فراغ و بعد از وقت در حکم شك است

## فصل سیم در نماز احتیاط است

برای شكوك مذکوره [ بدانکه ] واجب است بعد از سلام نمازی که در آن شك کرده و بنا گذارده بدون فاصله منافی میان آن و نماز احتیاط فوراً شروع کند در نماز احتیاط و واجب است در نماز احتیاط نیت و تکبیرة الاحرام و قرائة حمد تنها و رکوع و دو سجده و تشهد و سلام بترتیب نماز و لکن سوره و قنوت ندارد و قرائة حمد را باخفات بجا آورد حتی بسم الله را بنا بر احوط ( و بدانکه ) اگر شك کند در رکعات نماز نافله مخیر است ما بین بناء بر اقل یا اکثر مگر آنکه بناء بر اکثر موجب بطلان باشد پس بنا میگذارد بر اقل پس هرگاه شك کند که یک رکعة کرده یا دو رکعة مخیر است و اگر شك کند که دو رکعة کرده یا سه رکعة بنا بر دو گذارد و تمام کند و اگر شك کند در رکعات نماز احتیاط در شكوك پس هر چند مشهور میان علماء آنرا مثل نافله دانسته اند لکن مشکل است احوط آنستکه بناء را بر اقل یا اکثر گذارد و تمام کند و بعد از آنرا اعاده کند و بعد از آن اصل نماز را نیز اعاده کند [ و اما ] اگر شك کنند در اجزاء نافله یا نماز احتیاط پس حکم آن مثل فریضه است که اگر در محل است بیاورد و اگر داخل جزء بعد شده بگذرد

## فصل چهارم در حکم ظن در نماز

بدانکه ظن یا متعلق بر رکعات است یا بافعال ( و اما ) ظن متعلق بر رکعات پس در حکم یتین است در نماز چهار رکعتی در رکعتین اخیر تین از آن پس هرگاه ندانده سه رکعت کرده یا چهار رکعت و مظنه او با حد طرفین است بنا را بر آن گذارد و نماز او صحیح است و نماز احتباطی لازم نیست [ و اما ] در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و در رکعتین اولین از نماز چهار رکعتی پس اعتبار مظنه محل اشکال است احوط عمل بظن و اعاده نماز است و اگر او اول امر شك کند و بعد از تروی شك او مبدل شود بظن باحد طرفین عمل کند بظن خود در جائیکه ظن معتبر است و اگر عکس باشد باینکه اول مظنه پیدا کند باحد طرفین و بعد ظن او مبدل شود بشك حکم شك جاری کند پس مدار در صورت انقلاب برحاله دویم است شك باشد یا ظن بلکه اگر ظن باحد طرفین داشت بعد ظن او منقلب شد بظن بطرف دیگر بنا را ظن دویم گذارد و همچنین در شك پس اگر اول شك کرد ما بین دو و سه و بنا را بر سه گذاشت بعد شك او منقلب شد بشك ما بین سه و چهار یا يك و دو حکم شك دویم جاری کند پس در صورت اولی بنا را بر چهار گذارد و عمل شك سه و چهار بعمل آورد و در صورت دویم حکم شك يك و دو جاری کند که بطلان نماز است و هکذا در سایر انقلابات و هرگاه حاله تردیدی از برای او حاصل شود و نداند که شك است یا ظن بناء بگذارد بر آنکه شك است و حکم شك جاری کند مثلاً اگر نداند که سه رکعت کرد یا چهار رکعت و شك کند که آیا سه رکعت بودن



مظنون است یا نه بناءً بگذارد بر اینکه مظنون نیست و حکم سه و چهار جاری کند و هکذا در سایر صور [ و اما ] ظن متعلق بافعال مثل آنکه نمیداند يك سجده کرده است یا دو سجده و مظنه او بيك سجده است یا بدو سجده یا نمی داند که حمد را خوانده یا نه و مظنه دارد با حد طرفین پس در حکم بقیه نیست لکن مراعات احتیاط بغایت مطاوب است و مقتضای آن در بعض صور الحاق شك است و در بعض صور الحاق بیقین و اعاده نماز و حاصل مطلب اینکه یا ظن متعلق است بمثل قرائة و تسبیحات و اذکار که زیادی آن مضر بنماز نیست یا متعلق بافعالی است که زیادی آن مضر است مثل ركوع و سجود و نحو این دو پس در صورت اولی اگر در محل است اتیان کند هر چند ظن بکردن داشته باشد و اگر بعد از تجاوز از محل است و ظن بکردن دارد بگذرد مثل شك و اگر ظن ببنکردن دارد برگردد و اتیان کند من الا اگر شك کند که آیا حمد را خوانده است یا نه و هنوز داخل در سوره نشده است آنرا بخواند چه مظنه بخواندن داشته باشد چه مظنه به نخواندن و اگر بعد از دخول در سوره یا قنوت شك کند که حمد را خوانده است یا نه و مظنه او بخواندن باشد بگذرد و بنا را بر خواندن گذارد و اگر مظنه او منخواندن باشد باز برگردد و بخواند و هکذا در سایر آنچه از این قبیل است و اما در صورت دوم پس اگر در محل است و مظنه ببنکردن دارد بجا آورد مثل آنکه شك داشته باشد و اگر مظنه بکردن داشته باشد احتیاط این است که عمل بظن کند و بگذرد و نماز را تمام

کند و بعد آن را اعاده کند و اگر بعد از محل باشد اگر مظنه بکردن دارد بگذرد و اگر مظنه بنکردن دارد برگردد و بجا آورد و نماز را تمام کند و اعاده کند مثلاً هرگاه نیتداند یک سجده کرده یا دو سجده و هنوز داخل در تشهد یا قیام نشده است و مظنه او این است که یک سجده کرده یک سجده دیگری بجا آورد و نماز او صحیح است مثل صورت شک و اگر مظنه دارد که دو سجده کرده عمل نطن کند و بعد از نماز اعاده کند نماز را و اگر بعد از دخول در قیام یا تشهد مظنه او بکردن دو سجده باشد بگذرد و نماز او صحیح است و اگر مظنه او بنکردن باشد برگردد و یک سجده دیگر بکند بعد از اتمام اعاده کند نماز را و هکذا در سایر افعال مثل رکوع و نحوه

## فصل پنجم در سهویات نماز

بدانکه سهویات متعلق است بر کعة یا اجزاء رکعی یا اجزاء غیر رکعی و ایضاً یا بزایده است یا بقیصه پس اگر زیاد کند یک رکعت یا بیشتر را نماز او باطل است مطلقاً و اگر سهواً یک رکعت یا بیشتر را ناقص کند و بعد از سلام مندر شود پس اگر پیش از اتیان بمنافی عمدی و سهوی مثل حدث و استند بار متذکر شود برخیزد و بقیه نماز را بجا آورد و سجده سهو بجهت سلام بیجا بجا آورد نماز او صحیح است و همچنین اگر بعد از اتیان بمنافی باشد که عمداً ضرر دارد و سهواً ضرر ندارد مثل تکلم در این صورت نیز برخیزد و بقیه را بجا آورد و دو سجده سهو دیگر بجهت تکلم کردن بیجا بجا آورد و اگر بعد از منسل حدث

و استند باریا سهکوت طویل ما حی صورت نماز متند کر شود نماز او باطل است و هرگاه زیاد کند رکعتی را در نماز نماز او باطل است و هرگاه زیاد کند رکعتی را در نماز نماز او باطل است و اگر زیاد کند جزء غیر رکعتی را مثل قرائة یا یک سجده یا تشهد و نحو آن نماز او صحیح است و اگر نقصان کند جزئی را پس اگر متند کر شود پیش از دخول در رکن بعد برگردد و تدارک کند چه منسی رکن باشد چه غیر رکن مثل آنکه پیش از دخول در رکوع و بعد از قنوت مثلاً یقین کند که حمد را نخوانده برگردد و بخواند و یا یقین کند که یک سجده یا دو سجده از او فوت شده برگردد و بجا آورد و اگر داخل در رکن بعد شده پس اگر منسی رکن است نماز باطل است مثل آنکه بعد از دخول در رکوع یقین کند که دو سجده از رکعت پیش فراموش شده و همچنین اگر منسی رکوع باشد و متند کر شود بعد از دخول در سجده دوم بلی هرگاه منسی رکوع باشد و متند کر شود در سجده اولی با بعد از آن و قبل از دخول در سجده دوم بعید نیست صحت نماز پس برگردد و رکوع را بجا آورد و از برای سجده زیاد شده دو سجده سهو کند چون از برگشتن و تدارک کردن زیادی رکن لازم نمی آید و لا ینکح مع ذلک احوط اعاده نماز است و اگر منسی جزء غیر رکعتی باشد و متند کر شود بعد از دخول در رکن بعد نماز باطل نیست و چیزی بر او نیست بلی اگر منسی تشهد یا سجده واحد باشد و متند کر شود بعد از دخول در رکوع باید بعد از فراغ از نماز اول قضاء آن تشهد با آن سجده را بجا آورد و بعد دو سجده

سهو بکند و نماز او صحیح است و در این جا سه مسئله باقی مانده [ مسئله اول ] آنکه اگر ترك کند ذکر رکوع یا ذکر سجود را و متذکر شود بعد از سر برداشتن از رکوع یا سجود نمازش صحیح است و نمی تواند برگردد هر چند داخل در رکن بعد نشسته چون محل آنها فوت شده است [ مسئله دوم ] اینکه اگر ترك کند سجده واحده یا تشهد را و بعد از سلام متذکر شود نباید برگردد بلکه همان را قضا کند و دو سجده سهو بجا آورد و اما اگر ترك کند سجدتین را از رکعت آخره و بعد از سلام متذکر شود احوط این است که برگردد و اتیان کند و نماز را تمام کند و دو سجده سهو بجهت زیادی تشهد و دو سجده سهو بجهت سلام بی جا بجا آورد و بعد نماز را اعاده کند [ مسئله سیم ] هر گاه در نماز مستحیی زیاد کند جزئیرا سهواً نماز او باطل نیست هر چند رکن باشد و سجده سهو هم بر او نیست و اگر ترك کند جزئی را و متذکر شود در أثناء برگردد و آنرا بجا آورد هر چند داخل در رکن بعد شده باشد و بجهت زیادتیها سجده سهو واجب نمیشود و اگر متذکر شود بعد از سلام پس اگر رکن است باطل است و اگر غیر رکن است بر او چیزی نیست و بدانکه هر گاه در حال تشهد شك کند که آیا این تشهد نماز است یا تشهد سجده سهوی که باید بجا آورد بناءً گذارد که تشهد نماز است و نماز را تمام کند بعد سجده سهو را بعمل آورد و همچنین است حکم در سجده و اگر در حال تعقیب شك کند که آیا سجده سهوی که بر او واجب بوده بجا آورده یا نه باید بعمل آورد

## فصل ششم در سجده سهو

بدانکه واجب است در سجده سهو برای چند چیز ( اول ) از برای تکلم  
بیجا در نماز سهواً ( دوم ) از برای سلام گفتن در غیر موضع ( سیم )  
از برای شك چهار و پنج چنانچه گذشت ( چهارم و پنجم ) از برای  
فراموشی تشهد و فراموشی يك سجده و واجب است در این موضع سجده  
سهو بعد از قضاء تشهد یا سجده فراموش شده چنانچه گذشت  
و فرق نیست در آخر ما بین آنکه يك سجده از يك رکعت فراموش  
شده باشد یا بیشتر پس هرگاه در دو رکعه یا سه رکعه از هر رکعتي يك  
سجده فوت شده سهواً بعد از نماز قضاء سجده هاي فراموش شده را بنماید  
و برای هر يك دو سجده سهو بجا آورد ( و بدانکه ) سجده سهو را باید  
بعد از نماز بلافاصله بجا آورد بلي اگر قضاء أجزاء منسیه هم باید بکنند  
قضاء را مقدم بدارد و همچنین اگر نماز احتیاط باید بکنند آنرا مقدم  
دارد بر سجده سهو و اگر قضاء أجزاء و نماز احتیاط داشته باشد مخیر  
است در تقدیم هر يك هر چند احوط تقدیم نماز احتیاط است و اگر  
سجده سهو را فراموش نمود هر وقت متذکر شده باید بجا آورد اگر چه  
بعد از اتمام بنمائی باشد و ضرر بنماز او ندارد و واجب است در  
سجده سهو چند چیز ( اول ) نیت ( دوم ) آنکه دو مرتبه سجده  
کنند ( سیم ) ذکر در هر يك از دو سجده و آن گفتن ( بسم الله  
و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد یا بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد  
و آل محمد یا بسم الله و بالله السلام علیک ایها النبی ورحمہ الله و برکاته )

است (چهارم) آنکه مراعات کند در آن آنچه معتبر است در سجده نماز بنا بر أحوط (پنجم) تشهد مثل تشهد نماز (ششم) سلام وان گفتن (السلام علیکم) است وأحوط اضافه (ورحمة الله وبرکاته) است

### مبحث هفتم در نماز آیات است

و واجب میشود این نماز برای ماه گرفتن و خورشید گرفتن اگر چه جزئی از آن باشد و اگر چه باعث خوف نشود و همچنین واجب میشود بلزیدن زمین اگر چه باعث خوف نشود چنانچه واجب میشود بسبب وزیدن بادهای تند و سرخ و تاریکی شدید و رعد و برق غیر منعارف و غیر اینها از حوادث آسمانی از آمو ریکه نوعاً باعث خوف منعارف ناس باشد اگر چه او نرسد و آن دو رکعة است در هر رکعة پنج رکوع و دو سجود و تفصیلش آنستکه نیت میکند و تکبیر می گوید و بعد از آن حمد و سوره می خواند و رکوع میرود و ذکر رکوع میگوید و سر از رکوع بر میدارد و حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحجماً باز رکوع میرود و بعد از ذکر رکوع سر بر میدارد باز حمد و سوره میخواند و رکوع میرود و بعد از سر برداشتن از آن باز حمد و سوره میخواند و قنوت می خواند مستحجماً و رکوع میکنند و بعد از قیام از آن باز حمد و سوره می خواند و بر رکوع میرود و بعد از قیام از آن دو سجده بجای آورد و بر میخیزد حمد و سوره میخواند و قنوت میخواند مستحجماً باز بر رکوع میرود و همچنین تا پنج رکوع تمام شود و بعد از قیام از رکوع پنجم دو سجده بجای آورد و تشهد می خواند و سلام میگوید و جایز است بنحو دیگر بعمل آورد و آن

چنین است که بعد از تکبیرة الاحرام حمد تمام بخواند و يك آیه از سوره انّا انزلناه را مثلاً بخواند و برکوع رود و بعد از سر برداشتن از آن آیه دویم انّا انزلناه را بخواند و برکوع رود و همچنین تا پنج رکوع بعمل آید بعد از هر رکوع يك آیه بخواند تا در رکعة اولي يك حمد و يك سوره تمام با پنج رکوع بعمل آید و بعد از رکوع پنجم دو سجده بجا آورد و همچنین در رکعت دویم قبل از رکوع يك حمد بخواند و يك سوره را تبعیض کند ما بین پنج رکوع و نماز را تمام کند و اقسام دیگری هم ممکن است و وقت نماز کسوفین از ابتداء گرفتن است تا تمام منجلی شود لکن احوط آنستکه مؤخر ندارد از وقت شروع با نحر [و اما] نماز زلزله و سایر آفات آسمانی که مخوف باشد تا آخر عمر اداء است و لکن احوط عدم تاخیر آن است از وقت آیه و هرگاه مطلع شد برخسوف و کسوف در وقت و ترك کرد نماز آنرا عمداً یا سهواً واجب است قضاء آن اگر چه تمام آن نگرفته باشد ولی اگر مطلع شد تا تمام منجلی شد بعد مطلع شد اگر تمام آن گرفته نشده بر او قضاء نیست و اگر تمام قرص گرفته باشد واجب است قضاء آن و جایز است نماز آفات را بجماعة بخواند پس اگر در رکوع اول امام را درك نمود متابعت مینماید مثل جماعت در نماز یومیه و قرائت ارا و ساخط است و همچنین است هرگاه در رکوع دویم مثلاً امام را درك نمود متابعت میکند با امام تا رکوع پنجم او و و فیکه امام بسجده رفت مأوم بقیه رکوعات خود را با قرائة حمد و سوره بجا می آورد و برکوع پنجم خود میرود و در سجده

باعتقاد ائمه در غیر رکوع اول از رکعت اول و ثانیة محل اشکال است ط

یا در رکعة بعد بامام میرسد و اگر بخواهد منفرد شود جایز است و نماز آیات دور رکعت محسوب است پس هر گاه شك کند در عدد رکعات نمازش باطل است و اگر در رکوعات از هر رکعتی یا اجزاء شك کند حال او یومیه است در آنچه گذشت از احکام آن و همچنین احکام سهو و تذکر در محل یا بعد و غیر آن در آن جاری است و همچنین حکم زیاده و نقیصه در آن همان است که در یومیه ذکر شد

## مبحث هشتم در نمازهای واجبی

و آن چند قسم است ( اول ) نماز قضاء است \* بدانکه \* هر گاه ترك نماید نماز واجبی را با اجتماع شرایط وجوب آن عسیماً از او فوت شود یا بجهت خواب یا فراموشی یا فاقد طهورین باشد یا بجهت مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد واجب است بر او قضاء آن نماز بخلاف نماز یکی که از جهة حیض یا نفاس از او ترك شده که قضاء آن واجب نیست اگر در تمام وقت حیاض یا نفاس بوده و الا اگر طاهره در باید مقدار نماز را در وقت چه در اول وقت و چه در آخر آن و ترك نماید أداء را واجب است قضاء آن بلکه اگر مقدار يك رکعة از آخر وقت را در باید بدون عذری از اعداد مذکوره واجب است بر او نماز و أداء خواهد بود و اگر ترك نمود معصیت کرده و قضاء آن بر او واجب است و واجب نیست ترتیب در قضاها یومیه علی الاقوی پس جایز است تقدیم قضاء نماز یکی در روز بعد فوت شده بر قضای نماز یکی روز قبل فوت شده باشد بلکه اگر در یک روز نماز معراج و ظهر با هم فوت شده

بنا علی اصول  
یعنی یا غیر مست شدن  
از نماز  
حتی اغناء مستند به  
یعنی در جنس در وقت  
فقط نماز از وقت شده  
از نماز اصلی بعد از وقت  
است و نماز یکی که در وقت  
بجا آورده و وقت نماز  
خود بعد از استقامت



باشد مخیر است در تقدیم هر يك بلي اگر ظهر بن یا عشاء بن از يك روز فوت شده باشد واجب است تقدیم قضاء ظهر بر قضاء عصر و تقدیم قضاء مغرب بر قضاء عشاء و عكس جایز نیست و لكن احوط مراعات ترتیب است مطلقاً بلکه اگر ترتیب را نداند تکرار کند نماز ها را بنحوي که ترتیب حاصل شود مادامیکه عسر و حرج نشود پس اگر مبداند در پنج روز هر روزي يك نماز از او فوت شده پنج شبانه روز نماز قضاء بجا آورد و همچنین اگر نماز های بسیار از او فوت شده و ترتیب آنرا نمیداند اندر نماز قضاء کند که یقین کند که آنچه بر او بوده بترتیب قضاء آن بعمل آمده و واجب نیست مقدم داشتن نماز قضاء را بر أداء اگر چه احوط تقدیم آن است خصوصاً اگر آنچه فوت شده يك نماز باشد و خصوصاً اگر نماز همان روز باشد و معتبر در اتمام و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شده باید نماز را قصرأ قضاء نماید اگر چه در حضر باشد چنانچه اگر در حضر فوت شده تماماً قضاء نماید اگر چه در سفر باشد و اگر کسی در اول وقت مسافر بوده و در آخر وقت حاضر بعکس مدار بر آن است که در آخر وقت تکلیف او بوده [دویم] نمازي که فوت شده از پدر بلکه مادر هم علی الأحوط و فوت آن بسبب عذري بوده واجب است بر ولي قضاء نماید آنرا و مراد بولي پسر بزرگ مبت است و بردختر او واجب نیست و شرط نیست حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در وقت فوت پدر و اگر میت پسر نداشته باشد یا داشته باشد ولي بدون عذر نماز او فوت شده احوط است به چهار کبار ورثه است

نسبت بحصة خود از ترکه و اگر وصیت کرده باشد که نمازهاي او را استیجار نمایند از ترکه او بیرون کرده میشود از ثلث ترکه او مگر آنکه ورثه امضاء نمایند که در این صورت از اصل ترکه بیرون میشود و احوط امضاء کبار ایشان است از حصه خود و اگر ولی بمرد پیش از اتمام بقضاء نمازهاي میت واجب نیست بر ولی او قضاء نمودن آن و بر باقی اولیاء میت اول هم واجب نیست و جایز است از برای ولی استیجار نمودن غیري را بجهة قضاء نماز میت (سیم) نماز استیجاري [بدا نکه] واجب است بر شخصی که اجیر شده که نمازهاي میت را بجا آورد اتیان کند بهر چه بان ملتزم شده آر مستحبات و کیفیات آن اگر بوجه تقبید باشد و اگر اخلال بان نمود مستحق اجرت نیست اگر چه ذمه میت یا ولی بري شود و جایز است زن اجیر شود که نمازهاي مرد را بجا آورد و همچنین بمکس پس زن در نمازهاي جهریه میت مخیر است ما بین جهر و اخفات اگر چه نماز برای مرد باشد چنانچه معین است جهر در آن اگر چه برای زن باشد

### مبحث نهم در نماز جماعت است

بدانکه نمازهاي واجبی را بجماعت کردن مستحب و در یوهیه مؤ کد است خصوص صبح و مغرب و عشاء که مؤ کد تر است و منقول است که نماز با عالم برابر است با هزار نماز و با سبب قرشی برابر است با صد نماز و بتعدد جهات فضیلة ثواب آن بهمان مقدار زیاد میشود و بنقد اموهین مضاعف میشود ثواب آن و در نماز جمعه با اجتماع شرایط جماعة واجب است

و اگر کسی حمد و سوره او درست نباشد و ممکن باشد او را تصحیح قرائة در وقت کفایة میکنند او را درست کردن آن و فرادی یا جماعه کردن و اگر ممکن نشود او را درست کردن بجهة تنگی وقت و مانند آن معین است برای او جماعه کردن و اگر ممکن نباشد او را بهیچ وجه تصحیح قرائة در این صورت جماعه واجب نیست و آنچه منمکن است از قرائة میتواند نماز بجا آورد ولی احوط جماعه کردن است و اقل عددی که جماعه بان منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری مأوم و مأوم واحد اگر مرد باشد مستحب است که در جانب راست امام بایستد و اگر زن باشد در عقب او بایستد و شرط است موافق بودن نماز امام با مأوم در هئته و کیفیت ایس جایز نیست اقتداء کردن یومیة را بنماز میت یا عیدین یا آیات و بعکس اما موافق بودن در عدد رکعات واجب نیست پس جایز است اقتداء نمودن حاضر بمسافر و مسافر بمحاضر و قصا باداء و بعکس مطلقا و در اقتداء کردن نماز طواف بیومیة و بعکس اشکال است بلکه مشروعبت جماعه در نماز طواف خالی از اشکال نیست و جایز است کسیکه نمازش را فرادی خوانده است آن نماز را اعاده کند بجماعه بلکه مستحب است [ و اما ] نمازیکه احتیاطاً بجای آورد آداء یا قضاء اقتداء بان جایز نیست علی الاحوط بل الأقوی آنکه هر چه نماز مأوم هم احتیاطی باشد و شرط است در امام چند چیز « اول » عقل « دوم » بلوغ « سم » ایمان « چهارم » طهارت مولد « پنجم » مرد بودن آنکر مأوم مرد باشد بلکه احوط

مرد بودن است مطلقاً « تشتم » عدالة یعنی ملکه و کفایه می کند در احرار ان حسن ظاهری که کاشف نوعی از وجود ان باشد بر وجهیکه موجب اطمینان و وثوق بان باشد « هفتم » ایستاده بودن امام هرگاه مأمومین ایستاده باشند « هشتم » صحه قرائه او پس هرگاه امام نتواند تمام قرائه واجب را صحیح بخواند یا بعض حروف را بدل کند ببعضی و مأموم سالم باشد از ان اقتداء باو جایز نیست « نهم » نبودن حایل ما بین مأموم و امام یا صف پیش که مانع دیدن او باشد مگر آنکه مأموم زن باشد « دهم » دور نبودن مأموم از امام یعنی محل سجده مأموم از محل ایستادن امام یا صف پیش زیاده از یک گام بلند نباشد یا از یکی از دو طرف متصل باشد بصف منصل بامام « یازدهم » بلند تر نبودن جای امام از جای مأموم بقدر معتد به یعنی یک وجب یا زیاد تر بلی اگر فی الجمله سر اشیب باشد ضرر ندارد و اما جای مأموم هر قدر بلند تر باشد از جای امام ضرر ندارد با صدق اتصال و اقتداء « دوازدهم » بدش نبودن مأموم است از امام اگر چه حزئی باشد [ و بدانکه ] واجب است بر مأموم متابعت کردن امام در افعال نماز باینکه افعال صلوٰه را پیش از او بجا نیآورد بلکه احوط تأخیر است [ و اما ] در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید و در غیر ان واجب نیست اگر چه احوط است خصوص در سلام و جماعه منعقد میشود بدرك نمودن امام را در حال رکوع اگر چه امام دکر رکوع را گفته باشد و رکعت اول او محسوب است و در نماز اخفاتی در حال قرائه امام بهتر آنستکه مأموم

مشغول ذکر باشد بلکه اقوی در نماز جهري هم جواز اشتغال بان است بلي اگر در نماز جهري مأوم قرائة یا همه امام را بشنود واجب است ترك قرائة و اگر بهیچ وجه نني شنود اقوی استحباب قرائة حمد و سوره است آهسته و اگر امام در قنوت باشد و مأوم تکبیرة الاحرام گفت مستحب است بر او متابعت کردن امام بخواندن قنوت و همچنین در تشهد نیز متابعت کند و نشستن بطور تجافي در حال تشهد امام أحوط است بانکه دوزانوي خود را از زمین بلند کند و در رکعة دويم خودش قرائت را آهسته بخواند اگر چه در نماز جهريه باشد و در رکعة آخر امام مي خواهد متابعت کند امام را تا سلام بنشستن بتجافي و ذکر بگوید و اگر نني خواهد بعد از سر بلند کردن امام از سجده دويم برخيزد و نمازش را تمام کند چنانچه هر جاي از نماز جماعة بخواند بجهه عذري منفرد شود جایز است بلکه بدون عذر نیز جایز است هر چند خلاف احتیاط است و اگر امام را عادل مبدانست و بعد از نماز معلوم شد که امام کافر یا فاسق یا محدث بوده نماز مأوم صحیح است و اگر در بين نماز بفهمد قصد انفراد کند و هر گاه مأوم سهواً پیش از امام رکوع رفت ذکر رکوع را احتیاطاً بگوید و اگر گفت و برگشت هنوز قیام نرسیده امام بر رکوع رفت قیام را بجا آورد و بر رکوع برگردد و بعد احتیاطاً نماز را اعاده کند لکن واجب نیست و اگر سهواً پیش از امام سر از رکوع برداشت برگردد و بر رکوع برود و اگر قدری خم شد و هنوز بحد رکوع نرسیده امام سر بردارد او هم گردد و همچنین است سجده در متابعت کردن

## مبحث دهم در احکام نماز قصر و اتمام

بدانکه واجب است در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترك نمودن دو رکعتی آخر آن بهفت شرط «أول» آنکه آن سفر بقدر مسافت باشد و آن هشت فرسخ است چه رفتن بدانجا یا باین مقدار باشد مثل آنکه کسی دو وطن داشته باشد و ما بین آن هشت فرسخ فاصله باشد یا رفتن و برگشتن با هم هشت فرسخ باشد بشرط آنکه رفتن کمتر از چهار فرسخ نباشد مثل آنکه بخواند از وطن خود برود سر چهار فرسخ و برگردد همان روز یا بعد از آن و هر فرسخی سه میل است و هر میلی چهار هزار ذراع بذراع دست پس اگر سفر او کمتر از مقدار مذکور باشد اگرچه کمی کمتر باشد موجب قصر نیست چنانچه اگر شك داشته باشد که آیا باین مقدار هست یا نه چنین است «دویم» آنکه این مقدار را بقصد مسافت طی کند پس هرگاه مثلاً عقب گریخته میرود و نیتداند بقدر مسافت میرود یا نه قصر نیست اگرچه زیاده از این مقدار هم برود بلی در برگشتن او اگر بقدر مسافت مزبورده هست قصر کند «سیم» آنکه قصد مسافت را مستمراً بدارد و متردد نشود تا آخر مسافت پس اگر قدری از آنرا که کمتر از مسافت میباشد بقصد مسافت طی نموده و بعد متردد شد در رفتن یا برگشتن قصر نیست و اگر باز قصد رفتن نمود پس اگر بقیه بقدر مسافت است قصر کند و الا حوط جمع است خصوصاً هرگاه قدری راه بدین قصد طی کرده باشد (چهارم) آنکه قطع سفر نکنند بیکي از سه چیز «أول» بقصد اقامه در جایی

ناده روز «دویم» برسیدن بوطن خود «سیم» بماندن در جائی سی روز تمام بدون نیت اقامه ده روز بشرط آنکه محل تردید يك جا باشد پس هرگاه بعضی از سی روز در مكاني و بعضی آن در مكان دیگر باشد حکم سفر که قصر است قطع نخواهد شد بلی ضرر ندارد خارج شدن از محل تردد و لو بقدر کمتر از مسافت بعزم مراجعت در همان روز باشد ان روز که عرفاً از صدق بودن در يك جایی روز متردداً خارج نشود که در این سه صورت حکم سفر که قصر کردن باشد قطع میشود و واجب میشود بر او اتمام نماز بلی اگر کسی قصد اقامه ده روز در جائی نمود و يك نماز چهار رکعتی آدائی خواند بعد عازم شد که قبل از ده روز برگردد یا متردد شد باید نمازهای خود را تا آنجا است تمام بخواند اگر چه بخواند همان روز برگردد بخلاف آنکه نماز چهار رکعتی نکرده عزم مراجعت نمود یا متردد شد در اقامه که باید قصر کند اگر چه ده روز در آنجا هم بماند بدون قصد و کسی که قصد اقامه ده روز را در جائی نمود اگر در بین ده روز بخواند باطراف آنجا برود که کمتر از مسافت باشد یا يك شب یا بیشتر آنجا بماند و برگردد بمحل خود ضرر باقامه او ندارد و باید نمازش را تمام کنند بلکه اگر از اول نیت اقامه قصد او رفتن و برگشتن در همان روز باشد بزودی بدون ماندن شب هم ضرر ندارد و باید تمام کنند علی الاقوی اگر چه برود و شب هم بماند ولی اولی و احوط در این صورت بلکه صورت سابقه نیز جمع است ما بین قصر و اتمام بلی هرگاه از اول قصد اقامه عازم باشد بر خروج

از محل ترخص بکثر از مسافه و ماندن شب در آنجا احتیاط بجمع راترك نکند « پنجم » آنکه سفر کردن شغل و عمل او نباشد مثل ساربان و مکاری و ملاح و هیمه کن و قاصد و امثال آن که اینها باید تمام بخوانند بلی اگر اینها سفر کنند در غیر عمل خود مثل آنکه برای زیارت کردن برود قصر کند و حکم وجوب اتمام بر اینها ثابت میشود هر وقت صادق باشد در عرف که عمل و شغل آنها سفر کردن است اگر چه در أثناء سفر اول آنها حاصل شود و مقطع میشود وجوب اتمام بر آنها بماندن ده روز در بلد خود اگر چه بدون قصد بماند یا در غیر بلد خود اگر بتقصه اقامه بماند و اگر کسی را سعلی پیش آمد که سه سفر پی در پی نمود بدون آنکه سفر را شغل خود قرار دهد یا عت تمام کردن در سفر نمیشود « ششم » آنکه سفر او حرام نباشد مثل غلام که آر آقاي خود فرار کند و مثل آنکه بجهت دزدی کردن یا اعانة ظالم برود یا اینکه قصد او از آن سفر توصل بترك واجب باشد که در این صور باید تمام بخوانند و همچنین است اگر سفر کردن آر برای صید لھوی باشد و منسأط در وجوب اتمام حال عصیان است پس مادامیکه عاصی است تمام کنند و هر وقت عاصی نباشد قصر کنند اگر چه ما بقی بمقدار مسافه نباشد « هفتم » خروج از محل ترخص با آنکه آنقدر از شهر دور شود که دیوارهای آن نا پدید شود یا اذان شهر را نشنود و انحط نحقق آخرین است و فرغ نیست در این شرط میان رفتن و برگشتن بلی اگر در وقت رفتن بجائی رسید و وقتك نمود که بعد ترخص رسیده یا نه در آنجا



نماز را تمام کند ولی در وقت برگشتن در همانجا قصر کند و احوط جمع میان قصر و تمام است و فرق نیست در این شرط ما بین وطن و بلد اقامه و بعد از تحقق شرایط واجب است قصر مگر در چهارجا (اول) مکه معظمه «دویم» مدینه منوره «سیم» مسجد کوفه (چهارم) حایر حضرت سید الشهداء [ع] که در آنها مخیر است ما بین قصر و تمام هر چند احوط قصر و افضل تمام است «اما» روزه در آنها نگذرد پس اگر عمداً در سفر نماز را تمام بخواند نمازش باطل است بلی اگر جاهل بحکم وجوب قصر باشد نمازش صحیح است و اگر در جائی که اقامه عشره کرده باشد و باید تمام بخواند قصر کند از روی جهل بحکم احوط بلکه اقوی در این صورت اعاده است و هرگاه حکم را مبدا نیست ولی فراموش کرد واجب بودن قصر را بر مسافر یا مسافر بودن خود را و تمام کرد و بعد از نماز متذکر شد اگر وقت باقی است اعاده نماز کند و اگر وقت گذشته قضاء ندارد و هرگاه سفر نمود بعد از دخول وقت و هنوز نمازش را نخوانده تا از حد ترخص خارج شد قصر کند چنانچه اگر مراجعه کرد از سفر و بوطن یا محل اقامه رسید بعد از دخول وقت نماز را تمام بخواند و اگر در این صورت نماز او فوت شد اقوی در صورت اولی اتیان بنهار قصر است و در دویم تمام

### مطلب سیم در احکام روزه است

بدانکه روزه عبارت است از امساک کردن از طلوع فجر تا مغرب شرعی از چیزهاییکه ذکر میشود و در آن چند مباحث است

## مبحث اول در شرایط روزه

وان چند چیز است « اول » عقل پس اگر جزئی از نهارد بوانه باشد روزه اش صحیح نیست قضاء هم ندارد « دوم » اسلام « سیم » ایمان « چهارم » خالی بودن از حیض و نفاس در تمام روز ( پنجم ) مسافر نبودن بسفري که تکلیف او قصر است در نماز بلی هرگاه قبل از زوال از سفر مراجعت کرد بوطن یا بمحل اقامه رسید و هنوز افطار نکرده روزه او صحیح است و همچنین هرگاه بعد از زوال سفر نمود روزه او صحیح است [ و بدانکه ] جایز است اختیاراً سفر کردن در ماه مبارك رمضان اما در باقی اقسام روزه واجب معین مثل قضاء مضیق یا نذر معین و امثال ان پس احوط بلکه اقوی عدم جواز سفر است و اگر در سفر باشد و روزه معین بر او باشد اقوی وجوب قصد اقامه است بلی اگر نذر کرده باشد روزه روز معینی را در خصوص سفر یا سفر او حضراً روزه بر او واجب و صحیح است اگر چه در سفر باشد و قصد اقامه بر او واجب نیست « ششم » ایمن بودن از ضرر پس اگر ظن بضرر بلکه خوف ضرر داشته باشد مثل آنکه بنرسد که روزه گرفتار باعث حدوث مرض یا زیاده مرض شود روزه او صحیح نیست بلکه اگر بنرسد ضرر بر طفل خود یا آنکه سیر او کم شود و طفل بسبب ان متضرر شود باید افطار کند چنانچه زن حامل که نزدیک باشد وضع حمل او و بنرسد بر خود یا بر طفل چه از تشنگی یا از گرسنگی روزه او صحیح نیست و همچنین مرد پیر وزن پیر هرگاه عاجز باشند

از روزه گرفتن روزه بر آنها نیست چنانچه اگر کسی دردی دارد که سیر آب نمیشود و نمیتواند ترك آب خوردن نماید در تمام روز روزه بر او نیست و در تمام این صور مذکوره ماعدای صورت اولی که خوف ضرر بر خود باشد بدل از هر روزی تصدق نماید بمدی از طعام و در تمام صور در وقت تمکن قضاء نمایند و اما بلوغ پس شرط صحه روزه نیست علی الاقوی بلکه شرط وجوب است مثل سایر عبادات که اقوی صحت آن است از طفل ممیز

### مبحث دوم در شرایط روزه

بدانکه شرط است در روزه نیت امساك از آموري که ذکر میشود و کافی است در آن اینکه در شب آن روز قصد او این باشد که فردا را روزه بجا میآورد قر به إلى الله تعالی و لازم است تعیین آن اگر متعین نباشد و اینکه روزه را محض امتثال امر خدا بگيرد ولي در روزه استیجاری قصد تحمل از غیر هم لازم است و اگر نتواند آن ده چیزی که می آید تفصیلاً بنده من بگذراند بلکه همین قدر اجمالاً قصد امساك از مفطرات نماید کافی است و احوط در روزه ماه رمضان آنستکه شب اول نیت روزه تمام ماه را بنماید و هر شب هم علی حده نیت کنند و هر گاه نیت را فراموش نمود و قبل از زوال متذکر شد فوراً نیت کنند کافی است و هر گاه بعد از زوال متذکر شود بقیه روزه را امساك کنند و لکن روزه او باطل است و همچنین است سایر روزه های واجب چه قضاء و چه غیر آن که قبل از زوال اگر منافي بعمل نیاورده تجدید نیت میکنند و بعد

از زوال فوت میشود وقت آن اما روزه مستحی پس وقت نیت آن باقی است تا پیش از غروب و در یوم الشک معتبر است نیت روزه آخر شعبان پس اگر روزه قضاء یا نذر یا کفاره و امثال آن بر او باشد معین است نیت آنرا بنماید و الا نیت روزه مستحب بنماید و اگر هر گاه از آن روز معلوم شد که شهر رمضان است فوراً تجدید نیت کند و روزه اش صحیح است و اگر یوم الشک را به نیت ماه رمضان روزه گرفته باشد باطل است و همچنین هر گاه تردید در نیت کند که هر گاه از رمضان است از آن و الا از آخر شعبان محسوب شود باز هم صحیح نیست اگر چه در این صورت معلوم شود که ماه رمضان بوده و هر گاه بین روز نیت خروج از روزه نموده بالفعل یا قصد ریا کرد و بعد عود نمود بقصد روزه او باطل است بلکه همچنین است اگر نیت نموده که یک ساعه بعد افطار میکنم که احوط بلکه افوی در آن نیز بطلان روزه است

### مبحث سیم

در بیان آنچه باید از آن امساك نمود و آن ده چیز است « اول و دوم خوردن و آشامیدن است عمداً و فرقی نیست ما بین ما کول و مشروب معتاد و غیر معتاد اگر چه بمثل فرو بردن بقبه غذائیکه در بین دندانها مانده است یا آشامیدن آرد ماع باشد و باطل نمیشود در روزه فرو بردن آنها سهواً اگر چه مقصر باشد در خلال نکردن و الاکن احوط خلال کردن است همانچه احوط قضاء کردن است هر گاه خلال نکرد و جایز است جائیدن طعام برای طفل و حیوانات و چشیدن نمک آتش و امثال آن

ما دامیکه عمداً چیزی از آن فرو نرود و اولی بلکه أحوط ترك آنها است و همچنین جایز است مضمضه کردن برای وضوء بلکه بقصد خنك شدن هم و مستحب است بعد از آن سه دفعه آب دهن را جمع کند و بیندازد و اگر بدون اختیار یا غفلة یا نسیاناً آب مضمضه فرو رفت پس اگر بجهت نماز واجبی بوده چیزی بر او نیست و أحوط در غیر وضوء برای نماز واجبی قضاء روزه است و اگر بعنوان عبث یا خنك شدن بوده قضاء لازم است و جایز است مسواك نمودن روزه دار بلکه مستحب است و لکن مسواك را بیرون نیاورد ما دامیکه مسواك میکند و اگر بیرون آورد انرا خشك کند و دوباره داخل دهن کند و الا آب آنرا فرو نبرد [ و اما ] بلغ نمودن أخلاط سر و سینه اگر چه مبطل بودن آن معلوم نیست ما دامیکه از آب بیرون نباشد و لکن أحوط ترك آنست بلکه این احتیاط ترك نشود اگر بفضای دهن بیاید « سیم » جماع است که مفسد و موجب قضاء و کفاره است در قبل یا دبر برای فاعل و مفعول اگر عمداً باشد و اما سهواً یا نسیاناً ضرر ندارد لکن بمحض تذکر خود را خلاص کند چنانچه با حلالام روزه باطل نمیشود و جایز است برای او تأخیر غسل و همچنین جایز است استبراء نمودن بیول و بمسحات از برای محتمل در روز روزه « چهارم » کذب برخدا و رسول و ائمه هدی (ع) می باشد و أحوط الحاق حضرت زهراء و باقی ائمه و اوصیاء علیهم السلام است و مختص است بطلان روزه بجائیکه بدانند کذب است و بگویند و الا مبطل نیست اگر چه در واقع کذب باشد و غلط خواندن قرآن

و دعا سهواً ضرر ندارد « پنجم » ارتماس در آب است که موجب قضاء و كفاره است علی الأحوط خواه تمام سر و بدن او زیر آب برود یا سر تنها اگر چه موی سر بیرون باشد و چه منافذ سر گشوده باشد یا نه و چه روزه واجب باشد یا مستحب بلی اگر بدفعات هر دفعه بعضی از سر را زیر آب کند ضرر ندارد چنانچه اگر بدون اختبار با فراهوشی روزه بخمال آنکه فرو نمی رود فرو رفت یا آنکه آب زیادی بر سر خود ریخت که تمام سر را فرا گرفت ضرر ندارد و اگر در آب مضاف مثل گلاب و امثال آن فرو رفت اقوی عدم بطلان و احوط اجتناب است و هر گاه عمداً بقصد غسل سر زیر آب نمود در روزه رمضان روزه و غسل هر دو باطل است بلکه اگر در حال ماندن زیر آب یا در حال بیرون آمدن هم قصد غسل کند باطل است علی الأقوی بخلاف روزه واجب معین غیر رمضان که غسل او در حال فرو بردن سر باطل است در دو صورت دیگر صحیح است ﴿ و اما ﴾ در روزه واجب غیر معین روزه اش باطل است و غسل او در هر سه صورت صحیح است و همچنین است در روزه مستحبی چنانچه اگر در حال غیر عمد ارتماس نموده در روزه واجب معین چه رمضان و چه غیر آن بمحض تذکر و اختیار فی الفور سر را بیرون آورد و اگر در این حال قصد غسل کند غسل او نیز صحیح است و اگر صبر نماید زیر آب اختیاراً روزه اش باطل میشود « ششم » رسانیدن غبار بخلق که مخرج خاء است و آن مفسد و موجب قضاء و كفاره است اگر عمداً باشد اگر چه انقباز

غیر غلیظ باشد بنا بر احوط و فرق نیست ما بین غبار حلال مثل آرد یا حرام مثل خاک چه خودش باعث برایشان شود یا دیگری مثل آنکه بایستد در موضعی که غبار است و خود را حفظ نماید بخلاف آنکه هر گاه خود را حفظ کند بنحوی که باید و بعد ظاهر شود که فرو رفته ضرر ندارد و احوط اجتناب از دود و بخار غلیظ است چه از قلیان کشیدن و نحو آن باشد یا غیر آن بلکه خالی از قوه نیست « هفتم »

قی کردن است عمداً و آن هم علی الاقوی موجب قضاء بنهایی است و اگر بدون اختیار قی کند چیزی بر او نیست و اگر ضرورت اقتضاء کند قی کردن را دیگر بر او حرام نیست ولی مفسد روزه است و هر گاه بی اختیار غذا یا آب بیرون آید تا بحلق برسد و برگردد ضرر ندارد و اگر در فضاء دهن بیاید باید آنرا بریزد و ضرر ندارد بلی اگر عمداً فرو رود مفسد و موجب قضاء است « هشتم » اخراج منی از خود نمودن است عمداً بنحوی که جماع هر چند ملامت و ملامسه یا تقبیل یا حبله خود باشد بشرط آنکه قصد او انزال باشد یا عادت او خروج منی باشد بلکه در این دو صورت مبطل است اگر چه منی بیرون نیاید و اما اگر عادت او نبوده و قصد انزال هم نداشته باشد و منی بیرون آمد موجب بطلان نیست اگر چه احوط قضاء است ﴿ و بدانکه ﴾ اگر کسی در روز روزه محتمل شد مثلاً میتواند عمداً استبراء کند بیول اگر چه یقین داشته باشد بخروج آنچه در مجرای مانده از منی « نهم » اماله کردن بمایع است بدون ضرورت و آن حرام و مفسد و موجب قضاء و كفاره است و بجماد

مکروه است بلکه أحوط اجتناب است « دهم » بقاء بر جنابت است عمداً تا طلوع فجر وان هم حرام و مفسد روزه و موجب قضاء و کفاره است و این مختص بشهر رمضان و قضاء آن است و در باقی اقسام روزه ثابت نیست و مثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض و نفاس و لکن افوی در آن ثبوت قضاء است نه کفاره و این حکم مختص بشهر رمضان است و در غیر آن حتی قضاء آن هم ثابت نیست اگر چه أحوط است و در حکم تعدد بقاء بر جنابت است خوابیدن بقصد غسل نکردن یا با عدم قصد آن و بیدار نشدن تا صبح و اما اگر از آن خواب اول بیدار شد و دوباره خوابید بقصد غسل کردن و بیدار نشد تا صبح قضاء تنها بر او واجب است و این دو خواب هیچ کدام حرام نیست اگر چه أحوط ترك خواب دوم است و اما اگر بیدار شد دیگر حرام است بر او خوابیدن و اگر عصیان کرده و خوابید و بیدار نشد قضاء بر او لازم است و أحوط کفاره است نیز و اما اگر جنب شد و غافل شد از جنابت یا از غسل یا آنکه فردا واجب است روزه بگیرد و غسل نکرد بر او چیزی نیست اگر چه أحوط قضاء است و اگر جنب و حیض و نفاس متمکن از غسل کردن نباشند واجب است بر آنها تیمم کنند و بعد از تیمم أحوط بیدار بودن است تا بصبح و اما مستحاضه پس صحیح است روزه او و توقف ندارد صحه روزه او بر غیر اغسال و اجیه بر او بلکه توقف بر اغسال هم محل تأمل است و لکن ترك احتیاط نماید خصوصاً اغسال نهاریه و شب گذشته و أحوط آنستکه مقدم بدارد غسل صبح را بر طلوع فجر اگر چه



اقوی عدم وجوب آن است

### مبحث چهارم

در بیان چیزهایی که موجب قضا تنها میشود و آن چند چیز است «اول» آنکه پیش از تفحص از صبح فطری بعمل آورد و معلوم شود که صبح بوده قضا آن روزه واجب است و اگر تفحص نمود و مطمئن شد به بقاء شب و کشف خلاف شد قضا لازم نیست و احوط قضا است «دویم» آنکه اعتماد نمود بقول کسی که گفت شب است بعد کشف خلاف شد قضا لازم است «سیم» اگر کسی خبر داد که صبح است و او گمان شوخی نمود و بعد معلوم شد که صبح بوده قضا لازم است بلکه اگر یقین هم داشته باشد که شب است بعد معلوم شد که صبح بوده احوط قضا است «چهارم» اگر کسی خبر دهد که مغرب است و خودش قدرت بر ملا حظہ کردن نداشته و افطار نمود بعد خلافش ظاهر شد قضا بر او واجب است و اگر قدرت داشت و ملا حظہ نکرد کفاره هم لازم است مگر آنکه خبر عدل یا عدلین باشد و اگر بجهت ابر بودن اعتقاد کرد که مغرب شده است و افطار کرد بعد معلوم شد که روز بوده قضا واجب نیست

### مبحث پنجم در اقسام روزه واجبه

و آن هفت است «اول» روزه ماه مبارک رمضان «دویم» قضا آن (سیم) صوم روز سیم اعتکاف (چهارم) صوم ده روز کفاره بدل هدی

در حج تمتع ( پنجم ) هیجده روز بدل بدنه ( ششم ) روزه که واجب شود بنذر وعهد و یمن ( هفتم ) روزه كفاره افطار ماه مبارك رمضان و ان دو ماه متوالي است و واجب است بوجوب تخمیری ما بین ان و عتق و اطعام تسعت مسکین و روزه كفارات بسیار است [ و بدانکه ] واجب است بر پسر بزرگ قضاء روزه که از والدش فوت شده و معدوم بوده و الا واجب نیست و هر گاه وصیت کرد یا غیري تبرعا از جانب آنها بجا آورد از اوسا قط میشود بلي اگر مریض بود و افطار نمود و بهمان مرض مرد یا قدرت بر کر قتن نداشت تا مرد قضاء ان لازم نیست و هر گاه مریض افطار نمود و مرضش باقی ماند تا رمضان آئنده قضاء از اوسا قط است و لي بدل هر روزي يك مد از طعام كفاره بدهد و احوط قضاء کردن اما عذر دیگر مثل سفر چنین نیست پس باید قضاء بگیرد و احوط كفاره است نیز هر روزي مدي از طعام و اما هر گاه عذرش بر طرف شد و قدرت داشت و نگرفت تا رمضان دیگر گناه کار است باید قضایش را بگیرد هر وقت که بخواهد و بدل هر روزي مدي از طعام بدهد و هر گاه چند سال بر او بگذرد و بعد قضاء کند همان يك كفاره سال اول كافي است

### مقصد چهارم در احکام زکوة

و در ان دو مقصد است [ مقصد اول ] در رکوة بدن و در ان سه مبحث است ( مبحث اول ) بدانکه واجب است رکوة بدن که فطره باشد بچند شرط اول « بلوغ » دوم « عاقل و عديم اغماه » سیم « آزاد

بودن و این سه شرط هم شرط وجوب است و هم شرط صحت [ و اما اسلام ] شرط صحت است نه وجوب چنانچه غنی بودن شرط وجوب است نه صحت و غنی بودن متحقق میشود بمالك بودن اخراجات سال خود و عیال واجب النفقه خود اگر چه بصنعتی باشد که بتدریج بان صنعت اخراجات آنها را بگذرانند و وافی باشد و اگر چنین نباشد فقیر است و بر او فطره واجب نیست ولی مستحب است و اگر يك صاع بیشتر نداشته باشد اولی آنستکه بدهد از باب فطره بیکی از عیالات خود که فقیرند و او بدیگری بدهد و او بدیگری تا آخر عیالات او میخواید بیکی از آنها بدهد یا بفقیر اجنبی و احوط دادن با جنبی است

### مبحث دوم در زکوة فطره است

بدانکه واجب است دادن زکوة فطره از برای خود و هر که عیال او باشد چه واجب النفقه او باشد یا نه بالغ باشد یا نه بنده باشد یا آزاد و همچنین مهمانی که از عیالات او محسوب شود در جزء آخر ماه رمضان که هلال شوال ظاهر شود و اگر مهمان کنندۀ فقیر باشد و مهمان غنی بر خود مهمان واجب است و زنیکه چیز دار باشد و توهارش فقیر باشد و خرج زن را بمشتت میدهد احوط بلکه اقوی وجوب فطره است بر زن و اگر خرج او با غیر شوهر است فطره او بر منفق است و همچنین است غیر زن از سایر عیالات او

### مبحث سیم در جنس فطره

و مقدار آن وزمان و جوب و مصرف آن و در آن چهار فصل است

## فصل اول در جنس آن

و آن چند چیز است « اول » گندم « دوم » جو « سیم » خرما « چهارم » مویز « پنجم » کیشک « ششم » شیر « هفتم » عدس و نخود و امثال آن و احوط اقتضای بر چهار اول است و افضل خرما و مویز است [ فصل دوم ] در مقدار آن و آن يك صاع است و مقدار صاع شش صد و چهارده مثقال و ربع صیرفی است از تمام اجناس و دادن قيمة كافي است [ فصل سیم ] بدانكه واجب میشود فطره بفر و ب کردن آفتاب روز آخر ماه مبارك رمضان و اولی جدا کردن آن است در شب و جایز نیست تأخیر انداختن آن از نماز عید و اگر جدا نکرد تا بعد از نماز احوط آنستكه همان روز بقصد قر به مطلقه بدهد و قصد أداء و قضاء نکنند و اگر جدا نمود جایز است تأخیر دادن بفقیر برای انتظار مستحق معینی [ فصل چهارم ] در مصرف آن است و آن فقراء میباشند و اولی آنستكه اقارب را بر غیر مقدم دارد و همسایه را بر غیر اقارب و اهل علم را بعد از ایشان بر غیر آنها و عدالة در فقیر شرط نیست اگر چه احوط است و بهتر در زمان غیبت امام علیه السلام دادن بمجتهد است و شرط است در گیرنده فطره آنكه هاشمی نباشد مگر آنكه فطره دهنده هم هاشمی باشد و مگر در صورت ضرورت و همچنین شرط است در فقیری كه فطره میگيرد واجب النفق فطره دهنده نباشد و جایز است زن فطره خود را بشوهر فقیر خود بدهد و جایز نیست بهر فقیری كمتر از فطره يك نفر بدهد علی الاحوط اگر چه

زیاد باشند فقراء که بهر کدام يك سر فطره نرسد

## مقصد دوم در زكوة مال

و در آن چند مبحث است [ مبحث اول ] در شرایط تعلق وجوب زكوة از بلوغ و عقل و آن دو چیز است (اول) مالك بودن نصاب دوم امکان تصرف در آن در تمام سال در آنچه گذشتن سال در آن معتبر است و در غیر آن وقت تعلق زكوة بان پس واجب نیست زكوة مال كم شده و دزد برده و غصب شده بلي اگر توقف داشته باشد امكان تصرف در آن بردادن قدر قليلي از مال و ندهد احوط زكوة آن مال است [ و اما ] اگر بدون دادن مال ممكن باشد گرفتن ارضا صعب بعد گذشتن زمانی بالفعل واجب نیست زكوة و مثل آنست هرگاه قادر بر بيع باشد نه تصرف در عين و زكوة قرض بر قرض کیرنده است نه بر دهنده و بدانکه معتبر نیست در وجوب زكوة مال غني بودن بلکه بر مالك نصاب واجب است زكوة آنرا بدهد اگر چه وافي بمؤنه سال او نباشد و همچنین قرض داري مانع زكوة نبست پس اگر شخص مالك نصاب باشد و معادل آن یا زیاده قرض داشته باشد زكوة دادن بر او واجب است و اگر زمینی را اجاره دهد بقرضه آن زكوة بر مستأجر زارع است

## مبحث دوم در آنچه زكوة آن واجبست

و آن نه چیز است (اول) طلا (دوم) مقرر و در این دو شرط است آنکه مسكوك باشند (سیم) گوسفند (چهارم) شتر (پنجم) گاو و در این

پنج شرط است گذشتن سال و متحقق میشود بدخول ماه دوازدهم اگر چه آن ماه از سال اول محسوب است و باید در تمام سال مستقر بماند و الا زکوة آن واجب نیست و در گوسفند و شتر و گاو شرط است در تمام سال چر نده باشند در علف صحراء و معلوفه نباشند و مدار بر صدق اسم سائمه است اگر چه کاهی جزئی از مال مالک خورده باشند ینحوی که از صدق سائمه خارج نشود و معلوفه بودن متحقق میشود بخوردن چیزی که مملوک باشد و در اولاد آنها اعتبار این شرط معلوم نیست پس مبدء سال در آنها وقت زائیدن آنها است اگر چه مادر آنها معلوفه باشد و شرط است در شتر و گاو آنکه کارکن نباشد مثل آب کتبی و آسیا کردن و سواری و مدار بر صدق عرفی است که آنها را کارکن نگویند در تمام سال « ششم » کندم « هفتم » جو « هشتم » ویز (نهم) خرما و شتر است در این چهار آنکه مالک آنها را پیش از وقت وجوب مالک باشد چه بزراعت و چه بیع و امثال آن و واجب نمیشود زکوة در این چهار مگر بعد از وضع خراج سلطان و آنچه مخارج زراعت آن نموده تا بتصفیه دانه و تا خشکیدن آن گور و رطب و احوط اعتبار نصاب است قبل از اخراج خراج سلطان و مؤنه زراعت

### مبحث سیم در نصاب آنها است

و در آن چند فصل است ﴿ فصل اول ﴾ در نصاب طلا و نقره است از برای هر يك دو نصاب است نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دوم سه مثقال و در نصاب اول ربع مثقال و ثمن مثقال صیرفی

که نه نخود میشود باید بدهد و در نصاب دویم عشر مثقال شرعی بدهد و نصاب اول نقره صد و پنج مثقال صیرفی است و نصاب دویم بیست و یک مثقال صیرفی است و در نصاب اول نقره دو مثقال و پنج ثمن باید بدهد و در نصاب دویم نیم مثقال صیرفی و ربع عشران وضا بط کلیه آنکه هر وقت بمقدار نصاب از طلا و نقره رسید و بالا رفت چهل یک بدهد اگر چه بعض اوقات قلیلی زیاده داده و در حکم زکوة طلا و نقره است زکوة مستغلات و مال التجاره [ فصل دویم ] در گوسفند پنج نصاب است ( اول ) چهل وزکوة ان یک گوسفند است ( دویم ) صد و بیست و یک وزکوة ان دو گوسفند است ( سیم ) دو بیست و یک وزکوة ان سه گوسفند است ( چهارم ) سیصد و یک وزکوة ان چهار گوسفند است ( پنجم ) چهار صد وزکوة ان و هر چه بیشتر شود هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد و کوسفندی را که برای زکوة میدهند اگر بز باشد باید داخل سال سیم شده باشد و اگر گوسفند باشد باید یکسال تمام کرده باشد [ فصل سیم در نصاب شتر ] و ان دوازده ست « اول » پنج و تا پنج نصاب هر کدام پنج بالا میرود تا بیست و پنج وزکوة هر پنج شتر یک گوسفند بدهد « ششم » بیست و شش است و زکوة ان یک شتر یک داخل سال دویم شده بدهد « هفتم » سی و شش وزکوة ان یک شتری که داخل در سال سیم شده بدهد « هشتم » چهل و شش وزکوة ان یک شتری که داخل در سال چهارم شده بدهد « نهم » شصت و یک وزکوة ان یک شتر یک داخل سال پنجم شده بدهد « دهم » هفتاد و شش

وزكوة ان دوشترى كه داخل در سال سيم شده بدهد ( يازدهم ) نودويك  
 وزكوة ان دوشترى كه داخل سال چهارم شده بدهد ( دوازدهم ) صد  
 ويست و يك پس زكوة ان و هرچه بيشتر شود در هر پنجاه شتر يك  
 شترى كه داخل در سال چهارم شده يا در هر چهل شتر يك شترى كه  
 داخل سال سيم شده بدهد و آنچه قبل از بلوغ نصاب و ما بين نصابها  
 است در ان چيزى نيست و معتبر است در شترى كه براى زكوة ميدهد  
 بايد ماده باشد [ فصل چهارم ] در گاو دو نصاب است « اول » سى  
 « دوم » چهل و بعد از چهل مخير است در اعتبار سى يا چهل اگر  
 اعتبار هر دو ممكن باشد مثل صد و بيست و اما اگر اعتبار هر دو  
 ممكن نباشد پس معين است اعتبار آنچه فرا گرفتن در ان بيشتر  
 مى باشد پس در هر سى يك كاويك ساله چه نر باشد و چه ماده و در  
 هر چهل يك كاو ماده كه داخل سال سيم شده بدهد [ فصل پنجم ]  
 در نصاب غلات اربع از كنندم و جو و موز و خرما و نصاب آنها يكي  
 است و پيش از رسيدن بآن زكوة واجب نيست و آنچه زائد باشد  
 اگر چه جزئى باشد زكوة ان واجب است و ان سيمصد صاع است  
 و ان مطابق است با صد و چهل و چهار من بوزن شاه الا چهل و پنج  
 مثقال صيرفى و بمن تبرير دو يست و هشتاد و هشت من الا چهل و پنج  
 مثقال مزبور و بعيار حقه نجف كه نه صد و سى و سه مثقال و هشت نخود  
 است هشت وزن و پنج حقه و نيم الا پنجاه و هشت مثقال و ثلث مثقال  
 صيرفى و بحقه اسلامبول كه دو يست و هشتاد مثقال است بيست و هفت



وزنه و ده حقه و سی و پنج مثقال است و مقداری که باید اخراج نماید در غلات عشر است اگر در آب دادن محتاج بچرخ و آلات آب کشی نباشد و آب نهر خودش در آن می نشسته یا بآب باران عمل آمده و نصف عشر است اگر محتاج بچرخ و آلات آب کشی بوده و اگر با شرکت بوده و بعضی اوقات محتاج بان بونه و بعضی اوقات نبوده سه ربع عشر بدهد و مناط صدق شرکت و عدم آن است نه مساوات و اعلیبت پس با فرض صدق شرکت سه ربع عشر و با غلبه احدى حکم تابع آن است [ و بدانکه ] وقت تعلق زکوة صدق اسم کنندم یا جویا غوره یا بسر است اگر چه در آخرین نیز اعتبار صدق آن گور و خرما خالی از وجعان نیست و مناط در نصاب مقدار خشک آنها است

### مبحث چهارم در مصرف زکوة

وان هشت صنف اند « اول و دوم » فقراء و مساكين بدانکه اگر کسی ادعاء فقر کند و صدق و کذب او معلوم نباشد احوط استعمال حال او است بتحصیل ظن غالب بفقراء و خصوص کسیکه سابقاً غنی بوده بلی با سبق فقر او قولش مسموع است و مراد از فقیر در مصرف زکوة فطره گذشت « سیم » کسانیکه جمع زکوة میکنند « چهارم » مؤامفة قلوبهم « پنجم » در آزادی بنده هائی که در شدت باشند (ششم) قرض داران « هفتم » مطلق خیرات از قبیل ساختن مدرسه و مسجد و رباط و پل و اعانة زوار و حجاج و امثال آن « هشتم » اشخاصیکه بقربه افتاده اند و بچاره میباشند و در ولایة خودشان غنی میباشند

بشرط آنکه ممکن نشود از برای آنها قرض گرفتن

### مبحث پنجم

بدانکه مستحب است بردن زکوة را نزد مجتهد عادل در زمان غیبت و شرط است در زکوة دادن قصد قرابة و کافي است قصد قرابة نمودن مالک وقت نادن ان بواسطه که با صناف برساند و مستحب است که بیک نفر کمتر از نصاب اول طلا یا نقره ندهد بلکه احوط است مگر آنکه مقداري که باید اخراج نمود کمتر از مقدار مضبور باشد و جایز است انقدر بفقیر بدهد که غنی شود

### مطلب پنجم در احکام خمس

و در ان دو مبحث است ﴿ مبحث اول ﴾ در آنچه بان خمس تعلق میگیرد و شرایط ان و در ان دو فصل است

### فصل اول

بدانکه چیزهاییکه خمس بان تعلق میگیرد هفت چیز است « اول » ما لبیکه از کفار حربی در جهاد بدست بیاید هرگاه با ذن امام « ع » باشد و همچنین هر مالی که از کفار حربی بدزدی یا حیل از تصرف ایشان بیرون بیاورند علی الاحوط اگر چه اقوی عدم دخول در این عنوان است بلی از جهة آنکه داخل در عنوان استفاده است خمس باید بدهد لکن بعد از اخراج مؤنه سال مثل سائر فوائد و تکسبات « دوم » معادن حتی نملک و گوگرد ( سیم ) گنج ( چهارم ) چیزهاییکه از دریا بفرورفتن

رفتن در آن بیرون می آورند مثل مر جا و مرید و آنچه بغیر فرو رفتن  
از دریا میگیرند داخل منافع مکاسب است که میاید « پنجم » زمینی  
که ذمی از مسلم بخرد و اگر همه باو نماید خمس ندارد و خمس تعلق می  
گیرد بعین او « ششم » مال حلالی که مخلوط بحرام باشد و تمیز آن  
ممکن نباشد « هفتم » منافع مکاسب ارجحارت و صناعت و جمیع انواع  
ا کتساب و زیادتی آنچه تدارك نموده از برای سال چه از خوراکی باشد  
یا غیر آن و همچنین زیادتی منافع زراعت و کسب اگر چه کمی باشد  
با انواع و اقسام کسب خمس آنها واجب است و همچنین در همه و هدیه  
و آنچه بچستن یا وصیت باو منتقل شود و در صید یک بلی زحمت بدست  
آید و میراث بمن لا یحتسب احوط دادن خمس آنهاست اما نماء  
متصل که در اصل آن خمس نباشد مثل موروث یا خمس آنرا داده باشد پس  
وجوب خمس در آن اشکال است اقوی عدم وجوب است مگر آنکه  
مقصود تکسب بنفس عین باشد پس اگر گوسفندی یا درختی را خریده  
و خمسش را داد و او را نگاه داشت برای انتفاع بشیر و میوه آن و گوسفند  
بزرگ و فربه شد و درخت بزرگ شد در زیادتی و ترقی آن خمس واجب  
نیست بلی در شیر و میوه که از مؤنه سال زیاد بیاید خمس واجب است  
و همچنین واجب نیست در زیادتی قیمت مالی که خمس آنرا داده با حاصل  
شده بدون اکتساب مثل آنکه املا ککرا خرید بمال خمس و مقصود  
اؤ زراعت بود نه فروش یا اصلا قصد منفعت نداشت و قیمت آن ترقی  
کرد خمس در آن نیست

## فصل دوم در شرایط آنها

بدانکه شرط است در تعلق خمس بمعدن و گنج آنکه بعد از وضع مؤنه استخراج آنها قیمت بقیه بمقدار نصاب یکی از نقدین رسیده باشد و انصاب نقره صد و پنج مثقال صیر فی و در طلا پا نزده مثقال مزبور است چنانچه در باب زکوة گذشت و همچنین در غوص شرط است که بعد از اخراج مؤنه از قیمه بقیه بمقدار سه ربع مثقال صیر فی طلا باشد و در تعلق خمس بمال حلال مخلوط بحرام معتبر است مجهول بودن قدر حرام و مالک آن و کفایه میکند در حلیت آن دادن خمس آن اگر چه در واقع مقدار حرام زاید از خمس باشد بلی اگر علم اجمالی داشته باشد بزباد تر بودن حرام از خمس پس در کفایه خمس در حلیت زیاده تأمل و اشکال است أحوط صرف زیاده است مصرف مجهول المالك و اما اگر مالک و قدر هر دو معلوم باشد باید همان قدر بمالك او بدهد و اگر مقدار آنرا بداند و مالک آنرا نشناسد بعد از یأس از مالک باید تصدق دهد آنرا از جانب مالکش چه بسادات بدهد یا عوام و حاجت باستیذان از حاکم شرع نیست بلی أحوط استیذان و دادن بعیر سادات است مگر با علم بسیادت آن مالک مجهول و اگر بداند مالک را و نداند مقدار را قدر متیقن را بدهد کافی است مگر آنکه حاله ساقه معلومه آرید باشد مثل آنکه میداند مثلاً ده تومان از مالک نزد او بوده و نصف آن را یقیناً داده و نمیداند باز هم داده یا نه در این صورت با عدم تراضی بصلح نصف دیگر را که تمام پنج تومان است بدهد و شرط است در تعلق خمس

با تنفعات و ارباح مکاسب آنکه بعد از وضع خرج سال و عیال خود چیزی زیاد آمده باشد اگر چه جزئی باشد و در خرج معتبر است میانه روی بر حسب حال خودش پس اگر ریافتی نماید از میانه روی آن زیاده بر او محسوب میشود و خمس زیادتی را باید بدهد بخلاف آنکه اگر بر خود تنگ گیری کند که احوط در آن خمس دادن است و داخل میشود در مؤنه سال او قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن و آنچه بر حسب لیاقت خود محتاج بان است و همچنین از مؤنه است صدقات و هدایا و خرج نکاح و ضیافت و سفر طاعت از زیارت و حج مستحبی و همچنین آنچه لازم شود بر او بنسبت و شبهه آن و کفارات اگر در آن سال بر او لازم شده باشد و همچنین اخراجات حج واجب اگر در آن سال مستطیع شود چنانچه اگر بتدریج سالها جمع شود آنچه در سال آخر بهم رسد و باو تکمیل استطاعت میشود داخل مؤنه آن سال است و اگر در آن سال از رفتن حج معذور باشد بر او محسوب نمیشود و خمس آن واجب است بلکه اگر معذور نباشد و عصیاناً تا آخر بیندازد خمس آنرا بدهد بنا بر احوط اگر چه پولش تلف شده باشد چنانچه از مؤنه است أداء دین و خسران آن سال اگر چه مثل غرامت اتلافات باشد و همچنین اگر از سالهای سابق مدیون باشد بدون قهریه مثل کفارات و غرامت اتلافات و غیر ذلک چه در سابق قادر بر أداء بوده و نداده یا نه و اگر برای مؤنه سال سابق دین حاصل شده باشد پس احتساب أداء آنرا از مؤنه سال بعد اشکال است احوط عدم

احتساب است و اگر کسی میتواند اخراجات خود را از غیر منافع مکاسب و مزارع بگذراند مثل آنکه ارثی باورسیده اولی بلکه احوط وضع آن است از غیر منافع و ابتداء سال شروع بکسب است در مکاسب و حصول فائده است در غیر آن و در اینجا مراد بسال تمام شدن دوازده ماه قمری است و شرط نیست در وجوب خمس در ارباح مکاسب نصاب و نه انقضاء سال بلکه بمجرد حصول منفعت اگر چه کمی باشد خمس واجب میشود لکن جایز است تأخیر دادن خمس تا آخر سال بجهت اخراج مؤنه از آن بخلاف سایر اقسام که وجوب دادن خمس در آنها فوری است و تأخیر آن جایز نیست

### مبحث دوم

در قسمت و مصرف خمس و شرایط آن و در آن دو فصل است  
 ﴿ فصل اول ﴾ در قسمت آن و ان بخش قسم منقسم میشود سه سهم  
 ان از امام «ع» و ان در این عصر از حضرت صاحب الامر عجل  
 الله فرجه می باشد و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن السبیل  
 از سادات است و شرط است در صحت خمس دادن قصد قربت چنانچه  
 در رکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه ذمی  
 میدهد از زمینی که از مسلم خریده است و لازم است تعیین آنچه  
 میدهد از سهم امام «ع» و غیر آن و در سه سهم مال غیر امام  
 تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و بدست مجتهد یا فقیر  
 داد جایز نیست عدول از آن

## فصل دوم در شرایط آن

بدانکه شرط است در اصناف غیر از امام علیه السلام چند چیز (اول) مؤمن اثنی عشری باشند اما عدالت در آنها پس شرط نیست (دویم) آنکه از اولاد هاشم باشد که جد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد از جانب پدر نه از جانب مادر تنها « سیم » فقیر بودن ایتام و مساکین و معنی فقیر گذشت و شرط است در ابن السبیل بیچاره بودن در آن بلدیکه خمس میگیرد و قسمت کردن مابین این سه طایفه شرط نیست و احوط آنکه زیاده از مؤنه سال بآنها ندهند بلکه جایز نیست در ابن السبیل زیاده از حاجت باو بدهند و اول سال فقیر رسیدن خمس است باو و فرفر نیست در وجوب خمس دادن مابین زمان حضور امام « ع » و غیبه او و عجل الله تعالی فرجه چه در سهم آنحضرت چه سایر سهام و سایر سهام را بدون اذن مجتهد میتوان داد بسادات و اما سهم امام علیه السلام پس اختیار آن بامجتهد عادل است اگر چه غیر اعلم باشد پس اگر بدون اذن مجتهد بسادات داد احوط آنستکه دوباره بدهد اگر چه دور نیست با قضاء مجتهد اکتفا بان بتوان نمود اگر در محل خود واقع شده باشد و اگر ممکن نباشد رسانیدن آن بمجتهد و نه حفظ نمودن آن تا بمجتهد برساند جایز است خودش با عدول مؤمنین بسادات بدهند و سید نمی تواند مبلغ کلی خمس را بجزئی مصالحه کند و تضییع حقوق سادات را بنماید و جایز نیست بر کسیکه باید خمس بدهد خمس مال را بر ذمه بگیرد و تصرف در آن بنماید مگر باذن مجتهد

عادل و اگر از سید فقیر طلبی داشته باشد و خمس بر او واجب شود میتواند بای او حساب کند از بابت سهم سادات و اعلام او واجب نیست و همچنین است در زکوة و هرگاه خمس را بسید داد با مظنه فقر او و بعد معلوم شد که فقیر نبوده اکتفاء بان مشکل است احوط دوباره دادن است

## مطلب ششم در احکام نذر و عهد و عین

و در آن چند مبحث است [ مبحث اول ] در احکام نذر و در آن سه فصل است

### فصل اول در صیغه نذر

و آن چهار قسم واقع میشود « اول » آنکه مثلاً بگوید این رزقت و لداً فله علی صیام شهر و آنرا نذر بر میگویند « دوم » آنکه مثلاً بگوید این شوفی سر یضی فله علی صدقه عشرين درهما و آنرا نذر شکر میگویند « سیم » آنکه مثلاً بگوید ان ترک صاوة اللیل فله علی صوم یوم و آنرا نذر زحر میگویند « چهارم » آنکه بدون شرطی ابتداءً مثلاً بگوید لله علی صیام شهر و آنرا نذر تبرع میگویند و در تمام اقسام اگر ترجمه آنرا بزبان غیر عربی هم بگوید منعقد میشود

### فصل دوم

در چیزها نیکی که در نذر کنند معتبر است و آن چند چیز است « اول » تکلیف به بلوغ و عقل « دوم » قصد « سیم » اختیار پس نذر صبی



و بخنود و هارل و مکره منعقد نمیشود « چهارم » إذن مولی و زوج نسبت بنذر عید و زوج در چیزهاییکه منافی اداء حق آنها باشد بلکه نذر زن در مطلق تبرعات با منع شوهر اگر منافی حق زوج نباشد هم خالی از اشکال نیست هر چند اقوی صحت آن است و همچنین استیذان از پدر نذر فرزند احوط است و این سه طایفه اگر بدون إذن نذر نمودند و بعد از آن مولی یا زوج یا پدر امضاء نمودند صحیح است [و اما] إذن و امضاء مادر پس مداخلیت در انعقاد نذر فرزند ندارد و اما اسلام پس اقوی عدم اعتبار آن است و نذر کافر منعقد است هر چند نذر عبادت کند زیرا که عبادت از او بواسطه مقدوریه اسلام مقدور است

### فصل سیم

شرط است در متعلق نذر دو چیز « اول » آنکه آن فعل یا ترك مقدور او باشد « دوم » آنکه راجح باشد که بنوائ آن کار را بجهت خدا قرارداد و فرق نیست در متعلق نذر آنکه فعل واجب یا مستحب باشد یا ترك حرام و مکروه و فرق نیست در انعقاد نذر ما بین آنکه روزه روز معین را نذر کند مثلاً یا روزه يك روز را بدون تعیین آن پس در نذر معین واجب است روزه همان روز و جایز نیست از برای او در آن روز افطار و سفر کردن و اگر در سفر باشد واجب است با امکان رجوع بوطن یا قصد اقامه در هر جا باشد بنابر اقوی و آن روز را روزه بگیرد بلی اگر نذر کرد روزه آن روز را سفرراً و حصراً جایز و اقامه را رجوع بوطن واجب نیست چنانچه در صوم گذشت بلکه اگر نذر کرد در خصوص

سفر نیز واجب میشود مگر آنکه مقصود این باشد که اگر سفر رفت در سفر روزه بگیرد پس سفر کردن بر او واجب نخواهد بود و در هر سه صورت اگر ترك كرد روزه آن روز را واجب است قضاء آن بلکه كفاره نیز و اگر مانع شرعی بر او پیدا شد مثل آنکه در آن ایام مریض شد یا حایض شد یا مسافر شد بسفر اضطراری قضاء تنها واجب است (و اما) در نذر مطلق هر وقت بجا آورد أداء است

### مبحث دوم در یمین است

و ان عبارت است از قسم یاد نمودن با سماء الله که فعلی را بجا آورد یا ترك کند و منعقد نمیشود بغير اسم خدا و صیغه آن بغير لفظ عربی نیز منعقد میشود و معتبر است در آنکه قسم میخورد بلوغ و عقل و اختیار و قصد و در متعلق قسم مقدور بودن آن و اذن مولی بلکه اذن راجع و پدر بنا بر آنچه اسناد داده شده است بمشهور لکن معلوم نیست بلی بامنع زوج و پدر منعقد نمیشود و از برای ایشان است حل آن اگر بدون اطلاع واقع سارد و احوط استبدان است و معتبر نیست در متعلق آن رجحان پس قسم بر فعل یا ترك مباح هم منعقد است و واجب میشود و اگر تخلف نمود كفاره باید بدهد

### مبحث سیم در عهد است

و معتبر است در آن آنچه معتبر است در قسم و صیغه آن جنان است که بگوید عاهدت الله أن أصوم شهراً مثلاً یا أنک عاهدت الله متى شوفي مریضی أن أتصدق بعشرين درهما و بفارسی هم منعقد (و بدانکه)

کفاره خلف عهد کماره افطار روزه شهر رمضان است و خیر است ما بین آزاد کردن يك رقبه مؤمنه یا اطعام مسکین یا روزه گرفتن دو ماه بی در پی و در کفاره قسم بر فرض تخلف خیر است ما بین آزاد کردن رقبه مؤمنه یا اطعام ده نفر مسکین با پوشا نیدن آنها و با عجز از آنها سه روز متوالی روزه بگیرد و اما کفاره خلف نذر اگر چه نزد مشهور مثل کفاره عهد است و لکن بودن آن مثل کفاره قسم خالی از قوه نیست

### مطلب هفتم در مهمات احکام نکاح است

و در آن چند مبحث است ﴿مبحث اول﴾ بدانکه حلال میشود وطی کردن زن بمقد دائم و منقطع و ملك یمین و بتحلیل و اول و دویم و چهارم محتاج بمقد می باشند و معتبر است در عقد ایجاب از جانب زن و قبول از جانب مرد و چون امر نکاح شد ید است لازم است در آن احتیاط پس معتبر است تعیین روچین و صدق آن و ماضی بودن ایجاب و قبول و قصد انشاء تزویج و بر بی جاری نمودن آن با امکان اگر چه بتوکیل غیر باشد و ترنیب در ایجاب و قبول و آنکه دو نفر مباشر عقد باشند پس اگر خود زوجین مباشر عقد باشند زن بگوید أنكحتك نفسي علی الصداق المعلوم پس بلا فاصله مرد بگوید قبلت الکاح لنفسی علی الصداق یا آنکه زن بگوید زوجتک نفسي علی الصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی الصداق یا زن بگوید زوجتک بنفسی علی المهر المذکور پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی علی المهر

یا آنکه زن بگوید آنکه حجتک نفسی من نفسک با لصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی با لصداق و بهتر آنستکه همه را بگویند و معتبر است که صحیح آداء کنند و در صیغه متعه هم مراعات احتیاط را بنحو منور ترک نماید و علاوه از تعیین زوجین و صداق معتبر است در ان تعیین مدت بنحوی که مضبوط باشد پس هرگاه زوجین عقد را جاری نمایند زن بگوید متعتک نفسی فی المدة المعلومة بالمهر المعلوم یا آنکه حجتک نفسی فی المدة المعلومة با لصداق المذکور پس مرد بگوید قبلت النکاح لنفسی هکذا یا زن بگوید روجت نفسی نفسک فی المدة المذکورة بالمهر المعلوم پس مرد بگوید قبلت التزویج لنفسی هکذا و جایز است توکل غیر از برای مرد وزن یا یکی از آنها پس بجای کاف آنکه حجتک یا زوجتک یا متعتک یا آنکه حجت یا زوجت یا متعت و کلاک و بجای لنفسی لموکل بگوید

### مبحث دوم در احکام آنست

بدانکه زن مالک میشود تمام مهر را بمجرد نفد و جایز است از برای او قبل از دخول امتناع نماید از تمکین تا تمام مهر را بگیرد بخلاف بعد از دخول بلی اگر در عقد شرط کنند تمام مهر یا بعض آنرا تا مدتی بدهد و فاء بان شرط لازم است و از برای مهر حادی نیست از کم یا زیاد و کافی است در ان اگر چه تعلیم سوره قرآن باشد بلی مستحب است کم بودن مهر و مهر السمة یا نصف درهم می باشد و ان بحساب قرائنهای این زمان که یک منقال صیر فی است مطابق است با دو یست و نصبت و در قران و نیم

و واجب است بر زوجه تمکین نماید آر روح خود بانواع استمتاع و واجب است بر زوج نفقه زوجه خود را بدهد از اکل و شرب و لباس و سکنی و خادیه و ائمال ان بر حسب لیاقت او بنحو متعارف و همچنین واجب است بر او نفقه مطلقه رجعیه خود مادامی که در عده او است بخلاف بائن و اگر نداد دین است بر ذمه او مگر آنکه زن ناسزه باشد و تمکین نکند از شوهر خود که در این حال مستحق نفقه و همخوانی نیست و گنیه کار است پس شوهر او را نصیحت کند و اگر اجابت نکرد از فراش او دوری میکند بآنکه پشت کند باو در فراش پس اگر فائده نبخشید او را بزند پس اگر بان اجابت نمود حاکم شرع را بان اطلاع دهد که او را الزام بتمکین کنند و اگر زوجین هر دو از هم اعراض نمایند حاکم شرع دو نفر را حکم قرار دهد یکی از کسان زوج و دیگری از کسان زوجه که ما بین آنها را اصلاح نمایند و جایز است از برای مرد اگر آزاد باشد تزویج تا چهار زن حره بعقد دائمی با هم و زیاده از ان جایز نیست و از کنیز بیش دو نفر نمیتواند تزویج کند و اگر بنده باشد تا چهار کنیز میتواند تزویج کند لعقد دائمی و از حره بیش از دو نفر جایز نیست پس مرد آزاد میتواند چهار حره یا سه حره و یک کنیز یا دو حره و دو کنیز با هم بعقد دائمی داشته باشد و زیاده نمیتواند و بنده مستواند چهار کنیز یا دو کنیز و یک حره یا دو حره داشته باشد و زیاد تر نمیتواند و از برای متعه و ملک یمن حدی نیست و روجه دائمه هرگاه منعقد باشد بلکه با اتحاد نیز علی الاحوط اگر حره باشد هر چهار شب حق همخوانی دارد و اگر آموه

باشد هر هشت شب يك شب حق دارد و همچنین اگر حره کتابیه باشد و اگر آیه کتابیه باشد هر شانزده شب یکشب و اگر تزویج نمود دختر بکر را هفت شب از اول زفاف مختص باو است و اگر تزویج نمود ثبیه را سه شب مختص باو است و جایز است از برای مرد سفر کردن پس حق همخوانی زن مادامیکه در سفر است ساقط است و اما سفری که چند سال طول بکشد خصوص در جائیکه بقصد توطن بماند پس جواز آن بدون رضای زوجه مشکل است چون از عشرت بمروف خارج است و از جهت حق المواقعه در چهار ماه يك مرتبه اُمر اشکال است و احتیاط با سترضاء زوجه ترك نشود و جایز است برای روجه بذل کند حق همخوانی خود را بشوهر خود و جایز است رجوع کند در بدل خود و واجب است جماع کردن با زن دائمه در هر چهار ماه يك مرتبه اُقل

### مبحث سیم

## در زنانیکه حرام است تزویج آنها

و در آن چند فصل است [فصل اول] در محرمات بنسب و رضاع است و آن هفت طایفه اند «اول» مادر و جد و هر چه بالا روند (دویم) دختر و دختر دختر و پسر هر چه پائین روند (سیم) خواهر (چهارم) دختر خواهر و هر چه پائین رود (پنجم) عمه خود و عمه پدر و عمه مادر و عمه حد و جد (ششم) خاله خود و خاله پدر و خاله مادر و خاله جد و جد (هفتم) دختر برادر هر چه پائین رود و حرام میشود برضاع

مثل این هفت طایفه که حرامند بنسب بچند شرط « اول » آنکه شیر  
 آن زن از حمل بنکاح صحیح حاصل شده باشد چه در دایم و چه در غیر دایم  
 و یا مالک یمین و یا تحلیل یا وطی بشبهه « دوم » حیوة مرضعه « سیم »  
 آنکه از پستان بخورد نه در ظرفی بدوشند و بحلق آن طفل بریزند  
 و به کیدن باشند نه اینکه در حلق او بدوشند « چهارم » آنکه شیر  
 خالص باشد نه آنکه چیزی مخلوط بان باشد « پنجم » آنکه شیر از  
 یک شوهر باشد نه از دو نفر پس هر گاه مثلاً زن شیر ده را طلاق  
 دادند وزن دیگری شده و او حمل بر داشت و شیرش متصل بود و قبل از  
 وضع حمل مثلاً ده مرتبه شیر بطولی داد و وضع حملش شد پنج مرتبه دیگر  
 هم از شیر شوهر دوم بان طفل شیر داد نسر حرمة بان نمیشود و همچنین  
 هر گاه از شوهری شیر کامل بدهد دختری را و از شوهر دیگر پسری را  
 این دو خواهر و برادر نمیشود و با هم محرم نیستند هر چند آن زن مادر  
 رضاعی هر دو است و همچنین شرط است اتحاد مرضعه باین معنی که  
 شیر کامل از یک زن باشد پس هر گاه بعض عدد از یک زن و بعض  
 دیگر از زن دیگر همان شوهر باشد نسر حرمت نمیکند « ششم » آنکه  
 شیر خوردن آن طفل قبل از اتمام شدن دو سال هلالی از تولد او باشد و در  
 مرضعه شرط نیست که قبل از دو سال باشد از وضع حمل او هر چند  
 باین حال احوط ترك تزویج و نظر محرمانه است « هفتم » آنکه طفل  
 مریض نباشد که شیر را قی کرده باشد و الا احتیاط نماید « هشتم »  
 آنکه مفدا یی از شیر او بخورد که گوشتی بر ویست و استخوانش قوی بگیرد

ازان یا آنکه يك شبانه روز هر وقت گر سینه باشد شیر با و بدهند یا آنکه با نزنه مرتبه متوالیه شیر با و بدهد که در بین این رضعات از دیگری شیر نخورد و احوط در ده مرتبه مراعات احتیاط است پس بعد از تحقق این شرایط آن طفل بمنزله طفل نسبی مرضعه و شوهر او است و آن هفت طائفه که در نسب حرام است امثال آنها از رضاعی بر آن طفل حرام میشوند چنانچه مادر رضاعی زن مطلقا و دختر رضاعی زن مدخوله نیز بر او حرام میشود و جایز نیست از برای پدر مر تضع نکاح کند دختر صاحب شیر را چه دختر نسبی باشد چه رضاعی و همچنین دختر نسبی مرضعه را اگر چه از غیر صاحب شیر باشد و از اینجا معلوم شد که اگر مادر زن شیر دهد طفل شوهر دختر خود را اگر چه آن طفل از غیر دختر او باشد آن دختر بر شوهرش حرام مؤبد میشود بسبب آنکه زن از اولاد نسبی مرضعه است و همچنین اگر زن پدر زن شیر دهد از شیر پدر طفل شخص را اگر چه از غیر دختر صاحب شیر باشد پس زن بر او حرام مؤبد میشود بسبب آنکه اولاد صاحب شیر است [فصل دوم] در رنانکه از غیر جهت نسب و رضاع نکاح آنها حرام مؤبد است و آنها یازده طایفه اند «اول» مادر زن که بمجرد عقد بر دختر او حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه با زن وطی نکرده باشد بلکه اگر چه او را طلاق داده باشد «دویم» معقود پدر که بر پسر حرام است و همچنین معقود پسر بر پدر و همچنین کنیز منظورده یا ماه و سه آنها بر دیگری حرام است «سیم» دختر زن مدخوله «چهارم»



زنی که شوهر دارد یا در عده رجعیه غیری باشد و با علم بحال او او را عقد نمایند که حرام مؤبد میشود بر عاقد اگر چه باو دخول نکرده باشد بلی با جهل باینکه در عده است بمحرد عقد حرام مؤبد نمیشود بر او علی الاقوی بلی عقدش باطل است مگر آنکه دخول هم کرده باشد که در این صورت حرام مؤبد میشود ( پنجم ) زنیکه مرد محرم برای خود عقد کند با علم بحرمات آن بلکه همچنین است عقد نمودن در حال احرام زن هم بنا بر احوط اگر چه مرد محرم نباشد ( ششم ) زن آزادی که شوهر او را نه مرتبه یا کنیزی که او را شش مرتبه طلاق عدی داده باشد که بر آن مرد حرام مؤبد است لکن حره بعد از طلاق سیم و ششم و کنیز بعد از طلاق دوم و چهارم جواز نکاح او توقف دارد بر نکاح محمل ( هفتم ) زوجه ملاءنه یا مقناوفه بر نا که از جهة کر یا گنک بودن لمان در آن جاری نیست ( هشتم ) زنیکه در عده رجعیه یا شوهر دار باشد و با او زنا کند ( نهم ) خواهر و مادر و دختر پسری که با او وطی کرده باشد و ظاهر افرق نیست ما بین اینکه هر دو صغیرین یا کبیرین با مختلفین باشند ( دهم ) زنیکه پیش از نه سالگی او را وطی کرده افشاء کند بنا بر مشهور هر چند محل تأمل است ( یازدهم ) زنا ی سابق بر عقد که موجب حرمت مادر و دختر و نحو آنست بنا بر احوط و همچنین وطی بشبهه اما زنا ی لاحق منشا حرمت نمیشود و همچنین وطی بشبهه

### فصل سیم

در زنانی که تزویج آنها حرام است در بعض احوال و آنها چند طایفه اند ( اول ) تزویج زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد بلی بعد از طلاق یکی از ایشان بطلاق بائن مطلقاً یا رجعی با گذشتن عده او مانعی ندارد ( دویم ) خواهر زن دائمی یا مته خود را تزویج نمودن ما دائمی که زنش در حباله او میباشد و بعد از طلاق بائن مطلقاً یا رجعی با گذشتن عده او ضرر ندارد و اگر مته باشد بعد از انقضای مدت یا هبه آن ضرر ندارد بشرط انقضای عده بنا بر احوط هر چند عده او باینه است ( سیم ) دختر برادر زن یا دختر خواهر او بدون اذن او و اما با اذن او مانعی ندارد ( چهارم ) زن کافره غیر کتابیه تا بکفر خود باقی است حرام است بر مرد مسلم نکاح او اگر چه بمته باشد چنانچه بر مسلمان حرام است شوهر کند بکافر اگر چه کتابی باشد و اما نکاح کتابیه پس اقوی جواز آن است هر چند احوط ترك است خصوصاً در دوام بلی اگر مسلمان شود شوهر کتابیه عقد او باطل نمیشود بی اشکال

### خاتمة

بدانکه حرام است نظر کردن مرد به بدن اجنبیه حتی وجه و کفین او بنا بر احوط و همچنین است بعکس بلی جایز است نظر نمودن بزنی که اراده تزویج او نموده چنانچه جایز است نظر کردن بکینیزی که میخواهد او را بخرد و همچنین نظر بزنهاي ذمیه در آنچه متعارف آنها عدم ستر آن است مادامی که ربه و تلمذی نباشد چنانچه نظر

کردن زن برن و مرد بعد در ماعدای عورت جایز است و در حکم آنها می باشد محارم و از برای هر کدام از زن و شوهر است نظر کردن بیکدیگر حتی عورت و بدانکه واجب است بر اولاد با قدرت نفقه دادن بوالدین خود با فقر و عجز آنها از کسب و بر پدر است با قدرت او نفقه اولاد فقیر خود را و با نبودن او یا عجز او بر جد پدری و با نبودن یا عجز او بر مادر است و با نبودن یا عجز او بر پدر مادر است و نفقه مملو که و حیوانات محترمه بر مالک آنها است

### مطلب هشتم در طلاق است

و ان عبارت است از رها نیدن عیال دائمی را از قید زوجیت و در ان چند فصل است

#### فصل اول در شرایط طلاق دهنده

و ان چند چیز است « اول » بلوغ « دوم » عقل « سیم » اختیار « چهارم » قصد داشتن پس طلاق صبی و مجنون و مکره و هازل صحیح نیست و جایز است که ولی مجنون طلاق دهد زن او را بخلاف ولی طفل

#### فصل دوم

در شرایط زنیکه او را طلاق میدهند و ان چند چیز است « اول » آنکه زن دائمی باشد پس طلاق منقطعیه صحیح نیست بلکه در ان جدائی حاصل میشود با تقضاء مدت ان یا بخشیدن روج مدت او را « دوم » خالی بودن او در وقت طلاق از حیض و نفاس مگر آنکه غیر مدخوله یا آبتن

باشد یا شوهر که او را طلاق داده غایب باشد و ممکن نباشد او را اطلاع بحال آن زن اگر چه بعد معلوم شود که وقت طلاق در حال حیض یا یا نفاس بوده (سیم) آنکه در طهری باشد که در آن طهر با او جماع نکرده باشد در غیر طلاق صغیره و یا نسه وزن آبستن و اما زنیکه در سن حیض است و لکن نمی بیند پس بعد از گذشتن سه ماه ازوطی کردن طلاق او صحیح است (چهارم) تعیین مطلقه پس صحیح نیست طلاق یکی از زنهای خود بدون تعیین

### فصل سیم در شرایط طلاق

و آن دو چیز است (اول) صیغه آن بلفظ عربی صحیح یا اینکه مثلاً بگوید رقیه طالق و بغير لفظ طالق واقع نمیشود (دویم) حضور دو مرد عادل حال طلاق و شنیدن آنها از او

### فصل چهارم

بدا آنکه طلاق بر دو قسم است (اول) طلاق بائن که طلاق دهند و نمی تواند رجوع کند و آن در پنج مقام است (اول) طلاق زن یا نسه که در غیر قرشبه حاصل میشود بتمام شدن پنجاه سال هلالی از عمر او در قرشبه تنهت سال و بائن در آن ملحق بغير قرشبه است اگر چه احوط مراعات احتیاط است در آن (دویم) طلاق صغیره که نه سال او تمام نشده باشد (سیم) طلاق غیر مدخول بها (چهارم) طلاق زنیکه کراهت داشته باشد از زوج خود و مالی را بشوهر میدهد در عوض آنکه او را طلاق دهد

و انرا طلاق خلعي مینامند و همچنین اگر زوجین هر دو از هم کراهت داشته باشند و زوجه چیزی را بزوجه دهد در عوض طلاق دادن او که او را مبارات میگویند پس در این دو قسم مادامیکه زن در عده خود رجوع نکرده بر زوج خود در آنچه طلاق داده جایز نیست که زوج رجوع باو بنماید بلی اگر زن در عده رجوع بعوض نمود رجعیه میشود ( پنجم ) طلاق سیم زنیکه سه دفعه او را طلاق داده است که در دفعه سیم نمیتواند رجوع کند بآن زن ( قسم دوم ) طلاق رجعی است که مادامیکه عده او منقضی نشده جایز است باو رجوع کند و متحقق میشود رجوع بهر چه دلالت کند بر آن اگر چه بفعل باشد و مطلقه رجعیه در حکم زوجه است که ارث میبرد تا عده او منقضی نشده و بعد از انقضای آن دیگر ارث نمیرد بلی اگر ریضی طلاق داد زوجه خود را و بآن مرد آن زن ارث میبرد از او تا یک سال هلالی بشرط آنکه آن زن شوهر نکرده باشد و آن مرض متصل بموت او باشد و طلاق بخواش زوجه نباشد پس در مختلفه و مبارات این حکم جاری نیست و همچنین مرد ارث میبرد از مطلقه رجعیه خود اگر آن زن در عده بمیرد

### فصل پنجم در عده است

بدانکه سفیره و یائسه و غیره مدخول به عده ندارد مگر عده وفات و زنیکه حیض می بیند عده او سه طهر است بعد از طلاق و در طهر اول کفایه میکند یک لحظه بعد از طهر و بمجرد دیدن حیض سیم از عده

بیرون بیرون و اگر حره باشد وعده اُمه دو طهر است چنانچه عده  
 متمتع بها دو حیض است و در این دو اگر خون نمی بیند عده آنها  
 يك ماه و نیم است وعده زنیکه آ بستن باشد زائیدن او است مطلقاً  
 اگر چه سقط کند وعده وفات چهار ماه و ده روز است مطلقاً مگر  
 در آ بستن که عده او ا بعد الأجلین است و مگر کنیز که دو ماه و پنج  
 روز است مطلقاً مگر آنکه آ بستن باشد که ا بعد الأجلین نیز  
 ( و بدانکه ) حرام است بر کسیکه شوهر او مرده است زینت نمودن  
 بهر چه زینت محسوب شود از پوشیدن لباس الواس و سر مه کشیدن  
 و امثال آن در ایام عده و جایز نیست از برای مطلقه رجعیه که از آن  
 خانه که در آن بوده در وقت طلاق بیرون رود و همچنین بر مرد حرامست  
 بیرون کردن او مگر در بقضي موارد و مبداء عده مطلقه طلاق او است  
 اگر چه ندانسته باشد و مبداء عده وفات شنیدن او است وفات زوج خود را

### منهج دوم

( در مهمات احکام معاملات است و در آن چند باب است )

﴿ باب اول ﴾ در احکام خریدن و فروختن و در آن چند مبحث است

### مبحث اول در آداب تجارت

و مستحبات و مکروهات و محرمات آن و در آن چند فصل است  
 ( فصل اول ) بدانکه تجارت کردن واجب است اگر موقوف علیه  
 اداء واجبی باشد مثل نفقه عیال واجب النفقه بلکه همچنینست هر گاه اداء

دین موقوف بران باشد بنا برأحوط و تجارت مستحب ان است که اشتغال  
ان بجهت توسعه روزی خود و عیالات باشد یا برای انفاق و تصدق  
نمودن و زیارت رفتن و امثال ان باشد و آداب و مستحبات ان چند چیز  
است « اول » یاد گرفتن مسائل ان بلد که هرگاه نداند صحت  
و فساد معامله را نمیتواند تصرف کند در عوضی که میگیرد پس واجب  
است صحت و فساد را بداند تا بتواند تصرف کند « دوم » فرق  
نگذارد میان دو خرید از مسلم در قیمت « سیم » اقاله کردن با کسی که  
از خرید یا فروش پشیمان است « چهارم » مسامحه نمودن در معامله  
« پنجم » آنکه در وقت فروش راجح وزن کنند و در وقت خرید  
آنند کی مر جوع

### فصل دوم

در معاملاتیکه مکروه است و عمده آنها چند چیز است « اول »  
صرافی « دوم » طعام فروشی از گندم و جو و امثال ان « سیم »  
کفن فروشی « چهارم » قصابی « پنجم » خرید و فروش با  
مردمان دینی « ششم » معامله با ظالمه با آنکه ندانی عین انمالیکه  
از ان میگیری حرام است « هفتم » ملک فروشی « هشتم » دخول  
در معامله مردم با قصد خریدن « نهم » بیرون رفتن از شهر با استقبال  
قاله برای معامله که هزار چهار فرسخ « دهم » قسم راست یاد  
نمودن بران « یازدهم » معامله بین طلوعین

## فصل سیم در معاملاتیکه حرام است

وان در چند مقام است (اول) خریدن و فروختن عین نجس اگر چه اقوی جواز انتفاعات محله بآن است و لکن متنجس اقوی جواز معامله بآن است برای انتفاعاتیکه مشروط بطهارت نباشد بلکه مطلقاً در چیزی که تطهیر آن ممکن باشد (دویم) بیع و شری بمال غصب اما اگر چیز را بنده بخرد و در عوض ائمال غصبی را بدهد معامله باطل نیست ولی مشغول ذمه صاحب مال و بایع هر دو است بلی اگر از حین خریدن بناء داشته که از مال غصبی آداء مافی الذمه کند صحت معامله هم خالی از اشکال نیست و همچنین هر گاه بنای دادن عوض نداشته باشد و اگر بایع بداند مال غصبی است بر او هم حرام است گرفتن بمنوان عوضیت و باید مال را بصاحبش رد کند (سیم) معامله بچیزهاییکه مالیت ندارد مثل حشرات و مسوخات و سباع (چهارم) معامله بچیزهاییکه منفعت مقصود آن محصور بحرام است مثل آلات لهو یا آنکه قصد متبایعین صرف کردن آن در حرام باشد مثل خریدن انگور برای شراب انداختن (پنجم) معامله بچیزی که در آن غش کرده باشد و مشتری نداند پس اگر معامله بر کلی نموده اند و مغشوش را داده تفاوت مغشوش با درست بر ذمه اوست باید بدهد و اگر معامله بر همان شخص نموده اند بیع نسبت بمقدار غش باطل است اگر از غیر حدس باشد و در بقیه خیار تبعض صفت ثابت است و همچنین است در جانب



مشتري اگر پول قلب بدهد، (ششم) زياد نمودن در بين معامله دو نفر هر گاه قصد خريدن نداشته باشد بلکه براي ترغيب مشتري باشد بزياده «هفتم» معامله ربوي [ بدانکه ] در حديث است که گناه يك درهم رباء بزرگ تر است از گناه هفتاد زنا با محارم و رباء در معامله آنستکه کسي بخرد يا بفروشد جنسي که مکيل و موزون باشد بهمان جنس بازياده اگرچه ان زياده از غير ان جنس باشد بلکه اگرچه زياده غير عيني باشد مثل ضميمه شرط و همچنين است اگر جنس نقد را بهمان جنس همان قدر بخرد و بفروشد بنسبه بلي اگر در هر دو طرف ضم غير جنس کنند با در طرف کمتر ضرر ندارد و در محدود مثل گردد و تخم مرغ و چيز هائیکه بذراع با مشاهده تعيين ميشود را نديست و مناط در مکيل و موزون بودن در بلد معامله است اگر هر بلدي بطوري تعيين کنند مثل هندوانه و بادنجان که در بعض بلاد عدي است و در بعضي موزون است بلي اگر در اغلب بلاد چيزي موزون باشد و در بلدي محدود اقوی اجراء حکم رباء است در ان بلد نیز و فرقي نيست در تحقق ربا ما بين جنس خوب و بد و صحيح و معيوب و واجد صفتی وفا قدان مادان بلکه همان جنس محسوب شود مثل برنج صدري و گرده که هر دو يك جنس مي باشند و مس شکسته بدرست و طلاي ساخته بنساخته و مسکوک بغير مسکوک اگرچه در عرف تفاوت قيمت داشته باشد که حکم ربا در همه جاري است و احوط اجراء حکم ربا است در صلح که در مقام بيع باشد و در هر مفامي که دو جنس محسوب باشند ربا نيست بلي گندم با جو شرعا

در باب رباء معاملي در حكم يك جنس مي باشند و رباء در ان جاري است ﴿ و بدانكه ﴾ رباء در چند مقام حرام نيست بلكه رباء نيست ( اول ) در معامله ما بين پدر و فرزند اگر چه دختر باشد لكن احوط اقتصار بر پسر است ( دوم ) ما بين زن و شوهر ( سيم ) ما بين سيد و مملوك ( چهارم ) ما بين مسلم و كافر حربي در صورتيكه از حربي زياده بگيرد و رباء دادن باو جايز نيست بخلاف غير حربي كه مطلقا جايز نيست

### مبحث دوم در عقد بیع و شری

بدانكه فروختن عبارت است از آنكه عيني را تملك غير كنند بعوضي و بعد از تعيين مبيع و ثمن بايع بمشترى بگويد بعتك هذه الدار بألف تومان بلافاصله مشترى بگويد قبلت هكذا يا اشتريت هكذا يا بايع بگويد ملكتك هذا الكتاب بعشرة دراهم مشترى بگويد تملك يا اشتريت و معتبر است در ايجاب از جانب بايع و قبول از طرف مشترى و بايد معني صيغه انرا بدانند و قصد انشاء تملك و تملك كنند و ميتوانند هر کدام از بايع و مشترى وكيل كنند كسي را در اجراء عقد بلكه هر دو يك نفر را يا احد هما ديگري را وكيل نمايند و مباشر طرفين ايجاب و قبول يك نفر باشد على الاقوى بلكه اقوى كفاية عقد غير عربي است اگر چه بتواند بعربي اداء كند يا كسي را وكيل نمايد بلكه جايز است معامله بمعاطات كه جنس را بقصد تملك بدهد و پول را بقصد تملك بگيرد خصوص در آنچه يسير باشد و مفيد ملكيت است على الاقوى

بلی ما دامیکه هیچ کس دام تصرف در آنچه با نهارسیده نکرده باشند  
میتوانند رد کنند و معامله را برهم بزنند بخلاف آنکه اگر یکی از آنها  
یا هر دو تصرف کرده باشند در آن باتلاف یا نقل اگر چه خیار فسخ در  
آن داشته باشد که در همه صور معامله لازم شده

### مبحث سیم

## در شرایط متبایعین و عوضین

وان چند چیز است « اول » بالغ بودن بایع و مشری پس جایز  
نیست معامله با نابالغ اگر چه همیز و باذن ولی باشد و اگر چیزی را از  
نابالغ بعنوان خریدن گرفت ضامن است و باید بولی طفل برساند و ان  
پولی که بطفل داده اگر تلف شده از کیسه او رفته و نمیتواند  
مطالبه نماید نه از طفل و نه از ولی او « دوم » عاقل بودن متبایعین  
« سیم » قصد خریدن و فروختن « چهارم » راضی بودن بان (پنجم)  
مالک بودن آنچه میخرند و میفروشند یعنی مالک معامله کردن باشند  
و این شرط لزوم است پس اگر مال غبری را فصولاً بدون اذن او بلکه  
عدواناً و غصباً خریدند یا فروختند لزوم آن معامله موقوف با جارد مالک  
است اگر اجازه نمود عوض مالش را میگیرد و الاً باطل است  
و همچنین است اگر مال او را با مال خود با هم بفروشد بتمنی پس ان  
معامله در مال فروشنده لازم است و در مال عبر موقوف با حازه اوست پس  
اگر اجازه نمود که هیچ و الاً نسبت بمال غیر معامله باطل است و اما

خریدار میتواند آن معامله را فسخ کند بخیار تبعض صفت بشرط آنکه کیفیت را ندانسته خریده باشد و **إلاّ** نمیتواند مگر آنکه با بیع راضی بآن شود و علی کل حال مشتری رجوع می کند بر بایع بان قدر از قیمت که در مقابل مال غیر باو داده و در کیفیت معرفت بمقداران تفصیل است « ششم » آنکه هیچ يك از عوضین متعلق حق غیر نباشد و **إلاّ** صحیح نیست و موارد متعلق بودن حق غیر بسیار است و عمده آنها در چند مقام است « اول » عین مرهونه که ملک راهن و متعلق حق مرتهن است پس جایز نیست فروش آن از برای راهن مگر باذن مرتهن و نه از برای مرتهن **إلاّ** برای استیفاء دین خود باذن حاکم شرع اگر چه راهن راضی نباشد ( دوم ) مال وقف که متعلق حق موقوف علیه است و جایز نیست بیع آن مگر در چند موضع ( اول ) جانی است که ما بین موقوف علیهم بواسطه مال وقف نراع نمیدد باشد که مظنه تلف مال یا نفس در ابقاء آن باشد ( دوم ) در صورتیکه عین موقوفه خراب و مضمحل شود که منفعت مقصود از آن حاصل نشود مثل حصیر کهنه مسجد که جایز است بفروشنند و پول آن صرف در اقرب بفرص واقف نمایند در همان مسجد بر فرض امکان و موارد دیگر نیز هست « سیم » بیع ام ولد از آفای خود در صورتیکه انعقاد آن ولد در ملک او باشد و جابر نیست از برای مالک فروش آن کنیز مادامیکه آن ولد نمرده است **إلاّ** در چند جا که در محل خود ذکر شد و مقامات دیگر نیز هست که در کتب مفصله مسطور است ( هفتم ) آنکه مبیع عین باشد نه

منفعت و اما در ثمن پس كافي است منفعت بودن ( هشتم ) آنكه عوضين معلوم باشند بكيلى يا وزن يا ذرع يا عدد و كافي نيست وزن و كيل بعيار غير معلوم چنانچه جزاها هم كافي نيست مگر در چيزهائيكه مشاهده دفع جهات ان ميشود و مناط در هر بلدي دفع جهالة در هر جنسي بمتمعارف ان بلد است ( نهم ) قدرت بر تسليم مبيع يا ثمن پس فروش غلام گر بخته صحيح نيست مگر با ضميمه كه صحيح است اگر چه ان غلام بدست او نيايد

### مبحث چهارم در خيارات است

وان چند قسم است ( اول ) خيار مجلس كه مادامي كه متبايعين از هم متفرق و جدا نشده باشند ميتوانند معامله را بر هم زنند و بعد از جدا شدن بيع لازم ميشود ( دوم ) خيار حيوان است تا سه روز براي مشتري نه بايع مگر آنكه ثمن هم حيوان باشد و فرق نيست در اقسام حيوان اگر چه غلام و كنيز هم باشد ( سيم ) خيار شرط براي هر كه شرط قرار دادند تا مدتي كه معين نمودند چه بايع چه مشتري يا هر دو و چه اجنبي و فرق نيست ما بين شرط رد مثل ثمن تا مدت معينه و غير ان از شروطيكه خلاف مقتضاي عقد و كتاب و سنت نباشد پس ( بندها نكه ) جايز است شرط كردن در ضمن العقد بهر شرطي مثل خياطت ثوب معين يا قرض دادن مقداري با و لازم است و فاء ان شرط بر فرض قدرت و الا كسيكه از براي او شرط شد و مختار بر فسخ معامله خواهد بود و همچنين جايز است در ضمن العقد شرط كند كه فلان كتاب مال

أو باشد و آنرا شرط نتیجه گویند «چهارم» خیار غبن از برای مغبون با جهل بان غبن در وقت معامله «پنجم» خیار تا خیر دادن نمى باشد مشمن تا سه روز در چیز هائیکه بماندن يك روز فاسد نمیشود و در آنچه فاسد میشود تا يك روز بگذرد اگر نیامد مالك مختار برفسخ معامله است اگر شرط تاخیر نکرده باشد «ششم» خیار رؤیت وان چنان است که جنس معینی را درست ندیده باوصاف بخرد پس اگر داراي ان اوصاف نباشد مشتري بعد از دیدن ان مختار برفسخ است و اگر بهتر در آمد فروشنده خیار دارد «هفتم» خیار عیب است اگر چه عیب بعد از عقد و قبل از قبض حادث شده باشد و مشتري مختار است برفسخ آن معامله یا امضاء ان یا گرفتن تفاوت ما بین صحیح و معیوب و همچنین بايع مختار است اگر نمى معیوب در آید و این خیار ساقط میشود بچند چیز «اول» علم مشتري بان عیب در وقت معامله «دویم» آنکه بعد از اطلاع بران عیب مشتري راضی بان شود «سیم» آنکه خیار عیب را ساقط کرده باشد «چهارم» آنکه فروشنده تبری از عیوب ان کند بانکه بفروشد باوجود عیب معین یا هر عیبیکه دارد بلی اگر تبری از عیب معینی بنماید خیار عیب دیگر ساقط نمیشود «پنجم» تصرف کردن مشتري در آنچه خریده قبل از علم بعیب یا بعد از ان که مسقط رد است اما میتواندارش بگیرد و خبر عیب فوری نیست و حضور بايع شرط صحه فسخ نیست (هشتم) خیار تدایس است و ان چنان است که فروشنده یا خرنده در مال خود کاری کند که آنرا بهتر بنماید و بعد از علم بان میتواند فسخ کند

یا امضا نماید بدون ارش « نهیم » خیار شریکت است و آن چنان است که کسی جنسی بخرد و معلوم شود که قدری از آن مال غیر بوده و آن غیر امضاء آن معامله را نکند که در این صورت با آن غیر در آن مال شریک است پس مشتری مخیر است ما بین فسخ یا گرفتن آنچه از ثمن که بازاء مال غیر باو داده و آنرا خیار تبعض صفتقه هم میگویند « دهم » خیار تعدر تسلیم مثل غلامیکه گریخته باشد بعد از فروختن و قبل از رسیدن آن بمشتری پس مشتری مختار بر فسخ است

### مبحث پنجم در بیع و صرف است

و مراد از آن بیع طلا بطلا یا نقره بنقره یا طلا بنقره یا نقره بطلا است [ بدانکه ] شرط است در صحت آن قبض در همان مجلس و احکام رباء اگر طلا بطلا یا نقره بنقره باشد در آن جاری است بلی فروختن طلا بنقره یا نقره بطلا یا زیادتی مانعی ندارد پس اگر در همان مجلس بمضی از آنرا قبض کرده و بعضی نزد او ماند و از هم جدا شد نه بیع در آن قدری که داده صحیح و در آن قدری که نداده باطل میشود و خیار تبعض صفتقه از برای آنکه تمام آن باو نرسیده ثابت است و فرقی نیست در ثبوت احکام بیع صرف ما بین آنکه عوضین هر دو مسكوك باشند یا یکی از آن دو مسكوك باشد یا هیچ کدام مسكوك نباشند و اقوی عدم جواز فروختن خاك نقره است که از معدن آن بیرون می آورند بنقره خالص بلی جایز است بطلا یا غیر آن و همچنین خاك طلا بطلا جایز نیست بلی جایز است بنقره یا غیر آن

## مبحث ششم در نقد و نسیه و سلف است

بدانکه مبيع و ثمن یا هر دو در معامله نقد است یا هیچ کدام نقد نیست یا مبيع نقد است نه ثمن یا ثمن نقد است نه مبيع پس اشکالي در صحت صورت اولی و بطلان ثانی نیست [و اما صورت سیم] که مبيع نقد باشد نه ثمن پس آن بیع بنسیه است و صحیح است و شرط است در آنکه تا مدت معین قرار دهند مثلاً تا يك سال هلاکي و بدهد از انقضاء مدت واجب است بر مشتری ثمن را فوراً به بايع بدهد و تا مدت آن بسر نیامده باشد بايع مستحق مطالبه آن نخواهد بود بلی اگر مشتری مرد آن دین معجل میشود و می تواند مطالبه آنرا بنماید از ورثه اگر چه مدت منقضی نشده باشد و اگر جنسی را بتردید بفروشد مثلاً بگوید فروختم آنرا بتو نقداً بيك تومان و نسیه بدو تومان این معامله باطل است بلی ترديد در مقاوله قبل از معامله ضرر ندارد [و اما صورت چهارم] که ثمن نقد باشد نه مبيع پس آن را سلف مگویند و در آن نیز معتبر است تعیین مدت که بفروشد من گندم را مثلاً که يك سال دیگر بدهد بقران نقد و همچنین معتبر است معین نمودن آن جنس را باوصافي که تفاوت می کنند قیمت بتفاوت آن و همچنین معتبر است قبض ثمن قبل از تفرق از مجلس عقد و احوط اعتبار تعیین موضع تسلیم است مگر آنکه منصرف شود بموضع بمقد یا جای دیگر و همچنین معتبر است آن جنس در وقت حلول مدت ممکن الاداء باشد و جایز نیست مشتری قبل از انقضاء مدت آن جنس را که بسلف خریده بگیری بفروشد



## باب دوم در قرض است

بدانکه قرض دادن ثواب بسیار دارد و در بعض اخبار است که ثواب قرض دادن دو برابر صدقه دادن است و صیغه ان اقترضتک و امثال آن است که دلالت کند بر آن وجایز است قرض بدون صیغه و علی کل حال قرض اگر چه از عقود لازمه است با شرایط ان ولی مقرض هر وقت بخواهد مطالبه کند میتواند و قرض گیرنده هر وقت داد واجب است بر قرض دهنده قبول آن و اگر شرط کند بر مقرض که چیزی زیاد تر بدهد رباء و حرام است اگر چه ان زبانه از غیر جنس دین باشد بلکه اگر چه ان زیاده شرطی یا وصفی باشد و جایز نیست بر قرض گیرنده آن ما لیسرا که با شرط زیادتی قرض کرده بگیرد و اگر گرفت ضامن است باید بصاحبش رد کند و اگر تلف شد مثل آن را هر گاه مثلی باشد یا قیمت آنرا اگر قیمتی باشد باید بدهد بلی اگر زیاده را در ضمن العقد شرط نکند و قرض گیرنده بر سبیل تبرع و بخشش چیزی زیاده بمقرض بدهد ضرر ندارد و در حرمت رباء در قرض شرط نیست که ان جنسی را که قرض میدهد مکیل و موزن باشد بلکه رباء در موهود نیز جاری است و اگر در ضمن العقد شرط مدت کند اقوی و جوب و فاء بان شرط است و جایز نیست قبل از انقضاء مدت مطالبه کند آنرا و بعد از انقضاء میتواند مطالبه کند مگر آنکه مدیون قدرت بر اداء آن نداشته باشد بانکه چیزی نداشته باشد که بفروشد بغیر از خانه که محل سکیمای اوست و اسب سواری و کنیز و غلام با احتیاج بانها و امثال

آن که در این صورت مطالبه کردن جایز نیست بلکه باید صبر کند تا مدیون قادر بر اداء دین شود و اگر کسی بولی یا چیز دیگر بکسی قرض داد و قیمت سوقیه آن کم شد مقرض همان قدری را که قرض کرده بدهد کافی است و معتبر است در آن چیزی که قرض میدهد تعیین مقدار آن و تخمین کفایت نمی کنند

### باب سیم در رهن

و آن عبارت است از گذاردن مالی را نزد کسی که از او طلب کار است بعنوان وثیقه و اطمینان او که اگر طلب او را نداد از این مال استیفاء نماید و گروه دهنده را رهن و گروه گیرنده را مرتهن میگویند و آن مال را عین مرهونه و معتبر است در عقد رهن ایجاب و قبول بهر اعمالی که بر آن دلالت کند و ظاهر آنست که بمعاطات نیز واقع شود باینکه مدیون مالی را تسلیم دائن کند بعنوان وثیقه دین و دائن آن را بمرتهن عنوان و معتبر است در رهن و مرتهن بلوغ و عقل و در رهن جواز تصرف در آن مال و در عین مرهونه آنکه عینی باشد که فروش آن صحیح باشد و در دین اینکه ثابت در ذمه رهن باشد چه عین و چه منفعت و اگر رهن گذارد مال دیگری را موقوف با جاره اوست و عین مرهونه و منافع آن مال مالک آن است و لکن جایز نیست از برای او نقل آن عین بدیگری مگر باذن مرتهن چنانچه جایز نیست از برای مرتهن تصرف در آن مگر باذن رهن پس اگر یکی از آنها در آن تصرف نمود بدون اذن دیگری موقوف بر اجازه اوست و اگر مرتهن آن را باذن رهن فروخت نمون آن

نیز رهن است بشرط آنکه باین قید فروخته باشد که ثمن آن رهن باشد پس ا حکام رهن در آن ثمن جاری است و هر وقتی که جایز باشد از برای مرتهن مطالبه دین بعد از مطالبه و ندادن او جایز است عین مرهونه را بفروشد و استیفاء طلب خود را از آن بنماید اگر چه عین مرهونه از مستثنیات دین باشد و باید با امکان باذن حاکم شرع باشد و اگر قیمت عین رائد از طلب او باشد تتمه را براهن بدهد و اگر دیون دیگری هم داشته باشد و مفلس شده و مالش وفاء بديون او نمیکند سائر غرماء یا مرتهن شریک نخواهند بود در مقدار طلب او بلی سائر غرماء در آن تتمه با هم شریکند و اگر مرتهن طلب دیگری هم از رهن داشته باشد غیر از آن یعنی که آن مال را رهن آن گذارده حال او حال سائر غرماء است در آن

### مبحث چهارم در حجر است

و ان عبارت است از ممنوع بودن کسی از تصرف در مال خود بدانکه اسباب حجر چند چیز است « اول » بالغ نبودن که مانع از تصرف او است در مال خود و شناخته میشود بلوغ به بیرون آمدن بی یا روئیدن موی خشن بر عانه او یا گذشتن پانزده سال هلالی تمام از عمر پسرو نه سال تمام از عمر دختر « دوم » دیوانه بودن تا کامل شود عقل او و کسیکه بعض اوقات دیوانه میشود حال دیوانگی ممنوع از تصرف است بخلاف حال افاقه و ملحق میشود باو در حکم سفیه و او کسی است که صرف می کند مال خود را در غیر اغراض عقلانیه « سیم » بنده

بودن اگر قائل بشویم بمالك شدن او که صحیح نیست تصرف او در مالش مگر باذن مولی « چهارم » مفلس بودن که ممنوع باشد از تصرف در اموال خود بچند شرط « اول » ثبوت دین او نزد حاکم شرع « دوم » رسیدن وقت آن اگر دین مؤجل باشد « سیم » آنکه مالش کمتر از دین باشد « چهارم » مطالبه طلب کاران و امانت‌داران پس اقوی صحت تصرفات اوست در مال خود اگر چه در زائد از ثلث مالش باشد بلی هرگاه وصیت نمود بزائد از ثلث مال در مقدار رائد نافذ نیست مگر با مضاء ورثه و همچنین است وصیت غیریض پس اگر بعضی امضاء کردند و بعضی رد نمودند بمقدار سهم آن بعض که امضاء نموده اند از آن ریاده نافذ است نه غیر آن

### باب پنجم در ضمان و كفاله است

و ضمان عبارت است از تعهد نمودن و بدمه گرفتن طلب کسی را از دیگری و متعهد را ضامن و طلب کار را مضمون له و مدیون را مضمون عنه میگویند و معتبر است در ضمان رضای ضامن و مضمون له اگر چه ضامن مالدار نباشد با علم مضمون له بان و الا جایز است آر برای او فسخ نماید ضمان را بدانکه بضامن ذمه مضمون عنه بری میشود از آن دین و ذمه ضامن مشغول میشود و ضامن باید اداء دین بنماید پس اگر ضمان بخوا هش مضمون عنه بوده ضامن آنچه را بمضمون له داده از او بگیرد و الا مستحق نخواهد بود و صحیح است ضمان تا مدت معینه باینکه دین را در ذمه خود بگیرد که يك سال دیگر مثلاً اداء ننماید اگر چه دین

نداشته باشد و آنچه ذکر شد در صورتی است که ضامن مال شود اما اگر ضامن نفس مدیون شود پس آنرا کفالة میگویند که هر وقت طلب کار مدیون را بخواهد کفیل باید او را تسلیم نماید چنانچه اگر کسی مدیونی را از دست طلبکارش قهراً رها نماید در حکم کفیل میباشد و ذمه کفیل بری میشود بیکی از چند چیز « اول » بتسلیم نمودن مدیون « دوم » بری شدن ذمه مدیون اردین بآداء آن یا بآداء کفیل یا بآداء دائن « سیم » بپردن مدیون « چهارم » بآداء مکفول له کفیل را از کفالة چنانچه در ضمان نیز ذمه ضامن بری میشود بآداء او یا مضمون عنه یا بآداء دائن ذمه او را یا ضمان او را

### باب ششم در حواله

و ان عبارت است از منتقل شدن مالی از ذمه کسی بذمه دیگر مثل آنکه زید مدیون عمرو باشد پس زید عمرو را حواله بکر کند که طلب خود را از او بگیرد پس زید را محیل و عمرو را محتال و بکر را محال علیه میگویند و ذمه زید که مشغول بود برای عمرو فارغ میشود از آن مال و نقل میشود بذمه بکر که محال علیه است تا آن مال را بعمر و که محتال است بدهد و شرط است رضای محیل و محتال اما رضای محال علیه پس آن نیز شرط است در صورتیکه مدیون محیل نباشد با آنچه بر او حواله شده است و اگر مدیون باشد بان در اعتبار رضای او اشکال است و احوط اعتبار آن است بلکه خالی از قوه نیست و اگر مدیون محیل باشد لکن بمیر جنس آنچه حواله کرده است در این صورت نیز بلا اشکال

رضای او معتبر است و باید ذمه مجیل مشغول باشد برای محتمل و اما اگر  
ذمه مجیل مشغول نباشد برای محتمل و حواله کند بمحال علیه که مالی را  
باو بدهد پس حواله مصطلحه نیست بلکه توکیل است

### باب هفتم در اجاره است

و در آن معتبر است چند چیز « اول » عقد که موجب بگوید آجر تک  
هذه الدار إلى سنة بخمسین قراناً و مستأجر بگوید قبلت هکذا و أمثال  
ان از چیزهایی که دلالت کنند بر تمليك منفعت بعین در زمان  
معینی بعوض معلوم و جایز است بغیر لفظ عربی و مباشرت يك نفر از  
از جانب هر دو و همچنین جایز است معاطات در غیر اجاره نفس برای  
عمل و اما در آن پس جواز معاطات خالی از اشکال نیست و عقد اجاره  
از عقود لازمه است و در معاطات جایز است مگر بعد از تصرف أحد ها  
« دوم » تعیین عینی را که باجاره میدهد اگر چه بکسر مشاع باشد مثل  
نصف و ثلث و أمثال ان « سیم » تعیین مدت بطوریکه مضبوط باشد پس  
اجاره در مدت غیر معین صحیح نیست که بگوید خانه را اجاره دادم  
هر ماهي بیک تومان مثلاً بلی اگر بگوید در این خانه هر قدری نشستی  
هر شبی يك قران بده ظاهر آنست که صحیح است و داخل در اجاره مصطلحه  
نیست بلکه داخل در عنوان أباحه بعوض است « چهارم » تعیین مال  
الاجاره از جنس و قدر و زمان اداء و اگر زمان اداء را معین نکرده  
باید نقد بدهد و باطل نمیشود اجاره بمردن مخرج یا مستأجر و بفروشن  
عین و جایز است کسی اجیر غیر شود و تمام منافع او ملک مستأجر میشود

چنانچه جایز است اجیر غیر شود برای عمل معینی

## باب هشتم در مضارب به

بدانکه مضارب به آنسکه قدر معینی از پول طلا یا نقره خود را بکسی  
دهد که بان تجارت کند و شرط کند بر او که ربح آن ما بین هر دو باشد  
بنسبت معینه بر وجه اشاعه مثل تنصیف یا تثلیث پس مالک را مضارب  
و آن دیگر را عامل میگویند و اما اگر شرط کند که تمام ربح مال از مالک  
باشد آنرا بضاعه گویند و همچنین اگر شرطی نکند پس در این دو  
صورت تمام ربح از مالک است و عامل مستحق اجرت المثل است  
و اما اگر شرط کنند که تمام ربح از برای عامل باشد پس اگر بدادن  
آن پول قصد قرض دادن کرده صحیح است و الا باطل است چنانچه اگر  
جنسی غیر از پول طلا یا نقره باو بدهد یا آنکه ربح را بنسبت مشاعه  
قرار دهد مثل آنکه بگوید ده تومان ربح از برای عامل و بقیه از مالک یا  
بدین مضارب به نخواهد بود بلکه قرار داد آنها باطل و تمام ربح در  
این صور از برای مالک است و عامل مستحق اجرت المثل عمل خود  
می باشد و اگر مالک بر عامل شرط کند تجارت مخصوصا بر عامل  
معین است که وفاء بشرط او کند و اگر تخلف نمود فضاولي است و با  
اجازه مالک صحیح و بدون آن باطل است و بر هر دو تقدیر نه مستحق  
ربح است و نه اجرة المثل الا برضای مالک و عامل مضارب همین است  
پس اگر مال مالک بدون تمدي و تفريط در دست او تلف شود

ضامن نیست

## باب نهم در شرکت است

بدانکه شرکت در ابدان باطل است مثلاً چند نفر دلاک و نعو ان با هم قرار دهند که آنچه کسب کردند بر روی هم بپزند و قسمه کنند و همچنین شرکت وجوه باطل است باین که دو نفر بی چیز که آبرو داشته باشند با هم قرار دهند که هر یک هر چه بخرند بنسبه و بفروشند در آن شریک باشند و منفعت را با هم قسمت کنند و همچنین باطل است شرکه مفادیه باینکه با هم قرار دهند که هر یک بهر وجه ما لیر امالک شوند شریک باشند اما ما عدا ی اینها از شرکه در اموال صحیح است و سبب شرکه چهار چیز است « اول » آنکه شرکه بمعامله حاصل شود مثل عامل مضارب که در ربح با مالک شریکند یا آنکه دو نفر هر کدام یک تومان میدهند و یک خروار گندم مثلاً می خرند یا خانه اجاره می کنند « دوم » آنکه بارث مالی با آنها منتقل شود « سیم » بمزوج شدن مال احدی با مال دیگری که ممکن نباشد از هم جدا کنند « چهارم » شرکه عقدی است باینکه دو نفر هر یک مفداری از مال بیاورند و بر روی هم ریخته قرار دهند که بان معامله کنند و در ربح شریک باشند و این محتاج است با یجاب و قبول قولی یا فعلی و قرار شرکه در ربح بنحوی است که با هم قرار دهند و با اطلاق بنسبت مالین است چنانچه تلف و خسارت نیز بنسبت مالین است و در تمام صور جایز نیست از برای یکی از آن دو تصرف کنند در آن مال مگر باذن دیگری و اگر هر دو راضی ببقاء شرکت اند غلبه او اگر یک کدام



از آنها راضي نباشد ديگر برا جبري كند بقسمت و طريق قسمت نمودن ان مال بيكي از دو طريق است « طريق اول » آنكه همان مال را تنصيف كند يا تثلث و نحو ان بر حسب شركت آنها در ان مقدار و قرعه مي زنند هر قسمتي باسم هر كدام در آمد مختص باو ميشود و اين طريق قسمت در صورتي است كه قسمت كردن ان مال باعث نقص قيمه ان نشود بطوري كه ضرر وارد آيد و الا نمي تواند آنها جبر كنند ديگري را باين قسمة بلي با تراضي ما نعي ندارد « طريق دويم » آنستكه ان مال را با هم بفروشند و قيمه آنرا با هم قسمة كنند بطريق سابق و شريك اُمين است كه ضامن نيست هر گاه آنچه در دست اوست تلف شود بدون تعدي و تفريط

### باب دهم در وکالة است

وان عبارت است از نائب گردانيدن غيري را در تصرفي از مال يا حق يا اجراء عقد و امثال ان و جايز نيست اَر براي و وكيل نصرف كند بغير آنچه موكل معين كرده و الا فصولي است و اگر اَورا و وكيل مطلق كند بايد وكيل اقتصار كند بر آنچه مصلحت موكل را مي داند و وكيل اُمين است پس اگر بدون تعدي و تفريط مال موكل در دست او تلف شود ضامن نيست و وکالة عهدي است جايز اَر طرفين كه هر كدام مي توانند آن را فسخ كنند و شرط نيست كه ديگري را اعلام كند برفسخ خود پس هر گاه وكيل فسخ نمود ديگر جايز نيست در ان مال تصرف نمايد مگر با علم برضاي موكل و اگر موكل فسخ نمايد و وكيل

قبل از اطلاع بر فسخ او تصرفی نموده در آن مال صحیح و ممضی است  
و محتاج با اجازه موکل نیست

## باب یازدهم در ودیعه و عاریه

و در آن دو فصل است ﴿ فصل اول ﴾ در ودیعه است و آن عبارت  
است از آنکه کسی چیزی را بکسی امانت دهد برای حفظ نمودن  
آن و آن عقده است جایز و مبادا میبکشد نزد اوست واجب است بر  
او حفظ آن بر حسب عادت و او امان است و بالتلف شدن بدون تعدی  
ضامن نیست و اگر مالک معین کند بر او که آنرا حفظ کند در جای  
معینی متعین است و اگر تخلف کند و تلف شود ضامن است مگر آنکه  
خوف تلف آنرا در آنجا داشته باشد و بر حسب عادت مصلحت حفظ  
آن در تغییر مکان آن باشد و اگر مودع مرد واجب است بر مستودع فوراً  
آن امانت را بپوشاند

## فصل دوم در عاریه

و آن عبارت است از دادن مال را بکسی که از آن منتفع شود به پوشیدن  
با سکنی و امثال آن و اگر بهمان تصرف معین قیمت آن کم شود یا در  
دست او تلف شود ضامن نیست مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا  
عاریه ذهاب و فسخ باشد و باید عاریه دهنده جایز التصرف باشد پس اگر  
غاصب عین مغضوبه را به عاریه دهد و در دست او ناقص قیمه یا تلف شود  
هر دو ضامن میباشند اگر چه جاهل باشد بخصیصیت آن و باید غرامه

آنرا بکشند و اگر یکی از آن دو غرامت کشید و بمالكش رسانند  
از دیگری ساقط میشود و بر فرض غرامة کشیدن مستعیر اگر وقت  
تصرف جاهل بغصبیت آن بوده رجوع می کند بان بر غاصب معیر و از  
او میگیرد

### باب دوازدهم در غصب

وان استیلاء بر مال یا متعلق حق غیر است بغیر حق و بدون رضای او  
وان حرام است و بر او واجب است فوراً بصاحبش برساند بلکه  
اگر آن مال بتصرف هر کس رسیده باشد همه ضامن می باشند و اگر  
تلف شد بر همه واجب است که از عهده آن بیرون آیند و گذشت که  
اگر بعضی از آنها جاهل بغصبیه بودند و غرامة کشیدند رجوع می کنند  
بر غاصب اول و قرار ضمان بر اوست که اگر مثلی است ارقبیل گندم  
و جو و امثال آن مثل آنرا و اگر قیمتی است قیمه بوم الاداء آنرا باید  
بدهد و اگر در زمین غصبی رراعت نمود حاصل آن از زارع و اجرة المثل  
زمین آن برای مالک بر ذمه زارع است

### باب سیزدهم در صلح

بدانکه صلح عبارت است از سازش ما بین دو نفر چه برای رفع نزاع  
و چه صلح در مقام بیع یا اجاره یا عبه یا ابراء و آن عقدی است لازم و مستعمل  
که فایده مذکورات را دارد و یکی از آن دو نفر را مصالح و دیگری را  
مصالح له گویند و آن چیزیکه نقل میشود مصالح ختمه میگویند اگر

چه دعوی یا حقی باشد و آن مالی را که بان صلح می کنند مصالح به و مال المصالحه میگویند و بعد از تعیین همه مذکورات مصالح بمصالح له میگوید صالحتك عما ذکر بما ذکر و مصالح له قبول می کنند و ضیفه آن بغیر عربی نیز صحیح است و اگر خیاری برای احدها یا هر دو یا ثالثی قرار دهند جایز است و الا لازم است اگر کسی ادعائی بر کسی داشته باشد و او منکر باشد جایز است که مدعی به خود را صلح کند بمنکر بملغی و او هم قبول کند و این قبول کردن اقرار باستحقاق مدعی نمیشود و این مصالحه رفع نزاع دنیا را می کند اما اگر حقی از یکی در ذمه دیگری باشد میان خود و خدا مشغول ذمه او خواهد بود و در آخرت از او مؤاخذه خواهد شد مثل آنکه ده تومان زیده ادعاء میکرد و سه پنج تومان مصالحه نمودند و در واقع ده تومان از او طلب داشت پنج تومان دیگر بر ذمه او میماند چنانچه اگر زیده هیچ طلب نداشت و ادعای دروغ نمود آن پنج تومان که گرفته است مشغول ذمه است بلی اگر هر دو باطل از هم دیگر راضی شوند مؤاخذه اخروی هم نخواهند داشت و همچنین اگر قدر طلب زیده معلوم نباشد و اما مدعی علیه میداند اگر مصالحه کنند و در باطن آنچه زیده استحقاق دارد بگذرد ضرر ندارد و الا بقیه را در آخرت مؤاخذه است و اخبار عیب و عین در صلح جاری است چنانچه در بیع ذکر شد و جایز است صلح منفعت بعین یا بمنفعت و بعین یا بمنفعت و حکم بیع صرف در صلح نقدین جاری نیست و حکم رباء در آن جاری است علی الاحوط پس اگر صلح کند صد تومان را بنود

تومان جایز نیست مگر با ضمیمه در جانب نود تومان بعیر جنس

### باب چهاردهم در هبه است

و ان عبارت است از بخشیدن مال خود را بدیگری بدون عوض یا بشرط عوض باینکه به بخشند مال خود را بدیگری بشرط آنکه آنها مال معینی را باو به بخشند و اول را هبه غیر معوضه گویند و تا نیز هبه معوضه و معتبر است در ان ایجاب و قبول بهر لفظی که بران دلالت کند و کافی است در ان فعل که بدهد باو بقصد بخشیدن و او بگیرد و معتبر است در ان قبض دادن که تا ندهد مال باو منتقل نشود بلی اگر طلب کار طلب خود را بعد یون به بخشند محتاج بقبض نیست ولی از عنوان هبه خارج است و ابراء است و هبه عقدی است جایز که میتواند پس بگیرد مگر در چند مقام که لازم است « اول » آنکه موهوب له از ارحام و اهلب باشد « دوم » آنکه موهوب له در عین موهوب تصرف کرده باشد با تلاف یا بقل و امثال ان یا تلاف شده باشد نزد او « سیم » آنکه هبه معوضه باشد که بدون رضای موهوب له رجوع نمیتواند کرد

### منهج سیم

در بعض مهمات احکام است و در ان چند مطلب است

[ مطلب اول در وقف است ] و ان عبارت است از حبس نمودن عین و تسبیل منفعت ان و در ان دو فصل است { فصل اول } در شرایط وقف و واقف و موقوف عملیه و عین موقوفه [ در آنکه ] شرایط صحت وقف

چند چیز « اول » عقد بگمتن و قفّت و سبب هذا المال و نحوه  
 با قبول موقوف عليه يا وكيل يا وليّ او يا وليّ در اوقاف خاصه ولي در  
 وقف بر جهات و مصالح عامه و نحوه آنها مثل وقف بر فقراء اعتبار قبول  
 محل نظر است هر چند احوط است « دويم » قصد قربت نمودن در  
 ان بنا بر احوط لکن اعتبار ان محل اشکال است و وقف کافر صحيح  
 است بنا بر اقوي « سيم » دوام پس وقف منقطع الاول مثل آنکه از  
 سال ديگر وقف کند يا منقطع الوسط مثل آنکه سال آينده را بيرون کند  
 از وقف يا منقطع الآخر که از حال إلى یکسال وقف کند صحيح نيست  
 « چهارم » قبض دادن دين موقوفه را بتصرف موقوف عليه يا وكيل يا  
 وليّ او بليّ اگر وقف کند بر اولاد صغار خود محتاج بقبض نيست و حاصل  
 ميشود قبض مسجد بيک نماز در ان [ و اما شرايط ] واقف پس بالغ و عاقل  
 و جواز تصرف در ان مال است و اما شرايط موقوف عليه پس چند چيز  
 است « اول » وجود بودن در ابتداء وقف پس وقف بر معدوم صحيح  
 نيست و بتمتع موجود صحيح است مثل آنکه وقف کند بر اولاد خود و بعد  
 از ايشان بر اولاد آنها نسلا بعد نسل که طبقه لاحقه بالفعل موجود نباشد  
 « دويم » معين بودن موقوف عليه پس وقف بر مجهول صحيح نيست  
 و وقف بر عناوين عامه مثل فقراء و مؤمنين و طلاب علوم دين جايز است  
 چنانکه وقف بر جهات نيز صحيح است مثل وقف بر مشاهد مشرفه  
 و مدارس و مساجد و قبايطر و مقابر بله وقف بر مصالح عامه نيز جايز  
 است و متولي ان تابع فرار داد واقف است و با عدم تعيين متولي در اوقاف عامه

حاکم شرع جامع التریاط متولی است و جایز نیست از برای احدی بدون اذن متولی تصرف در آن اگر واقف تصرف موقوف علیهم را منوط باذن و نظر او نموده بلی اگر او را نصب نموده فقط برای حفظ و حراست وقف پس جواز تصرف آحاد موقوف علیهم باذن او نخواهد بود بلکه هر کدام سبقت گرفت اولی است و دیگری حق مزاحمة ندارد و اما در اوقاف خاصه بلا متولی تصرف موقوف علیهم محتاج باذن حاکم نیست بلا اشکال «سیم» آنکه موقوف علیه باید غیر واقف باشد پس وقف بر نفس صحیح نیست بلی اگر وقف کند بر عنوان فقراء و بعد خودش فقیر شود حال او حال سایر فقراء است و ارتباط عین موقوفه آنکه بتوان از آن منتفع شد با بقاء عین آن پس وقف مأكولات و مشروبات که انتفاع از آنها متوقف بر افزاء آن است صحیح نیست و همچنین وقف نقدین و نحو آن که انتفاع بان متوقف بر نقل و اخراج از ملک است صحیح نیست بلی اگر نقدین را وقف کند برای ر بخت و نحو آن صحیح است

### فصل دوم در احکام وقف

۱ بدانکه { بعد از تحقق شرایط عین موقوفه بوقف کردن از ملک واقف خارج و منتقل میشود بموقوف علیه حتی در وقف بر عناوین عامه بلکه حتی وقف بر جهات علی الأقوی ولی اختیار آن در وقف بر عناوین یا جهات با متولی خاص می باشد اگر معین نموده و الا با ولی عام که حاکم شرع است می باشد و جایز نیست عین موقوفه را بفروشد مگر در بعض مقامات که دوسه مورد آن در باب بیع گذشت چنانچه جایز

نیست همه میکنند آنرا وارث برده نمیشود و اما اجاره آن صحیح است  
و اگر اجاره داد موقوف علیه عین موقوفه را تا زمانات معینی و در بین  
مدت مرد اجاره نسبت بزمان بعد از موت او باطل میشود و اگر مستأجر  
مال الاجاره را باو داده بقدر نسبت بقیه مدت بزمان گذشته از ترکه  
او بگیرد بلی بموت متولی که مالک معین نموده یا متولی شرعی که اجاره  
داده باطل نمیشود و مسجد و مدرسه و آستان آن بخراب شدن از وقف بودن  
بیرون نمیرود

## مطلب دوم در وصیت است

و ان عبارت است از تملیک عینی یا منفعتی بکسی بعد از مردن خود  
و در آن دو فصل است

### فصل اول

در شرایط وصیت و موصی و موصی له و موصی به بدانکه معتبر است در  
وصیت ايجاب از موصی بهر لفظی که دلالت کند بر آن و اما قبول موصی  
له اگر چه بعد از زمانی باشد بلکه اگر چه بعد از موت موصی باشد  
پس اعتبار آن احوط و مشهور است و لکن اقوی عدم اعتبار آن است  
بلی میتواند موصی له رد وصیت کند تا مال منتقل باو نشده و منتقل  
نمیشود مال باو مگر بعد از موت موصی و قبول موصی له بنا بر اعتبار آن  
و وصیت عقدی است جایزه بفسخ باطل میشود و کافی است در فسخ آن  
عدهول موصی از آن پس اگر دو مرتبه وصیت کند دو بلی معتبر است



هر چند ملتفت وصیت اولی نباشد و همچنین بفروختن عین موصی بها باطل میشود و معتبر است در موصی له آنکه وقت وصیت موجود باشد پس اگر سقط شد وصیة باطل میشود و اگر زنده بدنیا آمد و مرد بورثه او منتقل میشود و معتبر است در موصی به آنکه مالیه داشته باشد و اگر زائد باشد موقوف بامضاء ورثه خواهد بود و جایز است که عین معینی را که از ثلث مال بیشتر نیست وصیة کند برای کسی یا برای عنوانی مثل فقراء و امثال ان پس اگر وصی مخصوصی معین نموده که ان مال را بفقراء و نحو ان بدهد فبها و إلا حاکم شرع ولی ایشان است « فصل دوم »  
 بدانکه اگر کسی دینی یا حقی با واجبی بر عهده اوست واجب است اداء نماید و اگر نکرد واجب است وصیة کند باداء ان چه واجبات مالیه مثل خمس و زکوة و مظالم عباد و چه بدنیه مثل صوم و صلوٰة و چه مرکب از هر دو مثل حج و امثال ان و مستحب است وصیة کردن بمسحبات از قبیل صلّه ارحام و صدقات و بناء مدارس و زیارت ائمه انام « ع » و امثال ان

### مطلب سیم در احکام ارث

و در ان دو مبحث است \* مبحث اول \* در اسباب ارث و ان در غالب دو چیز است « اول » فسب « دوم » سبب و در ان دو مقصد است | مقصد اول | در طبقات ارث نسبی و ان سه طبقه مرتبه است که مادامیکه طبقه سابقه موجود باشد مانع از ارث بردن طبقه لاحقّه است پس در ان سه فصل است

## فصل اول در طبقه اولی

و آنها دو طایفه اند \* طایفه اول \* پدر و مادر است و در آن چند مسئله است « اول » با انحصار وارت به پدر تمام مال را ارثاً می برد و با انحصار بمادر ثلث مال را ارثاً و بقیه را ردأ میبرد و اگر یکی از زوجین با پدر یا مادر باشد نصیب اعلی را میبرد و بقیه را پدر یا مادر « دویم » با اجتماع پدر بمادر ثلث از مادر است با عدم حاجب و تتمه از پدر است اگر یکی از زوجین نباشد و الاً زوج یا زوجه نصیب اعلا می برد و مادر ثلث را با عدم حاجب و تتمه را پدر میبرد « سیم » با اجتماع پدر و مادر چه یکی از زوجین باشد یا نه اگر میت دو برادر یا يك برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدر مادری یا پدری داشته باشند و آنها حر و مسلمان باشند و قاتل هم نباشند بنا بر قولي لكن محل اشكال است كه آنها اگر چه ارث نمیبرند لكن حاجب مادر میباشند از ارث بردن او زیاده از سدس مال را و همچنین است هر گاه اباوین با بنت واحده باشند كه اخوه حاجب میشوند مادر را از بردن زیاده پس سدس زاید را با عاقبت می شود بر پدر و بنت [ طایفه دویم ] اولاد است و در آن چند مسئله است ( اول ) با انحصار و ارث بیک پسر تمام مال را میبرد و با تعدد آنها با هم با السویه قسمت کنند و با انحصار بیک دختر نصف را ارثاً و تتمه ردأ میبرد و با تعدد آنها دو ثلث مال را ارثاً و تتمه را ردأ با السویه کنند « دویم » با اجتماع پسر و دختر با تعدد و انفراد تمام مال را لذكور مثل حظ الانثیین قسمت کنند ( سیم ) با اجتماع پسر و دختر یا پسر تنها با پدر و مادر هر يك از والدین سدس مال را میبرد

و تتمه را با تعدد اولاد بنحو من یور قسمت کنند و با انفراد پسر مختص با و است « چهارم » با اجتماع يك دختر با پدر تنها یا مادر تنها ربع مال را پدر یا مادر میبرد ارثاً و ردّاً و تتمه از دختر است ارثاً و ردّاً و در این فرض اگر دو دختر یا زیاده از آن باشد خمس از پدر یا مادر و تتمه از بنات است بالسویه « پنجم » با اجتماع والدین با يك دختر دو خمس از والدین است ارثاً و ردّاً بالسویه و تتمه از دختر است اگر از برای مادر حاجب نباشد و الاّ مادر سدس میبرد و پدر ربع بقیه را و دختر سه ربع بقیه را و اگر دو دختر یا زیاده باشند هر کدام از والدین سدس و تتمه از بنات است بالسویه و در این صور اگر یکی از زوجین نیز با آنها باشد نصیب خود را میبرد و هر يك از پدر و مادر سدس را میبرد و تتمه از اولاد است و اگر نقص باشد بر اولاد است و اگر زیاده باشد أب و بن هم می برند « ششم » هر گاه میت اولاد نداشته باشد ولی اولاد اولاد دارد سهم هر يك از آنها را با اولاد آنها میدهند ارثاً و ردّاً « هفتم » بدانکه از مال میت چهار چیز است که مختص پسر بزرگ است اگر داشته باشد و سائر ورثه با او شريك نیستند و اینها را حبوة میگویند « اول » رختهای میت « دوم » انگشتر او « سیم » تشمیر او « چهارم » قرآن و حبوة منحصر باین چهار چیز است علی الاقوی الحکم احوط در مطلق سلاح و کتب و رحل و راحله تراخی با سائر ورثه است و با تعدد چهار چیز اول همه داخل حبوة است اگر چه احوط در زائد بر یکی از آنها تراخی با ورثه است و همچنین در رحوتی که برای پوشیدن مهیا کرده

و هنوز نپوشیده

## فصل دوم در طبقه دوم

وان نیز دو طایفه اند « اول » برادر و خواهر و در آن سه مسئله است  
 « اول » برادر پدر مادری یا پدری تنها یا نبودن پدر مادری یا مادری  
 با انفراد تمام مال را میبرد و با تعدد با السویه قسمت کند اما خواهر  
 پدر مادری تنها با انفراد نصف را ارثاً و تتمه را ردّاً میبرد و با تعدد آن  
 دو ثلث را ارثاً و تتمه را ردّاً با السویه قسمت کنند و برادر یا خواهر  
 مادری با انفراد سدس را ارثاً و تتمه را ردّاً میبرد و با تعدد ثلث را ارثاً  
 و تتمه را ردّاً ما بین خود قسمت کنند و خواهر و برادر مادری با السویه  
 قسمت کنند « دوم » هر گاه اخوه پدری یا پدر مادری جمع شود اخوه  
 پدری ارث نمیبرد و تمام از اخوه پدر مادری است هر چند يك خواهر  
 باشد چه اخوه مادری تنها با ایشان باشد چه نباشد « سیم » خواهر  
 و برادر ابوی تمام مال را للذکر مثل حظ الأنثیین قسمت کنند  
 و همچنین خواهر و برادر پدری تنها با فقد ابوی و هر گاه جمع شود برادر  
 و خواهر پدر مادری یا پدری تنها با فقد پدر مادری یا برادر و خواهر مادری  
 اخوه مادری با وحدت سدس و با تعدد ثلث را با السویه میبرند و تتمه  
 از پدر مادری تنها است و در تمام صور اگر یکی از زوجین نیز باشد  
 نصیب اعلاي خود را میبرد و نقص بر اخوه پدر مادری یا پدری وارد نمائید

طایفه دوم جد و جدی

و در آن پنج مسئله است « اول » جد یا جده چه پدر مادری چه پدری تنها چه مادری با افراد تمام مال را می برد و با اجتماع جد یا جده پدری لکن کر مثل حظ الاثینین قسمت کنند و اگر مادری تنها باشند با السویه میبرند « دوم » با اجتماع جد یا جده پدری با جد یا جده مادری ثلث مال از مادری است با افراد و با تعدد با السویه و تتمه از پدری است با افراد و با تعدد لکن کر مثل حظ الاثینین قسمت کنند « سیم » با اجتماع یکی از زوجین با اجداد و جدات با تعدد و افراد آنها هر یک از زوجین باشند نصیب اعلائی خود را میبرند و نقص آن بر جد و جده پدری است « چهارم » جد و جده ای هر گاه مجتمع شود با برادر و خواهر ای یا ابوینی جد بمنزله خواهر است و همچنین در جد و جده ای با برادر و خواهر ای [ و اما ] در صورت اختلاف باینکه جد و جده ای مجتمع شود با اخوه ای یا بعکس پس چنین نیست و در صورت اولی برادر و خواهر ای با اتحاد سدس و با تعدد ثلث میبرند و تتمه از جد و جده یا هر دو است و در صورت ثانیه جد یا جده یا هر دو ثلث میبرند و ثلثشان از اخوه ای یا ابوینی است متحد باشند یا متعدد « پنجم » ما دامیکه یکی از برادر یا خواهر موجود باشند اولاً برادر و خواهر مطلقاً ارث نمی برند و با نبودن آنها اولاد آنها بجای پدر یا مادرند و سهم او را میبرند چه با انحصار وارث با آنها چه با اجتماع با جد و جده پس اولاد برادر و خواهر مادری با السویه قسمت کنند و ابوینی یا ابی لکن کر مثل حظ الاثینین

## فصل سیم در طبقه سیم

و آنها نیز دو طایفه اند « طایفه اول » عم و عمه و در آن يك مسئله است بدانکه عم و یا عمه با افراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه مال را تقسیم می کنند و با اجتماع عم و با عمه با تعدد و افراد مال را لادکر مثل حظ الأنثیین قسمت نمایند [ طایفه دوم ] خالو و خاله و در آن چهار مسئله است ( اول ) خالو یا خاله با افراد تمام مال را میبرد و با تعدد بالسویه قسمت کنند چنانچه با اجتماع خالو یا خاله نیز بالسویه قسمت کنند ( دوم ) با اجتماع اعمام با احوال ثلث از احوال و تنمه از اعمام است و با اجتماع یکی از زوجین با اعمام یا احوال یا هر دو زوج یا زوجه نصیب اعلای خود را میبرد ( سیم ) با نبودن اعمام و عمات یا احوال و خالات اولاد هر يك از آنها باشند بجای پدر یا مادر خود میباشند و سهم آنها را میبرند و مادامیکه يك نفر از اعمام و عمات موجود است اولاد آنها ارث نمیبرند مگر در يك صورت که جمع شود این سهم أبوینی با عموی پدری که تمام مال از این عم أبوینی است ( چهارم ) با نبودن اعمام و احوال و اولاد آنها اعمام و احوال پدر یا مادر بجای اعمام و احوال میت میباشد

## مقصد دوم در میراث بسبب

و آن دو چیز است « اول » زوجیت و در آن چند مسئله است « اول » بدانکه زوج از مال زوجة دائمه خود نصف مال را میبرد اگر زوجة اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ربع میبرد چنانچه زوجة از مال زوج دائمی

خود ربع میبرد اگر زوج اولاد یا اولاد اولاد نداشته باشد و الا ثمن میبرد و با تعدد زوجات نصیب خود را در هر دو صورت با السویه قسمت کنند « دوم » بدانکه فرقی نیست در ارث بردن زوجین ما بین آنکه هر دو یا یکی از آنها صغیره باشد یا نه چنانچه فرقی نیست ما بین آنکه دخول بزوجه کرده باشد یا نه « سیم » بدانکه زوج از تمام مال زوجة ارث میبرد بخلاف زن چه ذات ولد باشد یا نباشد که از زمین خانه و زمین زراعت و امثال آن نمیبرد و از قیمت اعیان عمارات و اشجار میبرد و از تنه اموال در عین آنها با ورثه شریک است و بحری آب چه قنات باشد چه غیر آن در حکم اراضی است مگر چیزهایی که در آن کار کرده باشند از آجر و غیره که مثل ابنیه است و لکن آبی که حین الموت در مجرای آن موجود است از منقولات است و آبهای بعد از آن تابع مجرای آن است « چهارم » اگر کسی در حال مرض زنی را برای خود عقد کرد و هموز باو دخول نکرده و بهمان مرض مرد آن زن از مال شوهر نه ارث میبرد و نه مهر و اگر دخول کرده هر دو را میبرد بخلاف مرایصه که شوهر کرده و بهمان مرض مرد که زوج از او ارث میبرد اگر چه باو دخول نکرده باشد « پنجم » گذشت در باب طلاق که زن مادامیکه در عده رَحْمِیّه می باشد در حکم زن است ارث می برد و همچنین بعکس و در عده باینه و بعد از انقضاء عده و لورجمیه هیچ کدام از هم ارث نمیبرند مگر در یک صورت و آن این است که مرایض زن خود را طلاق دهد و بهمان مرض بمیرد پس تا یک سال هلالی از زن ارث

میرد از شوهر بدو شرط « اول » آنکه طلاق بخواهدش زن نباشد پس در مختلعه و مبارات این حکم جاری نیست « دوم » آنکه زن شوهر نکرده باشد « دوم » در میراث بسبب ولاء است و آن در سه مقام است ( اول ) ولاء عتق « دوم » ولاء ضامن جریره « سیم » ولاء امامت و در آن تفصیلی است که از وضع رساله خارج است ✽ بدانکه ✽ میراث کسی که وارث ندارد یا بسبب موانع ممنوع است از ارث بردن مال حضرت حجة الله في السموات والأرضین امام زمان عجل الله تعالی فرجه میباشد و در زمان غیبت آنحضرت سلام الله علیه اختیار آن با مجتهد جامع الشرایط است [ مبحث دوم در موانع ارث است ] و آن سه چیز است « اول » کفر با اسلام مورث [ بدانکه ] کافر از مسلم ارث نمیبرد و حاجب طبقات لاحق نیز نمیشود پس مسلم اگر چه از طبقه سیم باشد ارث میرد با وجود طبقات سابقه اگر تمام کافر باشند و کافر از کافر ارث میرد اگر هیچ وارث مسلمان نداشته باشد و همچنین مسلم از مسلم اگر چه با هم مختلف باشند در مذهب و در اینجا دو مسئله است « اول » اگر کافر مسلمان شد بعد از مردن مورث و پیش از قسمت مال ارث خود را میرد « دوم » اگر مسلم مرد شد با فطره اسلام بمجرد ارتداد مالش منتقل میشود بوارث مسلم و زنش از زوجیت او بیرون میرود بدون طلاق و باید عده وفات بگیرد از وقت ارتداد و بحکم حاکم شرع او را میکشند و لکن اگر تو به کرد و مسلمان شد اقوی قبول تو به اوست ما بین خود و خدا و ظاهر میشود و لکن مع ذلك واجب القتل



است و مال و عیال او بر نمیگردد بلی مالی را که تازه کسب کند مالک میشود بلکه عیالش را هم بعد از عده وفات بلکه در عده نیز اگر بخواهد میتواند تزویج کند چنانچه مرتد ملیرا تکلیف بتوبه می کنند  
 اگر توبه کرد مال و عیال او از اوست و الاً او را میکشند و مال او بقتل بوارث مسلم او منتقل میشود و اگر وارث مسلم ندارد مال امام « ع » است و اما زن اگر مرتد شود اگرچه فطری باشد او را حبس می کنند و اوقات نماز میزنند او را تا مسلمان شود یا بمیرد « دویم » از موانع ارث قتل است ﴿ بدانکه ﴾ اگر وارث مورث خود را بغیر حق عمداً بکشد از او ارث نمیرد بلکه اولیاء مقتول او را باذن حاکم شرع میکشند چنانچه اگر خطا نمود و مورث را کشت عاقله باید دیه کامله بدهد و از آن دیه ارث نمیرد بلکه خویشان او بونی یا پدری و زوجین دیه را میبرند بر حسب طبقات و از غیر دیه ارث نمیرد (سیم) از موانع ارث رقیه است پس مملوک نه وارث میشود نه مورث و میراث او از مولای اوست

﴿ والحمد لله كما هو أهله وكما ينبغي لكرم وجهه ﴾







TITLE \_\_\_\_\_

[illegible]

**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

### RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.